

عذیب



سال میست و دوم شماره ۸۷

۱۶ ایچ ۱۳۸۳ شمسی ۲۰۰۴ میلادی



مدرسه دخترانه توکل قزوین (سال ۱۹۲۸ میلادی) یکی از اولین مدارس دخترانه ایران است که بوسیله محفل روحانی قزوین به مدیریت طرازیه خانم سمندری همسر ایادی امرالله میرزا طرازالله سمندری تشکیل شده است. لباس متحد الشکل دختران در این عکس بسیار جالب توجه است.



از سال ۱۹۱۷ فعالیت بسیاری در جوامع بهائی امریکا برای تأسیس کلاس های اطفال و نوجوانان شروع گردید در این عکس که در سال ۱۹۲۰ گرفته شده عده ای از اطفال بهائی شهر بوستن باتفاق سرپرستانشان دیده می شوند. جمع اطفال سیاه پوست و سفید پوست بهائی در یک کلاس در آن ایام مطلبی بسیار قابل توجه است.

عندلیب

فصلنامهٔ محفل روحانی ملّی بهائیان کانادا
به زبان فارسی

‘Andalīb Vol.22, Serial # 87. ASSN 1206-4920
Association for Bahá'í Studies in Persian
596 Upper Sherman, Hamilton, Ontario, L8V 3M2 Canada
Tel: (905) 388 0458 Fax: (905) 388 1870
Email: pibs@bellnet.ca Website: absp.org

Publication Mail Agreement # 40020690

سال بیست و دوم شمارهٔ پیاپی ۸۷

۱۶۱ بدیع ۲۰۰۴ میلادی

از انتشارات مؤسسهٔ معارف بهائی

همیلتون، انتاریو، کانادا

حق چاپ محفوظ است

فهرست مندرجات عندلیب شماره ۸۷

صفحه

۳	۱ - آثار مبارکه، لوح مبارک شکر شکن
۶	۲ - ترجمه پیام بیت العدل اعظم الهی رضوان ۲۰۰۴
۸	۳ - درباره لوح شکر شکن
۱۰	۴ - سفر افریقا و ملاقات با امپراطور حبشه نوشته ویولت نخجوانی ترجمه مهناز افشین
۱۵	۵ - آثار منظوم جناب ابوالفضائل
۱۸	۶ - یادبودها در مرور زمان، خاطره هائی از ایادی امرالله جناب فروتن
۲۴	۷ - حسن افنان بنده خادم آستان الهی
۲۶	۸ - حضرت ولی امرالله، مظهر تواضع و فروتنی، علی نخجوانی ترجمه دکتر منوچهر سلمان پور
۲۸	۹ - تابستان در اشعار فارسی
۳۱	۱۰ - اخلاقیات جهان گرایی، از دیدگاه دیانت بهائی پروفیسور سهیل بشرونی ترجمه هوشمند فتح اعظم
۴۴	۱۱ - دیانت بهائی و تمدن اسلامی
۴۵	۱۲ - درگذشت خادم فداکار امر بهائی، عزیز یزدی
۴۸	۱۳ - دیدگاه های حقوقی برای حقوق جزای آتیه نوشته پروفیسور اودو شفر ترجمه فاروق ایزدی نیا
۵۵	۱۴ - فارسی را دریابیم
۶۵	۱۵ - منشأ آرمان های بهائی
۷۱	۱۶ - نیلوفر، نسیم، ایمان به روشنائی خورشید و احساس - شعر
۷۲	۱۷ - شرح مختصر حیات جناب حاجی نصیر قزوینی
۷۷	۱۸ - اقلیم خاکستر - شعر
۷۸	۱۹ - کتاب - دوست وفادار

عندلیب شماره سوم، سال بیست و دوم، شماره پیاپی ۸۷ - ۱۶۱ بدیع، ۱۳۸۳ شمسی، ۲۰۰۴ میلادی
حق اشتراک سالیانه (چهار شماره) ۴۰ دلار و دوساله (هشت شماره) ۷۵ دلار است.

مشترکین گرامی می توانند شماره آخرین مجله ای را که حق اشتراک آن را پرداخته اند در روی پاکت محتوی عندلیب جلوی نام گیرنده مجله ملاحظه فرمایند و در صورتی که دوره اشتراکشان پایان یافته برای پرداخت وجه اشتراک جدید اقدام فرمایند.

لطفاً در صورت تغییر آدرس، مؤسسه را از آدرس جدید مطلع فرمائید زیرا هربار پس از توزیع تعداد زیادی از مجلات به علت تغییر آدرس گیرنده توسط پست پس فرستاده می شود.

Association for Bahá'í Studies in Persian
596 Upper Sherman, Hamilton, Ontario, L8V 3M2 Canada
Tel: (905) 388 0458 Fax: (905) 388 1870
Email: pibs@bellnet.ca Website: absp.org



هو العلی الا علی

شکر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله می رود
مکتوب آن جناب بر مکمن فنا واصل و بر مخزن تسلیم و رضا وارد و آنچه
مسطور شد منظور گشت و هر چه مذکور آمد صحیح و درست، ولکن
محبان کوی محبوب و محرمان حریم مقصود از بلا پروا ندارند و از قضا
احتراز نجویند، از بحر تسلیم مرزوقند و از نهر تسنیم مشروب. رضای دوست
را به دو جهان ندهند و قضای محبوب را به فضای لا مکان تبدیل ننمایند.
زهر بلیات را چون آب حیات بنوشند و سم کشنده را چون شهد روح بخشنده
لا جرعه بیاشامند. در صحرای بی آب مهلک به یاد دوست مواجند و در
بادیه های متلف به جانفشانی چالاک. دست از جان برداشته اند و عزم جانان
نموده اند. چشم از عالم بر بسته اند و به جمال دوست گشوده اند. جز محبوب
مقصودی ندارند و جز وصال کمالی نجویند. به پر توکل پرواز نمایند و
به جناح توسل طیران کنند. نزدشان شمشیر خون ریز از حریر بهشتی
محبوب تراست و تیر تیز از شیرام مقبول تر.

زنده دل باید در این ره صدهزار تا کند در هر نفس صد جان نثار
دست قاتل را باید بوسید و رقص کنان آهنگ کوی دوست نمود. چه
نیکو است این ساعت و چه ملیح است این وقت که روح معنوی سر
جان افشانی دارد و هیکل وفا عزم معارج فنا نموده، گردن برافراختیم و تیغ
بی دریغ یار را به تمام اشتیاق مشتاقیم. سینه را سپر نمودیم و تیر قضا را
به جان محتاجیم. از نام بیزاریم و از هر چه غیر او است در کنار. فرار
اختیار نکنیم و به دفع اغیار نپردازیم. به دعا بلا را طالبیم تا در هواهای

قدس روح پرواز کنیم و در سایه‌های شجر انس آشیان سازیم و به منتهی مقامات حبّ منتهی گردیم. از خمرهای خوش وصال بنوشیم و البته این دولت بی‌زوال را از دست ندهیم و این نعمت بی‌مثال را از کف نگذاریم و اگر در تراب مستور شویم از جیب رحمت ربّ الارباب سر بر آریم. این اصحاب را بلا فنا نکند و این سفر را قدم طیّ ننماید و این وجه را پرده حجاب نشود.

بلی این معلوم است که با این همه دشمن داخل و خارج که علم اختلاف برافراخته‌اند و به کمال جدّ در دفع این فقرا کمر بسته‌اند البته به قانون عقل باید احتراز نمود و از این ارض بلکه از روی زمین فرار اختیار کرد و لکن به عنایت الهی و تأیید غیب نامتناهی چون شمس مشرقیم و چون قمر لائح، بر مسند سکون ساکنیم و بر بساط صبر جالس. ماهی معنوی از خرابی کشتی چه پروا دارد و روح قدسی از تباهی تن ظاهری چه اندیشه نماید؟ بل تن این را زندان است و کشتی آن را سجن. نغمه بلبل را بلبل داند و لحن آشنا را آشنا شناسد. باری ایّام قبل را ناظر باشید که به خاتم انبیا و مبدأ اصفیا چه نازل شده تا چون روح خفیف شوی و چون نفس از قفس تن برآئی. در نهایت احاطه اعدا و شدّت ابتلا طایر قدس نازل شده و این آیه آورد: و ان کان کبر علیک اعراضهم فان استطعت ان تبتغی نفقا فی الارض او سلما فی السّماء. هزار چشم باید تا خون گرید و صدهزار جان باید تا ناله از دل برآرد و همچنین در جای دیگر می‌فرماید: و اذ یمکر بک الذین کفروا لیشبتوک او یقتلوک او یخرجوک و یمکرون و یمکر الله والله خیر الماکرین. در این دو آیه مبارکه شریفه که از مبدأ الوهیّه نازل شده بسیار ملاحظه فرمائید تا بر اسرار غیبیه واقف شوید. اگر چشم بصیرت ناس باز بود همین جلوس این عبد در ظاهر همه را کافی بود که با همه این اعدا و موارد بلا چون شمع روشنیم و چون شاهد عشق در انجمن. ستر و حجاب را سوختیم و چون نار عشق برافروختیم. و لکن چه فایده که جمیع عیون محجوب است و همه گوش‌ها مسدود. در وادی غفلت سیر می‌نمایند و در بادیه ضلالت مشی می‌کنند. هم بریئون عمّا اعمل و انا بریّ عمّا یعملون.

معلوم آن جناب باشد که یکی از معتکفین آن ارض که مشغول به زخرف دنیا است و از جام رحمت نصیبش نه و از کأس عدل و انصاف بهره‌اش نه و در لحظه‌ای این بنده را ندیده و در مجمعی مجتمع نشده و ساعتی مؤانست نجسته قلم ظلم برداشته و به خون مظلومان رقم کشیده.

فطوعاً لقاض اتی فی حکمه عجباً أفتی بسفک دمی فی الحلّ و الحرم بعضی حرف‌های بی معنی هم به جمعی گفته و در همین روزها هم به شخص معروف بعضی مقالات از ظنونات خود بیان نموده و آن شخص این دو روزه به طهران رفته با دفتری حکایت و کتابی روایت.

آنچه در دل دارد از مکر و رموز پیش حق پیدا و رسوا همچو روز همه این مطالب معلوم و واضح است و بنای آن هم مکشوف و محقق. از این بنده اگر کتمان کنند از حضور حق لا یعزب عن علمه من شیء چگونه مستور ماند؟ و ندانستم که آخر به کدام شرع متمسک اند و به چه حجت مستدل. این بنده که مدتی است بالمره عزلت جسته‌ام و خلوت گزیده‌ام. در از آشنا و بیگانه بسته‌ام و تنها نشسته‌ام. این حسد از چه احداث شد و این بغضا از کجا هویدا گشت؟ و معلوم نیست که به آخر خیر برند و کام دل حاصل نمایند.

اگرچه ایشان به هوی سالکند این فقیر به خیط تقی متمسک و ان شاء الله به نور هدی مهتدی. کدورتی از ایشان ندارم و غلّ در دل نگرفته‌ام، به خدا وا گذاشته‌ام و به عروۀ عدل تشبّث جسته‌ام. بعد از حصول مقاصد ایشان شاید از حمیم جحیم مشروب شوند و از نار غضب الهی مرزوق، زیرا که حاکم مقتدر در میان است و از ظلم البته نمی‌گذرد. آخر باید یک مجلس ملاقات نماید و بر امور مطلع شود تا بر ایشان مبرهن گردد آنوقت حکم جاری کنند، قضی و امضی. دست ظنون ایشان کوتاه است و شجر عنایت الهی به غایت بلند. تا زمان آن نرسد هیچ نفسی را بر ما قدرت نیست و چون وقت آید به جان مشتاقیم و طالب، نه تقدیم یابد نه تأخیر. انا لله وانا الیه راجعون. ان ینصرکم الله فلا غالب لکم و ان یخذلکم فمن ذا الذی ینصرکم بعده. و السلام علی من اتبع الهدی.

ترجمه ای از پیام بیت العدل اعظم الهی خطاب به بهائیان جهان رضوان ۲۰۰۴ میلادی (۱۶۱ بدیع) از: مرکز جهانی بهائی

دوستان عزیز و محبوب:

سه سال از آغاز نقشه پنج ساله سپری شده است. فرآیندهائی که در خلال نقشه چهار ساله به جریان افتاد و با توجه خاص به تعلیم و تربیت امری کودکان در طی نقشه دوازده ماهه تقویت شد و در چند سال گذشته با همتی خستگی ناپذیر دنبال گردید، با امید و آرزوی های بسیاری آغاز شده بودند که حال به تدریج تحقق می یابند. در هر گوشه جهان، مجریان سه گانه نقشه _ افراد، جوامع و مؤسسات امری _ هریک سهم مخصوص خود را ایفا می نمایند و اقدامات یکدیگر را تحکیم می بخشند. فعالیتهای اساسی حلقه های مطالعه، کلاس های کودکان و جلسات دعا بخشی اصلی از حیات جامعه بهائی گردیده، یکدیگر را متقابلاً تقویت کرده و به سایر عناصر حیات جامعه تحرک و توفیقی جدید می بخشند. نیرو و منابع انسانی در تزايد است و محافل روحانی محلی به مقتضیات جدید این شور و نشور فزاینده پاسخ مناسب می دهند.

توانائی و ظرفیتی که برای تعلیم و تربیت امری کودکان در سراسر جهان ایجاد گردیده بسی چشمگیر و مساعی اولیه به منظور توان دهی روحانی به نوجوانان با توفیق رفیق بوده است. حرکت محدوده ها از یک مرحله فعالیت به مرحله ای بالاتر به خوبی در جریان است و با ادامه این حرکت شمار بیشتری از مردم که هنوز بهائی نشده اند پیوسته به جرگه احبای فعال می پیوندند و در فعالیت های اساسی نقشه با شور و اشتیاق شرکت می کنند. ساختارهایی جهت اداره برنامه های پر تحرک رشد در بعضی از محدوده های پیشرفته در شرف ظهور است. محافل ملی هر چند به رفع نیازهای جمیع محدوده های موجود در ممالک خود نظر دارند، اما اهمیت این امر را دریافته اند که به برخی از محدوده هایی که از اولیوی خاص و استعدادی مخصوص برای رشد برخوردارند توجه خاص مبذول دارند و به تشویق و توسعه آنها پردازند تا به کمک نیروی انسانی که به همت مؤسسات آموزشی پرورش یافته، محدوده های مذکور بتوانند به صورت مراکزی برای رشد سریع و پایدار در آیند.

مؤسسه آموزشی، چنان که انتظار می رفت، توانائی خود را به عنوان محرکی برای رشد نشان میدهد. اکثر قریب به اتفاق محافل روحانی ملی پس از ارزیابی امکانات و نیازهای جوامع خود، مواد درسی مؤسسه روحی را برگزیده اند، چه که آن را پاسخگوی کامل مقتضیات نقشه یافته اند. انتخابات درسهای مؤسسه روحی این مزیت را نیز داشته است که مواد واحدی به زبانهای متعدّد ترجمه شده است و یاران هر جا که سفر می کنند، بهائیان دیگری را می یابند که همان راه را در پیش گرفته و با همان جزوه ها و روش ها آشنائی دارند.

جامعه آشفته بین المللی که به سبب منافع متعارض و برداشت های متضاد از هم گسیخته، مورد تهاجم روز افزون تروریسم و هرج و مرج و فساد بوده و به علت شکست های اقتصادی و فقر و بیماری فرسوده است. در این میان، جامعه بهائی که از پرتو آرمانهای یزدانی بهره مند است، بنیان خود را بر بنیادی متین نهاده و به مدد فرآیندهائی که هم اکنون در کارند بر قوت خود افزوده و بدون واهمه از آنچه در ظاهر ناکامی و شکست است، به پیش رفته و متزایداً در انتظار نمایان می گردد. نمونه ای از کفایت عالم بهائی در مقابله با اوضاع غیر منتظره، سال گذشته به ظهور رسید، هنگامی که به سبب بروز خطرات عدیده، کانونشن بین المللی بهائی لغو گردید ولی انتخاب بیت العدل اعظم در موعد مقرر صورت گرفت و اجرای نقشه بدون کوچک ترین وقفه ای ادامه یافت. مقارن این احوال، علی رغم هرج و مرج و اوضاعی که زندگی در کشور عراق را مختل ساخته بود، امکان آن فراهم آمد که با بهائیان آن اقلیم ارتباط برقرار شود و محافل روحانی محلی آن سامان از نو تشکیل گردد. حال با کمال مسرت اعلان می نمایم که در رضوان سال جاری محفل روحانی ملی بهائیان عراق بعد از قریب سی سال ظلم و اختناق انتخاب می گردد و موقف خود را در میان جامعه جهانی بهائی احراز می نماید.

مقتضیات مرحله کنونی نقشه الهی چنین ایجاب می نماید که با شور و نشور و اطمینان خاطر در مسیر کنونی خود مداومت نمائیم و از طوفان هائی که عالم انسانی را احاطه نموده است نهراسیم. به یقین بدانید که جمال مبین سبیل هدایت بنماید و جنود ملأ اعلیٰ جمیع مساعی آن عزیزان را در راه اعلای امر مبارکش تأیید فرماید.

امضاء بیت العدل اعظم

ترجمه دکتر باهرفرقانی

نوشته ادیب طاهر زاده لوح شکرشکن

هر مؤمن حقیقی است در این لوح مبارک حضرت بهاء الله تصدیق می کنند که خطر عظیمی در پیش است و دشمن بی رحمی در کمین تا شدیداً علیه حضرتش قیام کند و تصریح می فرمایند که گرچه در چنین شرایطی به اعتقاد ناس فرار از انظار مردمان و استقرار در محل امن و امان یگانه طریق صواب است و لکن «محبان کوی محبوب و محرمان حریم مقصود از بلا پروا ندارند و از قضا احتراز نجویند» از جهان گذشته اند و توسل و توکل بر ربّ مَنان نموده اند در سبیل الهی هر خطری را پذیرفته اند و هر مشقتی را بجان خریده اند.

جمال اقدس ابهی در این لوح مبارک می فرمایند که هرگز فرار اختیار نکنند و بدفع اغیار نپردازند چه که اغیار از هدم بنیان امرالله قاصرند و هیچ بلائی قادر بر اطفای شعله شوق آن حضرت در سبیل حق نخواهد بود اگر دشمنان آن جمال بیمثال را در تراب مستور کنند بیاری ید قدرت الهی از «جیب رحمت ربّ الارباب» تابنده و پیروز سربلند خواهند نمود با وجود تمام اعدا و موارد بلایا در بغداد در کمال شکوه و سکون بر عرش جلال جالسند و چون شمس فی رابعة النهار ظاهر و لائح اگر چشم

رسواکنده ای شده بود بر آن شد که فشار بیشتری به حکومت ایران وارد نماید وی در اجرای این نیت سیئه بیاری شریک جرم و همدست توطئه گر خود میرزا بزرگ خان سر کنسول ایران در بغداد به ارسال یک رشته مکاتیب دهشت انگیز و لوایح افترا آمیز به اولیای امور در طهران پرداخت و آنان را به اتخاذ تدابیر لازم در جهت اخراج حضرت بهاء الله از عراق تشویق نمود.

سرانجام دسیسه ها و توطئه های شیخ و فعالیت های سرقونسول سبب شد که شاه به میرزا سعید خان وزیر امور خارجه فرمان دهد که از حکومت عثمانی تقاضای اخراج حضرت بهاء الله را از بغداد کند.

مقارن این احوال که ضدیت و دشمنی علیه حضرت بهاء الله شدت یافته بود سید میرزا حسین متولی یکی از بابیان که شهرت خوبی نداشت طی عریضه ای به حضرت بهاء الله پیشنهاد نمود که برای حفظ جان خود از خانه خارج نشوند در جواب وی شرحی از قلم اعلی بزبان فارسی نازل شده که به لوح شکرشکن معروف می باشد.

لوح شکرشکن که بسبب ملاحه و فصاحتش موقع خاصی در میان آثار مبارکه دارد روح را اهتزاز می بخشد و الهام بخش ایمان و ایقان در قلب

وقتی تمام نقشه های شیطانی شیخ عبدالحسین طهرانی علیه حضرت بهاء الله بی نتیجه ماند، شیخ عبدالحسین نامه های مشروحی به درباریان در طهران ارسال نمود و با گزارش قدرت و نفوذ روزافزون حضرت بهاء الله آنان را به وحشت و هراس انداخت و سرانجام موفق شد طی فرمانی اختیارات تامه از اعلیحضرت شهرباری بگیرد که با همکاری روحانیون ایرانی ساکن عراق اقدامات لازم را بر ضدّ بابیان بعمل آورد شیخ عبدالحسین بمجرّد وصول این فرمان شاهی تمام علمای دین را برای شرکت در انجمن شوری در منزل خود دعوت نمود در این اجتماع شیخ بشدت بر ضدّ فعالیت های حضرت بهاء الله سخن گفت و آن حضرت را به تخریب شریعت اسلام متهم نمود و اعلام جهاد علیه بابیان را درخواست کرد علمای حاضر در انجمن باتفاق بر این عقیده هم رأی شدند ولی شیخ مرتضی انصاری که از مجتهدین معروف جامعه تشیع و به عدالت و تقوی مشهور و موصوف بود از موافقت با نقشه های شیطانی علما خودداری نمود و بحال اعتراض انجمن را ترک کرد. شیخ عبدالحسین که در اجرای نقشه های شیطانی خود دچار شکست

بصیرت ناس باز بود همین حضور آن حضرت در بین عام در حینی که دشمنان قصد جاننش را دارند برهان کافی بر سلطه الهی حضرتش بود. حضرت بهاء الله همچنین از سید حسین دعوت می کنند که در آیات مشابه قرآن کریم تمعن کند تا شاید بر اسرار خفیه مکنونه در آنها واقف شود و به این حقیقت آگاه گردد که مظاهر مقدسه در تمام ادوار و اعصار از دست مشرکین و مغرضین در رنج و عذاب بوده اند. جمال مبارک در لوح شکرشکن به شیخ عبدالحسین اشاره و اقدامات سینه وی را مورد ملامت قرار می دهند و شکست مفتضحانه او را در نقشه های سوئی که علیه آن حضرت طرح نموده بود بطور اطمینان بخشی پیش بینی می فرمایند.

حضرت بهاء الله در بسیاری از الواح مقدسه این حقیقت را متذکر شده اند که بلایای نازله و مصائب وارده در سبیل حق سرانجام به غلبه امرالله منتهی می شود. آن حضرت بنفسه المقدس تقبل قید و بند فرمودند تا شاید اهل عالم به آزادی و یگانگی فائز شوند.

پس از نزول لوح مبارک شکرشکن حضرت بهاء الله امر فرمودند نسخه هایی از آن به تعدادی از شخصیت های مهم کشوری و مذهبی ارسال شود تمام نفوسی که بدریافت این لوح مبارک نائل شدند از جرأت

و اطمینان جمال مبارک غرق شگفتی گشتند.

مخاطب این لوح مبارک یعنی سید حسین قمی در اوایل ظهور امر بدیع به دیانت بابی گروید و به مدافعین قلعه طبرسی که در آن بیش از سیصد تن از بایان به قیادت جناب قدوس تحت محاصره قوای دولتی بودند پیوست این مدافعین غیور بمدت چند ماه حملات شدید قوای دولتی و خطر قحطی و گرسنگی را تحمل نمودند و عملیات قهرمانی و مراتب فداکاری که آن مردان حق از خود بظهور رساندند در تاریخ دین بی سابقه و نظیر است.

ولکن سید حسین بمرتبه قهرمانی نرسید زیرا در خاتمه حال وقتی که امتحان و افتتان به اوج خود رسید به یاران خود خیانت کرد و این در زمانی بود که جناب قدوس اصحاب خویش را به طلوع روزی که قرار بود شاهد مصائب دهشت انگیز باشد انذار کرده بود سید حسین در همان شبی که آن انذار انجام شد پیامی به فرمانده شکست خورده سپاه ارسال و طی آن وی را از شهادت ملا حسین که دشمنان از هیبتش بشدت در ترس بودند آگاه ساخت و اطلاعات در باره قلت تعداد مدافعین قلعه در اختیارش گذاشت و او را مطمئن کرد که اگر به یک حمله نهائی دست زند شاهد موفقیت را در آغوش خواهد گرفت. سپاه

دشمن که با دریافت این اطلاعات تشجیع شده بود به چند حمله دست زد که هرکدام با شکست رسواکننده ای روبرو شد سید حسین که اوضاع را غیر قابل تحمل یافته و از ترس از دست دادن جاننش در اندیشه بود سرانجام قلعه را ترک کرد و یک راست به اردوی دشمن شتافت از امر تبری نمود و آزاد شد.

حضرت بهاء الله در لوحی که بوسیله میرزا آقاجان کاتب نوشته شده و بنظر می رسد در ادرنه صادر گشته باشد سید حسین را بسبب بیوفائی و خیانتش مورد مذمت قرار داده اند در این لوح مبارک ذکر شده که رفتار سید حسین با جناب قدوس بقدری شنیع بوده که قلم از ذکرش شرم دارد. سید حسین با وجود خیانت و بیوفائی و اندکی پس از این عمل وقیح بنحوی دوباره خود را در جمع بایان داخل نمود، در سال ۱۸۵۲ وقتی حضرت بهاء الله در سیاه چال طهران محبوس شدند سید حسین نیز بعنوان بابی گرفتار و به سیاه چال افتاد. در ادرنه آشکارا به مخالفت آن حضرت قیام کرد و پیرو میرزا یحیی شد.

برگرفته از جلد دوم "ظهور حضرت بهاء الله" نوشته ادیب طاهر زاده، ترجمه دکتر باهر فرقانی. این کتاب بزودی از طرف مؤسسه معارف بهانی چاپ و منتشر خواهد شد.

سفر افریقا و ملاقات با امپراطور حبشه

نوشته ویولت نخجوانی

ترجمه مهناز افشین



امه البهاء در لباس محلی افریقانی نایروبی کنیا ۱۹۶۹

بیش از یک سال قبل از حرکت به آفریقا، نامه ای محرمانه از طرف یکی از احبای آدیسابابا دریافت کردم که خواسته شده بود اندازه لباس روحیه خانم را برای همسرش بفرستم. این درخواست را انجام دادم و وقتی در آدیسابابا بودیم بعداز ظهر قبل از ضیافتی که در حظیره القدس بر پا بود عاصفه خانم عزیز که پیراهن زیبایی را با نقش اصیل حبشی برای گرامیداشت بانوی خود دوخته بود آورد.

وقتی روحیه خانم با آن لباس وارد ضیافت شدند احباء به شوق و هیجان آمده و نماینده محفل روحانی ملی گل سینه فوق العاده زیبایی را که به "ستاره ماهودیشو" معروف است و یک قطعه هنری کلاسیک در آن کشور محسوب میشود بر روی لباس امه البهاء سنجاق کرد. اشتیاق یاران همچون مهمان محبوبشان جو اطاق را مملو از اهتزاز فوق العاده نموده بود. داستانی از عشق با نگاه اول بود بین امه البهاء و احبای حبشی که هر روز قوت می گرفت و اثرات عمیق

در حیات ایشان و زندگی همه ما که در آن جلسه شرکت کرده بودیم به جا میگذازد. نقطه عطف سفر امه البهاء در حبشه و در حقیقت قاره آفریقا، ملاقات رسمی ایشان با اعلی حضرت امپراطور حبشه های لاس لاسی اول، ۱۶ اکتبر ۱۹۶۹ رئیس محفل ملی گیلا بهتار حقوقدان برجسته شهر، درخواست این ملاقات را نموده بود ولی اجازه رسمی قبول این ملاقات درست قبل از آنکه هتل را به قصد قصر ترک کنیم، به دست ما رسید، قصر با عظمتی که مقرر رسمی امپراطور بود و مهمانان خصوصی خود را می پذیرفت. ما بایستی از دروازه ها و نگهبانان مختلف بگذریم و مدتی صبر کنیم

تا آقای گیلا اجازه حضور را از وزیر دربار دریافت کند.

بالاخره وارد قصر شدیم و دوباره برای مدتی بایستی در اطاقی کوچک صبر کنیم. موقعی که آنجا بودیم سگی کوچک همراه یکی از خدام قصر وارد اطاق شد.

سگ سر تا پای ما را نگاه کرد و بوئید و فوراً برگشت و رفت. بعد از آن رئیس قصر که در عین حال وزیر مسئول و دبیر مخصوص امپراطور بود ما را به اطاقی که بارگاه اختصاصی بود راهنمایی نمود.

این سالن به سبک اروپائی تزئین شده بود و عملاً بیشتر برای ملاقاتهای غیر تشریفاتی مورد استفاده قرار می گرفت تا یک بارگاه رسمی دولتی.

امپراطور در مقابل ما جلوس نموده بود. امة البهاء با آداب حبشی تعظیم نمودند و ما نیز به ایشان اقتدا نمودیم. شخص دبیر مخصوص از ما خواست جلو آمده و با امپراطور دست دهیم. این پیشنهاد فقط به من و امة البهاء داده شد و به آقای گیلا که فردی حبشی و از اتباع امپراطور بود چنین پیشنهادی نشد. روحیه خانم در هنگام دست دادن با لحن مملو از احترام صرفاً فرمودند: "اعلیحضرتا"

امپراطور به امة البهاء اشاره کرد که روی یکی از دو مبلی که طرف راست او قرار گرفته و حدود دو متر از ایشان فاصله داشت جلوس فرمایند.

امپراطور به گیلا دستور داد روی یکی از صندلی هائی که دورترین فاصله را تا تخت او داشت و کنار دیوار تالار قرار گرفته بود بنشیند. بعداً به ما گفته شد که معمولاً این مخالف آداب و رسوم حبشی است که یکی از اتباع امپراطور در حضور او بر کرسی نشیند. روشن بود که مصاحبه به سبک اروپائی خواهد بود.

امپراطور چنان چهره آشنائی داشت که دیگر احتیاج به توضیح و توصیف نبود. قامتی کوتاه و اندامی لاغر. وقتی کسی در حضورش بود حالتی پر جذبه داشت. اگر چه گرد پیری به گیسوان و محاسن امپراطور نشسته بود معهذا چشمانش پر نور و مملو از ذکاوت و حیات بود و گرمی و مهربانیش نشان دهنده روح بزرگ او بود.

وقتی نشستیم امپراطور به زبان حبشی (امهریک) مطالبی به منشی خود گفت که کار ترجمه را انجام میداد. تنها موجود اضافی در آنجا سگ کوچکی بود که قبلاً در اطاق

انتظار دیده بودیم. سگ امپراطور که روی تشکچه خود نشسته بود اینطوریکه بعداً به ما گفته شد خلوص نیت مهمانان را حس نموده و اگر پارسی میکرد ملاقات فوراً لغومی گردید! منشی رو به حضرت روحیه خانم کرده و گفت: "شروع کنید". این حالت دستوری بعداً حضرت خانم به ما فرمودند که چقدر وجودشان را منقلب و متحیر نمود، گوئی برای تقدیم عرض حال و تقاضائی آمده اند ولی در آن موقع هیچ نشانه ای که علامت ناراحتیشان باشد، ظاهر ننمودند بلکه در عوض فرمودند که آیا می توانند منویات قلبشان را آشکار و به طور طبیعی بیان کنند و ذکر نمایند که ملاقات با اعلیحضرت را افتخاری برای خود محسوب میدارند.

امة البهاء سپس ابراز داشتند که اعلیحضرت را عمری ستایش کرده اند چه "به عنوان یک سلطان و چه یک فرد انسانی" به خاطر روش صحیحی که برای مواجهه با مشکلات و سختی های متعدده زندگی خود در پیش گرفته و بر آنها غلبه یافته است.

در تمام طول مصاحبه که نیم ساعت طول کشید خلوص نیت و

عواطف حضرت خانم نسبت به سلطان کاملاً محسوس و مشخص بود، حتی تأثیرات عواطف امة البهاء که گاه بر چهره شان نمودار میشد بر خود امپراطور نیز پوشیده نماند. اگر چه شخص امپراطور ممکن بود هر توقع دیگری از این ملاقات میداشت و لکن یقیناً انتظار چنین خلوص نیت و صفائی را نداشت و این امر احتمالاً خود سلطان را نیز تحت تأثیر قرار داد. گیلا بهتا میگفت که هیچ وقت امپراطور را آنقدر خودمانی ندیده و معلوم بود که از ملاقات با امة البهاء حقیقتاً محظوظ شده است. در واقع مدت زمان طولانی که او برای ملاقات حضرت خانم صرف نمود خود گویای این حقیقت بود چه که تعداد کثیری در اطاق انتظار منتظر شرفیابی بودند تا مسائل فوری و مهم را به استحضار او برسانند. اگر چه امپراطور انگلیسی را خوب میدانست مع هذا قسمت اعظم مکالماتش با حضرت خانم به زبان امهریک بود که به وسیله منشی او ترجمه میشد. منشی با این مقدمه که اعلیحضرت اظهار میدارند، ترجمه را آغاز مینمود. گاه امپراطور کلماتی را به انگلیسی بیان میکرد و لکن مذاکرات چون به مسائل

غامض فلسفی میرسید، ترجیح میداد به همان زبان بومی امهریک باشد. یکی از اولین مطالبی را که مطرح نمود این بود که "آیا تعداد بهائیان در کشور، بسیار است؟" که در جواب امة البهاء فرمودند: "اعلیحضرتا تعدادی هستند" و اضافه فرمودند: "در ظل جناح حفظ و حمایت اعلیحضرت" در جواب سؤالات امپراطور خانم توانستند بعضی نکات مهمه را به وضوح تشریح فرمایند که او با دقت گوش میداد. در مجموع، مذاکرات واقعاً عالی بود.

بدون آنکه سعی شود جزئیات این مذاکرات و یا تسلسل نظریات بیان گردد، خانم فرمودند مشتاقند امپراطور بدانند که چون یکی از تعالیم اصلی حضرت بهاء الله عدم دخالت در امور سیاسیّه است، ایشان در بین تبعه خود جامعه ای را وفادار تر و مطیع تر از بهائیان نسبت به حکومت خود نخواهند یافت. وقتی که ایشان در مورد صفت مختصه بهائیان در مورد عدم مداخله در امور سیاسیّه ذکر فرمودند، اعلیحضرت اظهار داشت که در کشور او ادیان از آزادی کامل برخوردارند و حتی "پاگان ها" که درخت پرستند در این سرزمین

آزادند که به عبادت روح الهی که به اعتقادشان در ورای درختان وجود دارد، ادامه دهند. حقیقتاً شخص امپراطور آنقدر جالب و با چنان قدرتی صحبت نمود که برایمان الهام بخش بود. همچنین اظهار تأسف نمود از تفرقه روحانی که ما بین رهبران مذهبی همواره وجود داشته و ذکر کرد که برای ترویج اتحاد و همکاری بین آنها کوشش میشود. بعد رو به حضرت خانم کرده پرسیدند به نظر شما "چرا رهبران کلیسا نمی خواهند با هم متحد شوند؟"

خانم کمی جا خورده و با سادگی جبلی و حکمت خود فرمودند: "اعلیحضرت فکر می کنم دو علت داشته باشد: یکی به خاطر اعتقاد عمیقی است که تصوّر می کنند عقاید آنان تنها حقیقت موجود است و بنابراین به هر قیمتی شده باید از آن دفاع کنند. علت ثانی آنکه اینجا جنبه منافع شخصی در میان است و اگر کلیساها و فرق مختلف با هم متحد می گشتند، امکان آن وجود داشت که این رهبران مذهبی تماماً شغل و موقعیت خود را از دست بدهند." صداقت و صفای حضرت خانم بود که به نظر من امپراطور را سخت

تحت تأثیر قرار داد. حضرت خانم توانستند به وضوح نظر دیانت بهائی را بیان کنند که دین یک پدیده طبیعی در این عالم و اصل اساسی زندگی است که همیشه ظاهر گشته تا انسان را در این عالم ترابی به مقام بلوغ رساند و جمیع ادیان از جانب خداوند آمده اند و حضرت بهاء الله مظهر امر الهی در این عصر می باشند و در آینده نیز این حقیقت الهی مستمراً ظاهر و آشکار خواهد شد ایشان همچنین روی این نکته تأکید فرمودند که ما باید نهایت کوشش را برای رفع تعصب موجود بین افراد تحصیل کرده و بیسواد بنمائیم.

وقتی برخاستیم امة البهاء فرمودند که اگر ممکن است هدیه ای هر چند ناقابل برای اظهار قدردانی به حضور امپراطور تقدیم کنند و سپس جعبه نقره ای که در پارچه ابریشمی پیچیده شده بود را از من گرفته، اظهار داشتند این کار هنری از سرزمین همسرم، ایران می باشد و سپس هدیه را تسلیم منشی فرمودند. با کمال تعجب دیدیم که منشی خود بسته هدیه را باز کرده و تقدیم امپراطور نمود. سپس تعظیمی نمودیم و بار دیگر امپراطور با ما دست داده و با احترام به

طرف در رفتیم. به محض آنکه به در خروجی رسیدیم، اعلیحضرت چیزی به منشی خود گفت و او به سوی حضرت خانم رفته خواهش کرد کمی صبر کنند. همانطور که ایستاده بودیم در قفسه مجاور دیوار را گشوده، جعبه ای را درآورد و به امپراطور داد و ایشان از روحیه خانم تقاضا کرد که نزدیک تشریف بیاورند و در حالیکه جعبه را میگشود نظری به آن بیفکنند.

یک مدال تمام طلا از مراسم تاجگذاری خود را نشان داده و اظهار داشت که مایل است آنرا تقدیم امة البهاء نماید نه به جهت ارزش و قیمت آن، بلکه به نشانه احترام و ارادت قلبی. روحیه خانم عنایتاً آنرا قبول کرده، تشکر نموده و سپس بازگشتیم.

به این صورت مصاحبه ای که از هر جهت تاریخی محسوب میشد، به انتها رسید. وقتی سالن را ترک می کردیم، منشی ما را تا در خروجی بدرقه کرد. روحیه خانم به او فرمودند، "امروز آرزوی عمیق و خواسته سی ساله ام جامه عمل به خود پوشید. من هرگز آرزوی دیدن شاهان و رؤسای جمهور را نداشتم" بعد اضافه فرمودند: "ولی این سلطان را همیشه آرزو داشتم

ملاقات کنم." در باغ همانطور که از کنار قفس شیرهای امپراطور می گذشتیم شخصی از روحیه خانم درخواست کرد که اگر مایلند دست نوازشی بر سر شیرها بکشند چه که آنها تقریباً رام هستند. روحیه خانم به چشمان زرد آن شیران وحشی که به ایشان خیره شده بودند نگرسته فرمودند: "نه متشکرم، بهترین ملاقاتها را الان با اعلیحضرت داشتم و نمیخواهم شیرهایشان مرا بلعند!" آنروز بعد از ظهر یکی از احبای سرشناس آدیسا بابا برای دیدن حضرت خانم به هتلان آمدند و احساسات خود را که فکر کنم زبان قلب تمامی احبای حبشه بود این طور بیان کرد: "من آمده ام از طرف جمیع احباء از شما تشکر کنم. امروز شما از دروازه های سنگین آهنین گذشتید که حال این درها به روی ما گشوده گشته"

امروز اگر چه نشانه ای از ابری در آسمان نیست ولیکن امطار رحمت الهی و عنایات حضرت بهاء الله بر ما باریده و وجودمان را تازه و احیا نموده است."

۲۵ اکتبر بعد از پروازمان از آدیسا بابا، خبری رسید که قلب و روحمان را بسیار مسرور نمود. آقای "ورکو" از

آدیسا بابا، با ما تماس گرفته که امپراطور به گیلا تلفن زده و جويا گشته "که شما فعلاً کجا تشریف دارید؟ و طالب یک نسخه از کتاب "اظهار امر حضرت بهاء الله" گشته، لهذا من کوشش می کردم که با شما تماس گرفته تا این کتاب را در اختیار ایشان قرار دهم". این از جمله ثمرات اولیّه کوشش های خالصانه و فداکاریهای امة البهاء در این سرزمین بود.

۳۱ اکتبر به شهر "آسمارا" پرواز کردیم که ۲۵ دقیقه طول کشید. در فرودگاه عده کثیری از احباء با دسته های گل مهمان محبوب خود را استقبال و ما را تا هتل همراهی کردند.

فرمانده کلّ منطقه اِریتره Eritre شاهزاده "کاسا" پسر عموی امپراطور بود که شخص قدرتمند و با وقار و فوق العاده محبوب القلوب و همچنین دانشمندی مبرز در فرهنگ، تاریخ و احتیاجات حبشه بود. پس از ملاقات با حضرت خانم در وهله اول راجع به این مطالب صحبت کرد و بعد ناگهان رو به روحیه خانم کرده و پرسید: "چند نفر بهائی در حبشه دارید؟" روحیه خانم لبخندی زده فرمودند: وقتی اعلیحضرت همین سؤال را از

ایشان کردند جواب دادند: "تعدادی" امپراطور گفته بودند: "چرا تعدادی؟ و نه بسیار؟" شاهزاده خندید و گفت: "میدانید من کی برای اولین بار نام بهائی را شنیدم؟" سال ۱۹۳۵ بود وقتی ایتالیا کشورمان را اشغال نمود. من پسری ۱۳ ساله بودم که همراه امپراطور و سایر اعضاء خاندان سلطنتی در اورشلیم، اماکن مقدسه مسیحی را زیارت می کردیم. یک روز خانمی آمریکائی از حیفا آمده و به حضور اعلیحضرت رسید و کتابی به ایشان هدیه کرد. توجه من به آن کتاب جلب شد زیرا به صورت زیبایی با روبانی که به رنگ پرچم کشورمان بود بسته بندی شده بود. آن شب به اطاق اعلیحضرت رفته کتاب را گرفتم و تا آخر خواندم. ترجمه حبشی "بهاء الله و عصر جدید" بود. اگر چه ترجمه خوبی نبود ولی نظریات و مطالبش فوق العاده جالب بود. از آن زمان به بعد مجذوب دیانت بهائی شدم" و بعد اضافه کرد: "اگر چه پیرو دیانت شما نیستم ولی ستاینده آن هستم"

امة البهاء به او فرمودند: "من خانمی را که آن کتاب را به جهت اعلیحضرت آورد، می شناسم.

ایشان لارل شافلاخر بهائی کانادائی از زادگاه من یعنی مونترال بود و از طرف همسرم شوقی افندی که ریاست دیانت بهائی را بر عهده داشتند این کتاب فرستاده شد"

شاهزاده پرسید: "چرا شما بهائیان کتب بیشتری از حضرت بهاء الله به زبان حبشی ترجمه نمی کنید؟" روحیه خانم فرمودند: "برای آنکه ما وجهی برای هیچیک از خدمات خود از غیر بهائیان دریافت نمی کنیم و بنابراین پارچه را به اندازه ای که داریم می بریم" وقتی امة البهاء کتاب اظهار امر حضرت بهاء الله را به او هدیه کردند گفت: "آه من این کتاب را قبلاً خوانده ام. با تعجب بسیار مسرور شدیم. او گفت: "من یک کتابخانه شخصی دارم و فکر کنم تقریباً تمام کتب امری به زبان انگلیسی را دارم" بعد اظهار کرد: "دوستان نزدیکی در انگلستان دارم که همیشه گوش به زنگ هستند که جمیع کتب منتشر شده بهائی را برایم ارسال دارند" و بعد کتاب را از حضرت روحیه خانم گرفت و گفت: "ولی این خیلی با ارزش است زیرا از دست شماست"

آثار منظوم جناب ابوالفضائل و آثار منظوم دیگران درباره ایشان

گیو خاوری

بازوی خسروان فکند از کار
ناشـرسنت وفا و وفاق
ماهی ظلمت نفاق و نقار
بخشد از خوی ایزدی آئین
برد از کلک اژدها کردار
آیت علم و عدل را اعزاز
عالم ظنّ و وهم را آثار
باد تا مهر و ماه راست فروغ
مهر رویش فروغ بخش دیار
حبّ او مایه نشاط و سرور
امرا و موجب بقا و قرار" (۲)

جناب ابوالفضائل در آخرین اثر مشهور خویش به نام
کشف الغطاء عن حیل الاعداء یعنی برداشتن پرده از
روی حیل های دشمنان که در پاسخ ناشر کتاب
نقطه الکاف (۳) ادوارد براون شروع به تألیف نموده
بودند در مقدمه اییاتی به این شرح آورده اند:
"... آن به که دفتر ستایش و نیایش را بگذارش یکی از
بندگان دیرینت بانجام برم.
ملکا و پادشاه کرمی نما و بگذر
بضرورتی که بینی بخجالتی که دانی
بامید طاعت تو تن خویش زنده خواهم
چو نباشد این تمنا نه من و نه زندگانی
تورساندیم در اول به سعادت هدایت
چه شود اگر در آخری شهادتم رسانی" (۴)

سیاق عبارت قبل از ایات فوق کاشف از آنست که
جناب ابوالفضائل آنرا سروده باشند ولی ذکر "یکی از
بندگان دیرینت" اگر مراد خود ایشان نباشد باید گفت
ایات از دیگری است که از او به عنوان "یکی از
بندگان دیرین" یاد کرده اند بدون آنکه وی را معرفی

شهرت جناب ابوالفضائل به داشتن آثار منشور مشهوری
مانند فصل الخطاب و شرح آیات مورّخه و فرائد این
تصور را که ایشان هم دارای آثار منظومی بوده اند در
اذهان بسیاری منتفی کرده است ولی چنین نیست. در
شرح زندگانی ایشان چنین می خوانیم:
"... از جناب ابوالفضائل نامه ای موجود است که در
تاریخ ششم شهر رمضان ۱۳۰۳ ق. از کوهستانهای
اطراف کاشان نگاشته و در آن شعری ارتجالاً سروده
است. قسمتی از آن نامه و تمام شعر به قرار ذیل است:
"علم الله که شب و روز محض ایقاز راقدین و انتباه
غافلین به تقریر و تحریر اشتغال داشت چنانکه اگر سواد
آنچه را در جواب مسائل فضیله اسلامی و موسوی و
زردشتی نگاشته شده ملاحظه فرمائید بر صدق عرض
فدوی شهادت دهند و عذر تعویق مراسلت را بپذیرند.
تا این اوقات که در بلده کاشان به وساطت کثرت
حرارت از شدت جریان عرق و مدافعه کیک و بق
بتنگ آمده عزیمت مرق نمود و روزی چند فراغت
یافت الحق قریه معروفه قهستانی (۱) باصفاست و
ییلاقی منزّه و دلگشا و هو کما قلت فی وصفه علی
سبیل الارتجال:
بوستانی به خرّمی چو بهشت
گلستانی به تازگی چو بهار
کوه و تل جمله لاله و سنبل
جوی و جریکسره گل و گلزار
صبحدم نفحه اش عبیر آمیز
راست همچون شمیم کوی نگار
آفتاب جهان بهاء الله
که جهان را به اوست استظهار
شهریاری که دست قدرت او

نمایند که این نحوه نقل ابیات در بین قدماء مرسوم بوده است.

از کسانی که در مدح حضرت ابوالفضائل سروده اند میرزا محمد حسین ثریاست که در زندگی نامه ایشان به این شرح نقل شده است: "و یا للعجب کسانی را که هم چشم از فروغ و تابش آفتاب پر انوار آیات الهی به رمذ تعصب گرفتار بود زبان به ذکر عظمت و رشاقت قلم ابوالفضل بی اختیار جاری گردید.

فی المثل کسی چون میرزا محمد حسین ثریا در مقام فضل و دانش ابوالفضل چنین سرود:

ببال ای خداوند دانش از ایرا

که چون پاک یزدان نداری همالی
اگر چند، سال من افزون نباشد

بسی گشته بر من مهی چند و سالی
پساوند هر چند زیبا نباشد

سزد گر ببالی سزد گر ببالی" (۵)

بسیاری از شعراء به مناسبت صعود حضرت ابوالفضائل قصائد مؤثر و استادانه ای انشاد کرده اند که در همان زندگی نامه ایشان در این باره چنین میخوانیم: "بعد از صعود جناب ابوالفضائل لسان جمعی از شعرا از یار و اغیار در رثای حضرتش گویا شد که چند قطعه از آن ذیلاً نقل میشود:

بهترین شعرا در رثای ابوالفضائل، شوریده شیرازی (۶) سرود. این شاعر در قصیده خود داد سخن را داد. ابیات وی چنین است: (۷)

شد زی جنان چو خواجه ابوالفضل از این جهان

گفتند فاضلان که لک الفضل ای جنان

شد کاخ قدس طرفه از این طرفه آدمی

شد باغ خلد تازه از این تازه میهمان

او گنج شایگان بد و پنهان بخاک ماند

آری نهان بخاک شود گنج شایگان

ببرید دل ز مهر عزیزان مصر دهر
شد یوسف روانش در مصر جاودان

شیرین تر از بیان قلمش و ز قلم سخن
شیواتر از سخن، نکتش و ز نکت بیان

برجیس چرخ دفتر فضلی بخواست خواند
گفتم یکی فرائد بوالفضل را بخوان

دانشوران عصر به شیرین زبانیش
برسان خامه دو زبان، جمله یکزبان

اوشد نهان بخاک و فروغش برون ز خاک
خورشید را بلی به گل اندود کی توان؟

گلپایگان جسم به گلپایگان قدس
تبدیل کرد و شد به گلستان آن جهان

ای دل از این وثاق مضیق مجو مجال
ای جان در این رواق پر آفت مکن مکان

وز سفره جهان سیه کاسه دست شوی
کاین میزبان سقله نه آبت دهد نه نان

برما نگر چو زندان این عرصه زمین
از مرگ بوالفضائل آن افضل زمان

نی این خطا بود که ورا جان علوی است
عاری است جان علوی از مرگ و از هوان

جان داشت بهر خدمت جانان در آستین
هم جان در آستینش هم سر بر آستان

اندر جوار حضرت ابهی وطن گزید
پیوست رود ژرف به دریای بیکران

ز انجیل وزند و مصحف و تورات همچو او
یک تن خبیر خاصه به ایقان مکن بیان

گراختری بکاست از این عصر دلفروز
ورگوهری نماند در این عهد دل نشان

ای شمس عصر، حضرت عبدالبهاء تو باش
ای کنز فیض و معنی کشف الامان بمان

گر شد سها نهفته بماناد آفتاب
ورشد گیا فسرده مصون باد بوستان

شمس تجلّئی تو وزین سوک، دود آه
از دل مزین که شمع تجلّی است بی دخان
بوالفضل رفت و جان داد مرترا
جان جهان گذاشت به جان جهانیان
در رحلتش زبنده تو تاریخ می شنو
صد موهبت به تربتش از خویش میرسان
سال هزار و سیصد و سی و دود که کرد
بوالفضل در صفر سفر ملک جاودان
تاریخ دیگرش بحساب جمل شنو:
بوالفضل بین که دید بهاء را و داد جان" (۸)
سپس مؤلف زندگی نامه ابوالفضائل سه قصیده دیگر
را از سه شاعر دیگر نقل می کند که مطلع هر یک از
آنها چنین است. (۹) از ناطق اصفهانی بامطلع:
"صد هزار افسوس کز آثار دهر بی ثبات
شد دل احباب باز از نو اسیر حادثات"
از جناب عندلیب لاهیجانی بامطلع:
"طوبی لعبد دعاه الله مولاه
فقال لیک یا ربی و ناجاه"
و بالاخره از ادیب اهری با مطلع زیر:
"دریغا، دریغا که شمس فضائل
شد از آسمان کمالات آفل"

یادداشتها و توضیحات:

- ۱- قهستان در اینجا معرب کهستان یا کوهستان است.
کتاب زندگانی میرزا ابوالفضل گلپایگانی تألیف جناب
روح الله مهرباخانی نشر دوم چاپ آلمان غربی ۱۴۵ بدیع-
۱۹۸۸ میلادی ذیل صفحه ۱۰۲ حاشیه ردیف ۱.
۲- مأخذ قبلی همان صفحه.
۳- کتاب کشف الغطاء که به دستور حضرت عبدالبهاء در
پاسخ شبهات نسخه مجعول نقطه الکاف منتشره به وسیله
ادوارد براون به قلم جناب ابوالفضائل تألیف آن آغاز شد و
بعد از صعود ایشان اتمام آن به جناب آقا سید مهدی
گلپایگانی تفویض گردید.

۴- کتاب کشف الغطاء عن حیل الاعداء صفحه ۲.
۵- کتاب "زندگانی میرزا ابوالفضل گلپایگانی" صفحه ۳۶۸
۶- شوریده: حاج محمد تقی ملقب به فصیح الملک شاعر
متولد شیراز ۱۲۷۴ ق. متوفی ۱۳۴۵ ق. / ۱۳۰۵ ه. ش
پدرش کاسب بود و ذوق شعر داشت و نسبش به اهلی
شیرازی می پیوندد. هر دو چشم محمد تقی در ۷ سالگی
به سبب آبله کور گردید.
این شاعر شعری نیز در صعود حضرت عبدالبهاء دارد که
چنین شروع میشود:

نهان به صورت از احباب مانند شمس وجود ... (تمام این
قصیده در رساله ایام تسعه تألیف جناب عبدالحمید اشراق
خاوری در فصل صعود حضرت عبدالبهاء درج شده است)
شرح حال و عکس وی در کتاب ادبیات معاصر تألیف
رشید یاسمی موجود و تاریخ ولادتش را خود چنین سروده
است:

ار هزار و سیصد افزون بود سال بیست و هفت
کز رهی سال ولادت خواست ماهی دلفروز
گفت کی زائید مامت؟ گفتمش مامم چوزاد
رفته بود از سال هجرت هفت ماه و هفت روز
لیک اعداد جمل را چون نداند ماه من
سال تاریخ مرا گفتمی "نمیداند هنوز"
(مأخذ ردیف ۱ صفحه ۳۵۶ حاشیه ردیف ۱)

۷- قصیده جناب شوریده شیرازی در رثاء حضرت
ابوالفضائل در مقدمه اول کتاب کشف الغطاء به قلم جناب
آقا سید مهدی گلپایگانی نیز آمده است با این تذکر که این
اشعار آبدار را که شخصی بزرگوار در تاریخ صعود آن فاضل
یگانه و فرید زمانه انشاد فرموده است طرداً در آخر مقدمه
کتاب درج می نمائیم (کشف الغطاء صص ۱۱-۱۳)
۸- مأخذ ردیف ۱ صص ۳۵۷-۳۵۸ تحت عنوان اشعار
شعراء.

۹- مأخذ ردیف ۱ صص ۳۵۸-۳۶۱ که حاوی صورت
کامل قصائد شعراء مزبور است.

یادبودها در مرور زمان خاطره هائی از ایادی ممتاز امرالله جناب علی اکبر فروتن

پریوش سمندری



کنفرانس استکهلم ۲۱ تا ۲۶ جولای ۱۹۵۳: ایادیان امرالله خانم درویتی بیکر، جنابان: سرلشگر شعاع الله علانی - علی اکبر فروتن - طراز الله سمندری - موسی بنانی - ولی الله ورقا

جاده باریک و پر پیچ و خم در دامنه کوههای زاگرس در جنوب ایران به منطقه ای ختم می شود که در بهاران بر روی کوه پایه هایش شقایق وحشی سرخ رنگ می روید و عطر لطیف گلها با وزش نسیم سراسر آن کوه و دره و دشت را فرا می گیرد هر روز با بالا آمدن آفتاب لاله ها باز می شوند و همراه با فرو رفتن آفتاب در افق گلگون، گلبرگها در هم می پیچند تا باز روزی دیگر آید و آغوش باز کنند. این زیبایی طبیعی در منطقه ای است که مهمترین نقطه و سرآغاز کشف نفت در سرزمین ایران محسوب میشود.

اولین چاه نفت در ناحیه ای که امروز به علت نزدیک شدن گازهای زیرزمینی به سطح زمین از سکنه خالی گردیده است قرار دارد. از اینجا مرحله جدیدی در اقتصاد کشور ایران بوجود آمد. روابط تازه ای با تمامی ممالک دنیا برقرار شد.

نفت و اهمیت سوخت در جهان صنعتی و پیشبرد تمدن صنعتی امری واضح و آشکار است و تأثیر آن در تمامی بخش های زندگانی

سالهائی که عضو کلاب رم بود کتابی به نام بحرانها نگاشت. در این کتاب وی اشاره به چهار مشکل بزرگ و حیاتی در آینده جهان نموده است و از کمبود انرژی - ازدیاد جمعیت - کمبود مواد غذایی - آلودگی محیط زیست نام میبرد. اگر چه در آغاز قرن بیست و یکم مصیبتهای دیگری را باید به

مردم محسوس و قابل درک و لمس است. هر چه دنیا به هم نزدیک تر شد و روابط کلی و جزئی میان ملل و دول افزایش یافت احتیاج به مواد سوختی در اغلب زمینه های ارتباطی روندی بیش از پیش بینیهای گذشته یافت. دکتر لازلو برنده جایزه نوبل و مؤسس کلاب بوداپست در

این فهرست اضافه کرد اما ملاحظه میشود بسیاری از معضلات حال و شاید آینده بشر به نوعی با موضوع سوخت و منابع انرژی بستگی تنگاتنگ دارند و تا هنگامی که منابع انرژی جدیدی کشف نشود که مانند نفت به وفور و ارزانی و راحتی، استخراج و مصرف شود این مایه غنی و سرشار هم چنان طالبان سینه چاک در سراسر عالم خواهد داشت و گاه تعیین کننده سیاست های غیر مترقبه بعض کشورها نسبت به سایرین خواهد بود.

کشف نفت توسط داری در سال ۱۹۰۶ باعث شد ناحیه مسجد سلیمان واقع در استان خوزستان تدریجاً تبدیل به شهری صنعتی گردید و تعداد ساکنین آن همگام با پیشرفت استخراج نفت افزوده گشت. در مسجد سلیمان بقایای آتشکده ای بسیار بزرگ وجود دارد و همراه آن مشخص و معلوم است. به نظر میرسد وجود گازهای زیرزمینی بهترین موقعیت را برای ایجاد آتشکده و آتش جاودانه در این ناحیه فراهم آورده است.

هم اکنون نیز در نقطه دیگر شهر پهنه نورانی شعله های کوچک آتش منظره ای استثنائی بوجود

آورده است، آنجا که فوران گازها بر بستر زمین به اندازه ای رسیده که قابل فروختن است. جاذبه چنین محل عجیب مردم اطراف و یا بازدیدکنندگان شهر را به شگفتی و میدارد. در دل شب درخشش شعله ها محوطه وسیعی را روشن می کند. این زیبایی طبیعی در کنار ساز و برگهای صنعت نفت دو متضاد و در عین حال مکمل شاهکار طبیعت خام و حاصل تمدن بشری میباشد.

اغلب اهالی بومی مناطق اطراف مسجد سلیمان افراد و خانواده هایی از قبایل لر هستند.

سال ۱۹۵۹ میلادی در هوای ملایم پائیزی خوزستان، جناب علی اکبر فروتن ایادی امرالله به دیدن احباب معدود نواحی مسجد سلیمان آمدند. در دو جلسه ملاقاتی با یاران این شهر درباره نقشه ده ساله سخن بسیار گفتند. لطف کلام ایشان توأم با تشویق و تحریض فراوان بود. ایادی امرالله خصوصیات بارزی در جلب افکار و جذب قلوب شنوندگانشان داشتند به زبان ساده می توان گفت روانشناس ماهر بودند و نبض احساسات حاضرین را در دست گرفته و طپش هایش را لحظه به لحظه امتحان می کردند.

بیان ایشان سلیس و صریح و خالی از ابهام بود. هر مطلب را به نحو احسن توجیه و تفهیم می نمودند. هیچگونه شائبه سرزنش و نکوهش در گفتارشان احساس نمیشد.

جناب فروتن تعمّدی برای اظهار فضل و دانش خویش نداشتند بلکه مواضع را با کلماتی سهل و ساده مورد بحث قرار میدادند و به این ترتیب هر فرد عادی و کم سواد نیز می توانست از سخنان ایشان بهره مند گردد و خویشتن را در خیل سایرین منزوی و تنها نبیند و بی دانش نینگارد. در دو جلسه مذکور ایادی امرالله خانواده های آن شهر را تشویق به شرکت در نقشه عظیم مهاجرت نمودند. در آن سالهای اولیه نقشه دهساله سه ایادی امرالله به مسجد سلیمان سفر کردند. جنابان ایادیان امرالله موسی بنانی، طراز الله سمندری و علی اکبر فروتن این ناحیه دور افتاده را فراموش نکردند. نتیجه سفر آنان بسیار عالی بود و چند خانواده منقطع و فداکار اقدام به امر هجرت نمودند دو خانواده به ممالک بعید در امریکای جنوبی عزیمت کردند. یک خانواده به اروپا و یک نفر به افریقا، و دو خانواده به داخل کشور مهاجرت کردند. تعداد آنان ۴۵٪

تعداد کل احبای آن ناحیه بود. جناب فروتن در آن سفر اقدامات محفل روحانی محل را ستودند و برای تشویق اعضاء آن جامعه کوچک فرمودند برنامه ای را که محفل روحانی مسجد سلیمان برای امور مختلف اداری و مالی و مهاجرتی و آموزشی و تبلیغی و اعانات تهیه کرده بودند، برای نمونه در اختیار سایر محافل روحانی گذاشته اند. ایشان در پایان هر جلسه با یکایک افراد حضوراً ملاقات و مشاوره و گفتگو کردند. تدبیر ایادی امرالله در تماس های شخصی با یاران محل، انگیزه ای جهت دلگرمی و تحرک بیشتر آنان برای شرکت در خدمات متعدد در جامعه بهائی آن سامان گردید.

خاطرات شیرین سالهای دور زندگانی من از ایادی امرالله مربوط به دوران خردسالی است. در باغ منزل جناب قدس جورابچی جناب فروتن را برای اولین بار ملاقات کردم. مادرم مرا به ایشان معرفی کردند. جناب فروتن با صبر و حوصله سؤالات زیادی را مطرح کردند و در حالیکه با محبت مرا مورد لطف قرار می دادند گفتند انشاء الله وقتی بزرگ شدی با هم درباره مسائل مهمتری صحبت

خواهیم کرد. سفر ایشان به مسجد سلیمان فرصت مغتنمی بود تا با هم ساعتی در خیابانهای محل در زیر چراغهای بلند قدم زدیم آنچه بیاد دارم آتشب ایادی امرالله گفتند جوانان باید خود را برای خدمات مهم در جامعه امر آماده کنند زیرا آنها باید در صف اول پیشرفت امرالله به فداکاری های بزرگ پردازند.

ایادی امرالله توصیه کردند یاران باید از نفوذ اداری خود برای آشنائی هر چه بیشتر مردم با دیانت بهائی استفاده کنند و در این راه خطرات احتمالی را بپذیرند، زیرا موقعیت های اجتماعی گذرا است و امیدی نمی توان داشت با وضعی که یاران در ایران دارند همیشه مناصب مهم را اشغال کنند و نگاهدارند.

روز بعد مجدداً چند دقیقه وقت یافتم با ایشان تنها باشم. در آن دقایق راجع به هنرمندان بزرگ سینما و فیلم های معروف و مورد توجهمان گفتگو کردیم. برایم بسیار جالب بود که میدیدم ایادی امرالله چقدر با هنرمندان آشنائی دارند و چه راحت می توانستم در این مقوله با ایشان صحبت کنم. انگار با دوستان همسن و سال خود گفتگو

می کردم ایشان همان آرامش و راحتی را در انسان تولید می کردند. اکنون همان احساس را در خود دارم و میتوانم گذشته را بار دیگر مشاهده کنم و از آن به زبانی ساده و صمیمانه بنویسم.

جناب فروتن بعدها مرا به خاطر سبک نگارش گزارش های اداری امری مورد مرحمت قرار دادند و گفتند اغلب یاران گزارشات را با نامه نویسی معمول یک نوع میدانند و یکجور می نویسند این موضوع بسیار برای منشی محفل روحانی ملّی وقت گیر است.

در آن اوقات برنامه رادیویی جناب فروتن برای والدین ایرانی بسیار آموزنده بود. شاید بتوان گفت برنامه هایی به آن سبک و مانند یا قبلاً اجرا نمیشد و یا اگر در قوالب دیگر عرضه می گشت نادر و انگشت شمار بود. گفتار ایشان به برنامه رادیویی ختم نمیشد بلکه در مدارس و بین دانش آموزان و در بین خانواده ها مورد بحث و گفتگو قرار میگرفت.

خاطره دیگری که از زبان سرکار خانم متین دفتری خواهر آقای دکتر محمد مصدّق شنیدم بسیار قابل تعمق است. روزی افتخار میهمانداری خانم و آقای متین

دفتری که از رجال معروف و نخست وزیران سابق ایران بودند نصیب ما شد. سرکار خانم متین دفتری در ضمن صحبت خاطره ای از سفر رسمی خودشان را به کشور اسرائیل تعریف کردند. ایشان اظهار داشتند در آن سفر برای دیدن باغهای ایرانی رفتیم. در آن اوقات اراضی مقدسه بهائی به باغهای ایرانی نیز معروف بود.

در این دیدار جناب فروتن به عنوان همراه، ما را برای دیدن باغها و ساختمانهای کوه کرمل یاری میکردند. قدم زنان از روی سنگفرش منظم و مرتب و به سوی ساختمان اصلی (مقام اعلی) حرکت کردیم. در عین حال زیبایی گلها و نظم و نظافت محوطه را تحسین می کردیم. جناب فروتن از چگونگی رسیدگی به وضع باغها و اماکن صحبت میکردند و گزارش میدادند و ضمناً به سؤالات ما با دقت پاسخ میگفتند.

وقتی به کنار ساختمان و ستون های آن رسیدیم جناب فروتن توضیح دادند که این ستونها از مرمر است و حضرت شوقی افندی آنها را اختصاصاً سفارش داده اند و در ایتالیا تهیه شده است. آوردن این ستونها به اسرائیل خیلی مشکل

بوده و مخصوصاً حمل آنها از بندر تا بالای کوه به سختی انجام شده است و حضرت شوقی افندی خیلی سعی داشتند در این نقل و انتقال، ستونها سالم به محل ساختمان برسد و صدمه نینند. همین که صحبت جناب فروتن به اینجا رسید، متین دفتری همسر که طبق معمول ساکت بود و حرفی نمیزد ناگهان با ناباوری گفت: اینها مرمر نیستند! شاید موزائیک یا این قبیل جنس ها باشند. من (خانم متین دفتری) با تعرض به همسرم گفتم از کجا میدانی؟ جناب فروتن وارد هستند و گفتند مرمر است، ولی همسرم متقاعد نشد و چند جمله بین من و او به موافقت و مخالفت با گزارش جناب فروتن رد و بدل شد. ما همچنان همراه با جناب فروتن که در سکوت در جلو ما حرکت می کردند قدم برداشتیم. ایشان جلوی یکی از ستونها ایستادند و با دست به نقطه ای اشاره کردند و با متانت و بدون اینکه لحن محاجه یا اعتراض داشته باشند گفتند باید عرض کنم با وجود کوشش بسیاری که بکار رفت متأسفانه این قسمت از این ستون مرمر صدمه دیده و شکسته است!! در آن موقع من بجای

جناب فروتن احساس شادمانی کردم و فوراً جلو رفتم و با دست آن نقطه را لمس کردم و به متین دفتری گفتم برای اطمینان خاطر خود هم امتحان کن! بعد به اتفاق از داخل ساختمان دیدن کردیم و بسیار لذت بردیم.

وقتی صحبت خانم متین دفتری تمام شد با کنجکاوی به صورت آقای متین دفتری نگاه کردم ایشان کماکان همان حالت خاص خودشان را داشتند و مانند همه سیاستمداران هیچ عکس العمل نشان ندادند.

در اوایل دهه ۱۹۷۰ فرصت مغتنمی به دست آمد تا به زیارت عتاب مقدسه نائل شوم. چند دیدار خصوصی با جناب فروتن داشتم. قرار بود ایشان به ایران بیایند فرمودند آیا بهتر نیست در هتل اقامت کنند و یاران مهربان که همگی مشتاق بودند میزبان ایشان باشند نرنجند؟ با توجه به فرهنگ میهمان نوازی ایرانیان، احساس لطیف توأم با مسئولیت و بزرگواری جناب ایادی امرالله را صمیمانه در دل ستودم.

در طهران علاوه بر جلسات متعدد، افتخار شرکت در چند میهمانی و گردهمایی با حضور ایشان و جناب

خادم ایادی امرالله حاصل شد. در اینجا لازم است از متصاعدین الی الله خانم ملیح بهار و جناب علی بهاریاد کنم.

یک روز مجلسی با شکوه و پر خاطره در منزل آنان برای افراد خاندان سمندری تشکیل شد. پذیرائی مخصوص این زوج عزیز همراه با سخنان شیرین دو ایادی امرالله یادگاری جاودانه در روح و جان برجای داشت.

در آن هنگام دختر جوانی از امریکا به قصد زیارت اماکن متبرکه به ایران آمده بود و ما افتخار میزبانی او را داشتیم. وی در غرب امریکا در ایالت کالیفرنیا به تدریس اشتغال داشت. روزی بر حسب اتفاق تصمیم می گیرد از شاگردان کلاسش دعوت کند هریک دعائی بخوانند. کودکانی که در کلاس او بودند بسیار جوان و در حدود هشت ساله بودند و تقریباً دعای خاصی از بر نداشتند مگر یک دختر کوچک بهائی که با کمال اطمینان داوطلب خواندن دعا می شود. معلّم بسیار تحت تأثیر آن مناجات قرار می گیرد و با تعجب چند لحظه به کودک می نگرد و سپس از او می پرسد این دیگر چه نوع دعائی است؟ از کجا آموخته ای؟

کودک خود را بهائی معرفی میکند و معلّم را به خانه خودشان دعوت می کند. معلّم جوان این دعوت را از روی کنجکاوی قبول کرده و به ملاقات آن خانواده میرود و پس از مدّت کوتاهی به جرگه پیروان اسم اعظم می پیوندد و بعد تصمیم میگیرد در اولین فرصت برای زیارت به ایران بیاید.

سفر او به ایران آسان و راحت انجام نشد. وی در بین راه از امریکا به لندن رفت و قرار بود با همان هواپیمائی که دکتر اقبال را به تهران میآورد همسفر گردد. اما به علل مختلف هواپیما با هشت ساعت تأخیر از لندن پرواز کرد. طول سفر و هیجانی که این دختر عزیز داشت او را بی نهایت خسته نموده بود و در زمان ورودش به زحمت خود را روی پا نگاه میداشت. چند ساعت بعد ناراحتی او شدّت یافت به طوری که ما ناچار شدیم فوراً وی را به بیمارستان برسانیم. دکتر معالج پس از مداوای مقدماتی به ما اطلاع داد بهتر است مریض را برای اطمینان خاطر مدّتی بستری کنند. میهمان عزیزمان را به طبّای بهائی آن بیمارستان سپردیم و با تأسّف بازگشتیم زیرا او به همین سبب نتوانست در میهمانی منزل خانم و

آقای بهار شرکت کند و خود را بدین خاطر سرزنش میکرد. به او قول دادیم به هر ترتیب قرار ملاقاتش را با حضرات ایادی امرالله خواهیم گذارد. همانشب موضوع را به سمع حضرات ایادی رساندیم و درباره میهمان جوان بهائی مشورت کردیم برنامه های جناب فروتن در تهران فراوان و وقت آزادشان بسیار قلیل و اندک بود. خوشبختانه دو روز بعد حال مسافر بیمار بهبود یافت. با مسرّت او را به منزل آوردیم.

به همت شهید مجید بهمن سمندری و توصیه خاص جناب روح الله سمندری توانستیم وسائل سفر مسافر مشتاق را به شیراز با کمک جناب افنان در آن مدینه فراهم سازیم. در آن اوقات زیارت بیت شیراز با مشکلاتی روبرو بود. اینگونه موقعیّت ها برای یک دختر امریکائی بعید می نمود. به هر حال با مساعدت احبّای شیراز او موفق شد بیت مبارک حضرت ربّ اعلی را زیارت کند. پس از بازگشت تقاضای خویش را با ما در میان گذاشت او میخواست تمام راهی را که حضرت اعلی از شیراز تا تبریز طیّ نموده بودند طیّ نماید. وضع ناجور راه ها و خصوصاً قلعه

ماکو و چهریق را برایش توضیح دادیم اما چندان راضی و متقاعد نشد. تا اینکه یک روز جناب ابوالفضل رحمانی ما را به منزل خودشان دعوت کردند. مسافر جوان با شنیدن این خبر دچار هیجان زیاد شد مرا به اطاقش فرا خواند و چند دست از لباسهایش را به من نشان داد و پرسید برای حضور در محضر ایادیان امرالله کدامیک از آنها مناسب تر است!!

به او گفتم هر کدام را خودت می پسندی مناسب است زیرا ایادیان امرالله کمترین توقع را از این گونه از ما ندارند. توجه آنها نسبت به استعداد و قابلیت های ما است و انتظارشان خدمات بی شائبه و مستمر یاران است.

آن روز استثنائی مملو از شور و شمع و شادمانی و یادآوری خاطرات شیرین خوش دور و نزدیک از سفرها و یادبودهای فراوان حضرت ایادی امرالله بود.

مسافر جوان در تمام مدت در کمال ادب و وقار ساکت و آرام نشسته بود. جناب فروتن در خلال گفتگو ها به من تذکر میدادند صحبت ها را برای او ترجمه کنم تا تنها نماند و احساس کسالت نکند. او در آن روز موفق شد از

نزدیک و بسیار دوستانه با دو نفر از ایادیان ممتاز امرالله ملاقات کرده و احساسات خویش را بیان کند. چند ساعتی در حضور حضرات ایادی امرالله جناب فروتن و جناب خادم گذشت و چند عکس به یادگار برداشتیم.

نکته دیگری در آن روز فوق العاده پند دهنده بود. در جمع مدعوین دکتر جمشید سمندری مهاجر افریقا به اتفاق یکی از اعضاء لجنه ملی تبلیغ حضور داشتند. در بین صحبت پیشنهاد شد عضویت در یکی از لجنات ملیّه را عهده دار گردم. این جانب با عرض تشکر و امتنان، خویشتن را به علت گرفتاریهای دیگر معاف دانستم. جناب فروتن بدو مستمع ساکت در این گفتگو بودند ولی پس از چند دقیقه نجوا گونه فرمودند: سنگر خالی نکن، شانس هر خدمت ممکن است فقط یکبار به سراغت بیاید. پیش بینی ایشان واقعیت یافت و با وقوع حوادث غیرمنتظره، فرصت چنین خدمت ارزنده دیگری هیچ گاه در اختیارم قرار نگرفت.

جلسات عمومی و خصوصی مرتب در گوشه و کنار شهر طهران دایر میشد و جناب فروتن احباء را انداز

میدادند تا دیر نشده برای انتشار امر الهی راهی دیاری دیگر گردند. در همان اوقات پیامی بسیار مؤثر و مؤکد از ساحت بیت العدل اعظم الهی واصل گردید و علت حضور چند نفر از ایادیان محترم امرالله در ایران و بیانات آنان که یاران مهد امرالله را به حرکت و هجرت تشویق و تحریص می نمودند بیش از پیش بر همگان واضح و مبرهن گردید.

جایشان خالی برآستی با صعود ایادی امرالله جامعه بهائی خادم بزرگ و صمیمی و صادق و دانشمندی را از دست داد اگر چه آن شخص بزرگوار بارها همه جوانان را متذکر میشدند قدم در راه خدمت گذارند و ستون امر الهی را با فعالیت های پی گیر و مستمرشان استوار و محکم نگاه دارند و هم اکنون نیز خواست ایشان بوسیله جوانان بهائی در کشور مقدس ایران قهرمانانه به پیش میرود. درود بر روان آن معلم صمیمی که جمعه ها نیز طفل گریز پا را به مکتب می آورد!!





حسن افنان خادم آستان بیت اعلی

دوستان عزیز بهائی

بیت العدل اعظم با تأسّف خبر صعود حسن افنان بنده خادم حضرت بهاء الله را دریافت نمود. لطفاً افراد خانواده و دوستانشان را در سراسر دنیا به دعای بیت العدل اعظم مطمئن سازید. برای آرامش بازماندگان نیز دعا خواهد شد. دارالانشاء بیت العدل اعظم

مهمین افنان

است. شادی روحشان را از درگاه خداوند بزرگ مسئلت داریم.

جناب حسن افنان از لحاظ ذوق و استعداد فطری شاعری برجسته بودند که آثارشان سالها در مجلات امری به چاپ رسید. اشعارشان دارای مضامین امری، عرفانی و اجتماعی بود. در آثارشان از تخلص استفاده نمی کردند. سروده های ایشان در انواع اشعار سنتی است و چون از امتیاز داشتن طبعی شوخ و محضری گرم برخوردار بودند اشعار طنز نیز می سرودند و نکته اخیر مخصوصاً از امتیازات جنبه شاعری ایشان بود. چون سرودن اشعار طنز کار هر کسی نیست و استعدادی خاص لازم دارد. برای نمونه یکی از آثار ایشان ذیلاً درج می گردد. عندلیب

امری فردی فعال و خدوم بوده اند و در خدمت آستان مقدس بیت مبارک شیراز حسب الامر حضرت ولیّ عزیز امرالله با برادرشان جناب ابوالقاسم افنان همراه بوده اند. جناب حسن افنان در سال ۱۹۵۸ با مهمین اعلائی ازدواج نمودند. صاحب دو فرزند به نامهای الهام و ندا می باشند. همسرانشان حمید مهدوی و شهنام مشکین که مانند فرزندان و پسران عزیزشان بوده و از هیچگونه حمایت و محبت دریغ ننموده اند. نوادگان عزیز به نامهای وحید و مونا، فردوس و فیضی میباشند.

ایشان فردی دانشمند و فاضل، همسری مهربان، پدری دلسوز، پدر بزرگی نازنین و دوستی با حقیقت بوده و در توصیف غم از دست دادن چنین فرد بزرگی کلمات قاصر

جناب حسن افنان خادم آستان الهی در تاریخ ۲۸ می ۲۰۰۴ به ملکوت ابهی صعود کردند ایشان از منتسبین حضرت نقطه اولی بودند که افتخار تولیت بیت مبارک آن حضرت و خدمت به آن آستان مقدس از طرف جمال اقدس ابهی به این سلسله از افنان عنایت شده و این فضل و شرف به آنان اختصاص یافته است. جناب حسن افنان در شهر زیبای شیراز متولد و از بدو طفولیت در آغوش مهر و محبت والدین و بستگان شریف و متدین و خدمتگزار پرورش یافتند و از مواهب معنوی بهره و نصیب برده اند.

ایشان تحصیلات خود را در رشته کشاورزی انجام داده و در تمام مدت زندگانی در شیراز و سایر نقاط همواره به خدمات امری قائم و در محافل روحانی و تشکیلات

تضمین غزل عبید زاکانی

عقل حیران و دل آشفته و خونین جگرم
نرود خاطره بیت خدا از نظرم
کز چه رود دست قضا کرد چنین دریدرم
"رفتم از خطّه شیراز و ز خود بی خبرم"
"وه از این رفتن ناچار چه خونین جگرم"
دل گرفتن ز سرکوی تو کاری مشکل
"می روم دست زنان بر سروپا اندر گل"
"زین سفر تا چه شود حال و چه آید به سرم"
گاه دیوانه صفت پند نگیرم در گوش
گاه لب بندم و از هجر نشینم خاموش
گاه در وادی حسرت رودم از سر هوش
"گاه چون بلبل شوریده در آیم به خروش"
"گاه چون غنچه دلتنگ گریبان بدرم"
به فدای کفی از خاک درت جان و تنم
غیر کوی تو نباشد به دگر کو وطنم
خرّم آن روز که بر درگه تو سرفکنم
"من از این شهر اگر برشکنم درشکنم"
"من از این کوی اگر برگذرم درگذرم"
با که گویم غم دل تا که بود محرم راز
ز دل خسته خود می شنوم ای آواز
مرغ جانم نکند جز سرکویت پرواز
"بی خود و بی دل و بی یار برون از شیراز"
"چون روم از سر حسرت به قفا می نگرم"
تا یکی پرده ز اسرار نهان برگیرم
طاقت هجر ندارم که زمان برگیرم
یا دل از عشق تو و مهربتان برگیرم
"قوت دست ندارم که عنان برگیرم"
"خبر از پای ندارم که زمین میسپرم"
من ز امواج بلا جان نبرم دریم عشق
تا شود بار دگر مرغ دلم همدم عشق
نشود سیر لب تشنه ام از زمزم عشق
"این چنین زار که امروز منم در غم عشق"
"قول ناصح نکند چاره و پند پدرم"
من ز جان صحبت آن غنچه دهن می خواهم
نه تماشای گل و سرو و چمن می خواهم
خدمت درگه آن فخر ز من می خواهم
"ای عُبید این سفری نیست که من می خواهم"
"میکشد دهر به زنجیر قضا و قدرم"
گر عبید از غم شیراز سر انگشت گزید
طلعت ربّ علا پرده ز رخ تا که کشید
خبرش نیست کز این شهر چه خورشید دمید
"سربراهش همه دادند چه وحدت چه فرید"
"نرود فکر فداکاری آنان ز سرم"

* منظور از "وحدت" و "فرید" جنابان سرهنگ وحدت و بدیع الله فرید از شهدای اخیر ایران است.

حضرت ولی امرالله مظهر تواضع و فروتنی

اخیراً کتاب یا جزوه ای در ۶۳ صفحه توسط مؤسسه چاپ و نشر کتاب عصر جدید منتشر شده است به نام "گفت و شنود" این جزوه ترجمه ای است از سخنان جناب علی نجخوانی در مرکز مطالعات بهائی اکوتو-ایتالیا.

بیانات جناب نجخوانی آنقدر شیرین، جذاب، پر محتوی و مؤثر است که اگر کسی شروع به خواندن آن کند نمی تواند تا کلمه آخر آن را نخواند کتاب را ببندد و زمین بگذارد. برای نمونه یکی از قسمتهای این کتاب را در این مقام می نگاریم. *

در ایام تشرف به محضر انور [حضرت ولی امرالله] در سال ۱۹۵۷ یکی از زائرین ترکیه شدیداً سرفه می کرد و ما از زیارت بهجی به حیفاً مراجعت کرده بودیم. وقتی هیکل انور حال او را ملاحظه نمودند فرمودند: "شما خسته هستید؟ زائر جواب داد: "یا حضرت شوقی افندی، لا والله خسته بودم ولی حال که در محضر انور هستم تمام خستگیهایم رفع شده." ما از مسافرخانه به سوی مقام

اعلی در حرکت بودیم. وقتی هیکل اقدس این صحبت را شنیدند توقف فرمودند و ما که پشت سر مبارک بودیم همگی ایستادیم. وجه مبارک را متوجه ما ساختند و وقتی چهره مبارک را مشاهده نمودم آثار حزن و اندوه از عملی که این زائر کرد و لسان به نعت و ثنای هیکل اقدس گشود به خوبی نمایان بود حضرت ولی امرالله به کمال مرحمت از وی پرسیدند چرا چنین گفتید؟ زائر مزبور نمیدانست چه بگوید و آرزو می کرد زمین به دو نیمه شده او را زنده در بطن خود جای میداد. آنگاه هیکل انور فرمودند شما باید می گفتید: "آری خسته بودیم ولیکن حال که در جوار مقام حرم مقدس حضرت ربّ اعلی واقع شده ایم خستگی ما به کلی رفع شده است. شما برای دیدن من به اینجا نیامده اید بلکه زائرین از برای زیارت مقامات متبرکه می آیند که به دعا و نیاز پردازند. یاران نباید ناظر به افراد باشند" و بدین ترتیب هیکل مبارک خود را در ردیف عموم افراد جهانیان قرار دادند. این حاکی از مراتب تواضع و فروتنی حضرت

شوقی افندی بود. در وجود اقدس بدایع مجد موقور و تواضع موقور همیشه ظاهر و پدیدار بود. پس از عروج مرکز عهد و پیمان بها، حضرت ولی امرالله سعی می فرمودند یاران الهی به خوبی ادراک نمایند که ایشان حضرت عبدالبهاء نیستند. حضرت عبدالبهاء سر مبارک را به عمامه مزین میفرمودند ولی حضرت شوقی افندی هرگز عمامه بر سر ننهادند. حضرت عبدالبهاء به پوشش عبا متردّی بودند ولی هیکل مبارک البسه اروپایی استعمال مینمودند. حضرت عبدالبهاء وجه صبیح را به زیور لویه سفید می آراستند و حضرت شوقی افندی روزانه می تراشیدند. اگر به بیرونی بیت مبارک نظر نمایید دست چپ کرسی خاصی قرار دارد که عموماً حضرت عبدالبهاء بر آن جلوس میفرمودند، حضرت ولی امرالله هیچگاه بر آن جالس نگشتند بلکه مخدّه ای در آن مکان قرار دادند و خود در جوار آن می نشستند. در ایام جمال اقدس ابهی و حضرت عبدالبهاء هر وقت یاران اجتماع می نمودند و به دعا و

مناجات می پرداختند اگر جمال مبارک یا حضرت عبدالبهاء به جلسه تشریف می آوردند، خواننده ساکت می شد و جمیع به احترام قیام می نمودند. حضرت ولی امرالله اجازه نمی فرمودند و زمانی که به جلسه تشریف می آوردند و خواننده توقف می نمود، میفرمودند "هر گاه شما مشغول تلاوت مناجات و الواحید اگر من یا شخص دیگری وارد جلسه میشود نباید توقف کنید بلکه باید به تلاوت آیات ادامه دهید.

به یاد دارم روزی در بیت زائرین در حیفای هوا بارانی بود و درب اطاق مسدود بود و ما مشغول تلاوت آیات بودیم که حضرت ولی امرالله تشریف آوردند. خواننده آیات سکوت کرد و کل قیام نمودند. هیکل مبارک در محل مخصوص جالس شدند و فرمودند: "از این پس هرگز این عمل تکرار نشود هنگامی که آیات الهی تلاوت میشود اگر من وارد شدم شما باید ادامه دهید". دو هفته بعد دوباره نظیر این اتفاق رخ داد. باران می بارید و درب اطاق بسته بود. حضرت ولی امرالله وارد شدند. ما همگی ناراحت بودیم ولی شخصی که مناجات تلاوت مینمود

ادامه داد. خوب به یاد دارم من همانطور که نشسته بودم سر را کمی به بالا برده و از زیر چشم توانستم کفشهای مبارک را ببینم که به طرف کرسی مخصوص تشریف می بردند. وقتی مناجات تمام شد همه قیام نمودند و به طرف هیکل اطهر توجه نمودند. حضرتشان به کمال لطف و مرحمت امر به جلوس دادند.

در دوره میثاق رسم بود احباء اشعار و قصائد در مدح و ثنای مبارک می سرودند و در جلسه ایستاده در محضر مبارک قرائت می نمودند. حضرت عبدالبهاء اجازه میفرمودند. اما من به یاد دارم روزی در محضر حضرت ولی امرالله جوانی قیام کرد تا قصیده ای را که انشاء نموده بخواند. پس از آنکه دوسطراول را قرائت نمود و هیکل مبارک دریافتند که در تعریف و توصیف هیکل مبارک است از قرائت آن جلوگیری فرمودند. فرمودند "اگر احباء اشعار و قصائد می سرایند باید در مدح و ثنای هیاکل مقدسه باشد نه در حق من!"

در گذشته در حیفای و عکا رسم این بود که اگر طفلی به دنیا می آمد والدین از محضر انور جمال اقدس ابهی یا حضرت عبدالبهاء

استدعای نام می نمودند. در ایام حضرت ولی امرالله وقتی احباء الله بدین مقصود به حضور مبارک مشرف می شدند می فرمودند خدمت حضرت ورقه علیا بروید و تقاضا کنید، اجابت می فرمایند.

قصد این جانب از ذکر این مطالب آن است که حضرت ولی امرالله می خواستند به جمیع گوشزد فرمایند که حضرت عبدالبهاء مثل اعلای امر الهی بودند و من ولی امرالله هستم. هیکل مبارک خود مرقوم داشتند که احباء نباید در یوم مولود و یا هر یوم دیگری که ارتباط به حیات عنصری ایشان داشته باشد جشن و یا جلسه یادبودی برقرار نمایند. به راستی بسیار صعب و دشوار است که در یوم چهارم نوامبر که مصادف با روز صعود مولای توانا است، شمل اهل بها خاصه خادمان آستان ملیک بقا که در مرکز جهانی بهائی به عبودیت قائمند در رثای مولای عزیز اقدامی ننمایند. آری رضای مبارک در این بود.

* بیانات جناب علی نخجوانی در کتاب "گفت و شنود" را جناب دکتر منوچهر سلمان پور ترجمه کرده اند.

تابستان در اشعار فارسی

بهر روز جباری

به باغ پس فروردین به اردی اولاد داد
 پس آنگه اردیبهشت بدست خرداد داد
 پس مه خردادشان به تیر و مرداد داد
 گاه بدایه سپرد گاه باستاد داد
 تا همه اطفال باغ شدند کامل عیار
 و بعد در قسمت های بعدی شعر به توصیف میوه ها
 می پردازد که از شاهکارهای شعر فارسی است. در
 مورد انگور می گوید:
 طارم پیچان تاک سپهر آئین بود
 خوشه انگور او سهیل و پروین بود
 بشاخ نیلوفری دسته نسرين بود
 یا به کف شیخ شهر سبحة سیمین بود
 یا به گلوی عجز عقد در شاهوار
 و یا در مورد انار که توصیفی از این زیباتر در شعر
 فارسی دیده نشده است:
 طبیعت لعل ساز لعل تراشیده باز
 لعل تراشیده را پهلوی هم چیده باز
 پهلوی هم چیده را به نقره پیچیده باز
 نقره پیچیده را به حقه پوشیده باز
 حقه پوشیده را بنام نامیده نار
 و در مورد تعدادی دیگر از میوه ها اشعار زیر آمده
 است:
 نارنج:
 درخت نارنج بود باکره و کامله
 ز نفخ باد بهار بباغ شد حامله
 طفل سمینی بزاد بی مدد قابله
 طفل سمینش شده بدن پر از آبله
 به چهر گلگونش ماند آبله آبدار

تابستان دومین فصل سال و فصل گرم است. فرخی
 سیستانی شاعر دوران قرن پنجم گوید:
 بهار اندر سه ماه بود فصل ربیع
 نه مه دیگر صیف است و خریف است و شتا
 به طور کلی شعرا درباره تابستان کمتر شعر سروده اند
 بیشتر اشعار تا آنجا که مربوط به فصول می شود درباره
 بهار و پائیز است که اولی دوران آغاز زندگی طبیعت
 بوده و دوران جوانی و نشاط حیات انسان به آن تشبیه
 می گردد و دومی خزان طبیعت که یادآور ضعف و
 پیری است.
 فصل تابستان از فصول پر برکت سال است فصلی
 است که گل و شکوفه بهار در آن به میوه و محصول
 بدل می گردد شعر معروف جناب نعیم با شروع:
 فر جوانی گرفت طفل رضیع بهار که به بهاریه معروف
 است و گاهی نیز صیفیه نامیده میشود اگر چه با وصف
 بهار آغاز می گردد ولی خیلی زود بهار را پشت سر
 میگذارد و به تابستان می پردازد:
 فصل بهاری گذشت باد ایاری وزید
 فواکه رنگ رنگ ز هر شجر شد پدید
 بنفش و زرد و کبود سیاه و سرخ و سپید
 ز حسرت بی بری خاک بسر ریخت بید
 ز داغ دست تهی نار به خود زد چنار
 و سپس از تبدیل شکوفه به ثمر و کمال اطفال باغ
 سخن می گوید:
 شکوفه در نوبهار چون به در آورد شاخ
 کنون شکوفه بریخت چون ثمر آورد شاخ
 بر اثر یکدگر بار بر آورد شاخ
 دانه بر آورد بیخ بیخ بر آورد شاخ
 شاخ بر آورد برگ برگ بر آورد بار

سیب:

برزبرشاخ بین سبک سیمین ذقن
نیمه رخ سرخ دوست نیمه رخ زرد من
عاشق و معشوق کی رود بیک پیرهن
نی غلطم عاشقی است کشته و خونین کفن
به جرم دلدادگی زدند او را بدار

گلایی:

درخت امرود بین حکمتی انگيخته
صراحی ساختی در او شکر ریخته
مشک و گل زعفران بهم درآمیخته
برابر آفتاب به شاخه آویخته
کز پس شش مه شود دواي بیمار زار

هندوانه:

مهندس طبع ساخت ز هندوانه کُره
علوم جغرافیا درج در او یکسره
جزیره و برّو بحر چشمه و کوه و دره
به عرض چون بایدهش زدن دگر دائره
بز خط استوا بر خط نصف النهار

به:

روی دلآرای به از چه سبب زرد شد
چهر مصفاي او از چه پراز گرد شد
گمان برم همچو من جفت غم و درد شد
چنین شود هر که او ز دلبرش فرد شد
چنانکه من گشته ام ز هجر زار و فکار
اشعار فوق از این نظر نیز قابل توجه است که ذکر
نعمت های تابستان است در حالیکه به طوری که
خواهیم دید آنچه در توصیف تابستان توسط شاعران
آمده اغلب ذکر گرمای هواست و کمتر از فراوانی
نعمت و برکت در این فصل سخن رفته است.

گاهی نیز در اشعار شاعران اشاره های پراکنده ای به
تابستان وجود دارد که متضمن تشریح و ذکر
مشخصات تابستان نمی باشد بلکه شاعر بیان منظور
دیگری را اراده کرده است که ضمن آن ذکر هم از
تابستان شده است. مثل بیت زیر که از مسعود سعد

سلمان شاعر قرن پنجم می باشد:

مدار چرخ کند آگهم ز لیل و نهار
مسیر چرخ خبر گویدم ز صیف و شتا
و یا بیت زیر که از سعدی است:

عمر گرانمایه در این صرف شد

تا چه خورم صیف و چه پوشم شتا

میلی تبریزی شاعر اوائل قرن هشتم شعر زیر را سروده که
به علت اقامت او در هندوستان تأثیر سبک شعرای هند
را در آن می توان دید:

آن چنان گرم شد از تاب هوا آب روان

که پراز آبله مانند صدف شد سرطان
همچو دود دل عشاق شرر بار شود

ابر امروز اگر آب برد از عمان
دوزخ آید به طلبکاری آتش هر دم

گر به همسایگی او رود این تابستان
چون سپند سر آتش به زمین قطره آب

گر رسد بر جهد از جا و در آید به فغان
ظهوری ترشیزی شاعر اوائل قرن یازده که معروفیتش
بیشتر در هند است در وصف تابستان شعری دارد که
چند بیت آن در زیر آورده میشود:

در این تموز نه از مهر گشته گرم هوا
که جرم مهر شراری است ز آتش گرما

چنین که سطح زمین شعله خیز شد امروز
عجب که پیش تواند نهاد پا فردا

به کوهسار نشاید بلند کرد آواز
چرا که سامعه سوز است استماع صدا

شبم صبح تموزم که مرا مهلت عمر
یکدم از وقت سحر تا گه خور تافتن است
که البتّه باز اشاره به گرمای تابستان است.
سه بیت زیر نیز از محسن شمس ملک آرا از معاصرین
در بیان گرمای تابستان خواندنی است:
کوره حداد گشت بهر چه مرداد ماه
شد همه رنگ سفید از تف آتش سیاه
نعمت حق آفتاب آفت تن ها شده
تافته از روی خشم خیره نموده نگاه
آب فتاده بجوش ماهیه رفته ز هوش
خشک شده سبزه زار تشنه نشسته گیاه
دو بیت زیر نیز که گوینده آن بر نگارنده معلوم نیست
در توصیف گرمای تابستان قابل ذکر است:
چنان خورشید را هنگامه شد گرم
که از افسانه اش فولاد شد نرم
شده خون از حرارت در بدن خشک
چو در ناف غزالان ختن مُشک
آنچه شعر درباره تابستان ارائه گردید اشعاری است که
در حافظه و یا در معرض دسترسی نگارنده بود بدون
تردید اشعار بسیاری در مورد تابستان هست که در این
یادداشت نیامده که اگر بدست آید به تکمیل آن
کمک خواهد کرد.
در خاتمه نیازی به تذکر نباشد که تقسیم سال به فصول
و ایّام مبتنی بر احساسات بشری ماست اگر نه در
دنیای معنویّت و با میزان روحانی تفاوتی در ایّام نیست
همه روزها روزهای خداست و اراده الهی حاکم بر
همه چیز است به قول مولانا:
چه تراب و آب و چه باد و چه نار
چه خریف و صیف و چه دی چه بهار



ز بحر گرد برآید اگر شود مرقوم
بروی آب بکلک اشاره لفظ هوا
ثنائی شاعر قرن دوازده که او نیز ساکن هندوستان و
معاصر اکبر شاه بود (با سنائی شاعر عارف که با سین
نوشته می شود اشتباه نشود) نیز قطعه ای در وصف
تابستان دارد که ابیاتی از آن در زیر درج می گردد:
شد چنان باز هوا گرم که در آب روان
سینه بر ریگ نهاده است چوماهی سرطان
گرد باد از پی آن می جهد از جا که مگر
پای می سوزدش از بسکه زمین شد سوزان
در شفق نیست مه نو که ز بس تابش خور
ماهی بحر فلک گشته زگرما بریان
شب که ریزان شده از چرخ کواکب گوئی
اژدهائی است که میریزدش آتش ز دهان
فرخی یزدی شاعر دوران اخیر در غزلی به مطلع
تا حیات من بدست نان دهقان است و بس
جان من سر تا بپا قربان دهقان است و بس
که در ستایش دهقان سروده است بیت زیبای زیر را
دارد:
در اسد چون حوت سوزد ز آفتاب و عاقبت
بی نصیب از سنبله میزان دهقان است و بس
صفت به کار رفته در این بیت جالب است زیرا ضمن
اینکه اسد، حوت، سنبله و میزان نام ماههای سال
است بیت مفهوم گویائی نیز دارد به این معنی که
دهقان در ماه اسد (تابستان) مانند حوت (ماهی) از گرما
می سوزد ولی میزان (ترازو) او از سنبله (گندم) خالی
است.
رجائی خراسانی از شعرای دوران معاصر در غزلی به
مطلع
شمع و نقش وجودم همه بگریستن است
یا حبابم که دمی جلوه هستی من است
می گوید:

اخلاقیات جهان گرایی: از دیدگاه دیانت بهائی

سخنرانی پروفیسور سهیل بشروئی
(اولین صاحب کرسی صلح بهائی در دانشگاه مریلند)
در پارلمان اروپا - بروکسل ۱۱ ژوئن ۲۰۰۳

ترجمه هوشمند فتح اعظم

آقای پروفیسور بشروئی صاحب کرسی صلح بهائی در دانشگاه مریلند در تاریخ ۱۱ ژوئن سال ۲۰۰۳ میلادی درباره اخلاقیات در پارلمان اروپا در بروکسل سخنرانی کردند که اینک ترجمه اش را در مجله عندلیب ملاحظه می فرمائید. در این سخنرانی از اعضاء پارلمان اروپا و دیپلماتها و نمایندگان سازمانهای فرهنگی حضور داشتند و متن این سخنرانی را در ۵۰۰۰ نسخه چاپ و در اوائل فوریه سال ۲۰۰۴ میلادی بین تمام اعضاء پارلمان اروپا در استراسبورگ توزیع نمودند.

لیس الفخر لمن یحب الوطن بل لمن یحب العالم

حضرت بهاء الله

این عبارت در قرن نوزدهم میلادی	به مرحله بلوغش رسیده بر این	بهائیان را در هر گوشه جهان
از قلم حضرت بهاء الله صادر گشته	توانا است که مقدرات خویش را	برانگیخته تا در طرحی جامع و
است، حضرت بهاء الله بنیان گذار	دگرگون سازد و طرح نظم نوین	فراگیر برای تحوّل و تکامل جهان
آئین بهائی در پیام عام جهانگیرش	جهانی بی نظیری را که هدف	شرکت جویند. امروز جامعه بهائی
اعلان فرمود که آدمیان همه اعضاء	غائیش صلح عمومی باشد در	در میان جامعه بزرگتر جهانی امتیاز
یک خاندان انسانند و اهل یک	اندازد. حضرت بهاء الله و	و ماهیتی مخصوص یافته، زیرا
خانمان، یعنی کره زمین وطن	جانشینانش، منظری جهانی، و	سازمانی به شمار میرود که دارای
مشترک همه ما است، و نیز بیان	اخلاق و کرداری جهانی و نظامی	نظامی اداری است که در حدّ
فرموده که نوع انسان که حال	جهانی پیش دیدگان ما نهادند که	محلی و ملی و بین المللی با

موفقیت و فعالیت مشغول به کار است. بهائیان معتقدند عصر بلوغ عالم انسانی فرا رسیده و ناگزیر تکامل عالم بشری به یک جامعه واحد جهانی از لوازم حیاتی همه ما است و خواه نا خواه چه از طریق رأی صواب و تفکر و تعقل و چه بر اثر جبر زمان و نیروی وقایع و حوادث، همه ما به سوی چنان آینده ای روانیم.

در چند دهه اخیر ناقدان نظام اقتصاد بین المللی به موضوع هائی از قبیل حفظ محیط زیست و رعایت و حفظ حقوق کارگران می پرداختند و داد سخن می دادند و با تفسیرها و فعالیت هائی که در این زمینه مبذول می داشتند سیاست گزاران و روزنامه نگاران و عامه مردمان را یاری می کردند تا درباره پی آمدها و مفاهیم ضمنی پدیده ای که نام جهانگرایی به خود گرفته بازاندیشی نمایند. جمیع مباحثات درباره جهانگرایی در محافل سیاستمداری فقط بر اساس منافع ملی، خواه منافع اجتماعی یا اقتصادی یا سیاسی بنیان

میشد، اما منافع ملی به معنای خود عبارتی محدود و نارسا است در حالی که اگر پدیده جهانگرایی را خوب تحقیق کنیم معلوم می شود، که آنهم بیشتر ملاحظات و اموری را در بر می گیرد که طبعاً محدود است. پس مباحثات جهانگرایی ناچار باید دامنه ای وسیع تر به خود بگیرد که شامل ابعاد فرهنگی و معنوی باشد. زیرا جهانگرایی فقط موضوعی مجرد و خارج از محدوده انسان نیست بلکه امری است که ابعاد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی انسان را در بر می گیرد. به عبارت دیگر جهانگرایی در حقیقت مسئله ای است که همان قدر که اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و حقوقی است به همان اندازه مسئله ای اخلاقی و روحانی است.

با آن که قضیه جهانگرایی امکانات بسیار بزرگی را در بر دارد اما نباید از این غافل شد که آن امکانات عظیم مشکلات بزرگی را نیز برای مردم جهان ایجاد می نماید. با مشکلات تهدید کننده ای از قبیل

تروریسم بین المللی، گسترش سلاحهای مهلک، پخش مواد مخدر، جنایات سازمان یافته، شیوع انواع بیماریها و انحطاط محیط زیست فقط با دخالت و شرکت عملی جامعه جهانی می توان دست و پنجه نرم کرد و نابودشان ساخت.

علاوه بر مقابله با این مشکلات فراگیری که متوجه جامعه جهانی است کوشش بسیار لازم است تا شکاف عظیمی را که بین فقیران و توانگران موجود است پُر نمود و نظام آموزش جهان را نوسازی کرد تا جوابگوی نیازمندیهای قرن بیست و یکم باشد و برای انحطاط پر دامنه فساد فردی و عمومی چاره ای اندیشید و چون این مشکلات آسایش و رفاه تمام عالم انسانی را تهدید می کند مقابله با آنها نیز مستلزم تلاش متحد و موزون و منظم تمام کشورهای جهان است.

در بحبوحه آشفتگی و اضطرابات و آشوب هائی که امروز در روابط بین المللی دیده می شود تمام مسئولان و سازمانهای جهان امروز ناگزیرند که

برای حل و فیصله اختلافات جهانی چاره ای بجویند، مخصوصاً باید جوابی برای این پرسش بیابد که چگونه می توان از تصادم مخرب بین تمدن ها که هیچ کس از آن پیروز بیرون نمی آید جلوگیری کرد. پروفیسور ساموئل هانتینگتن (Samuel Huntington)

در کتابی که در سال ۱۹۹۶ با عنوان تمدن ها و بازسازی نظم جهانی انتشار یافت درباره فرضیه مجادله انگیزش پاسخی را ارائه داده و نوشته است:

"چنانکه بسیاری اشاره کرده اند ادیان مهم جهان یعنی مسیحیت غرب، فرقه ارتودکس و اسلام و آئین های هندوئی و بودائی و کنفوسیوس و تائوی و یهود هر قدر که در عالم انسانی جدائی افکنده باشند دارای ارزش های مشترکی نیز هستند که اگر بشر بخواهد تمدنی جهانی بسازد این تمدن با بازیابی تدریجی و توسعه این ارزشها پدیدار خواهد شد"

حضرت بهاء الله در ۱۲۵ سال پیش که نیاز شدید بشر را به آشتی و

تفاهم بین معنویات و دین دریافت، در آثار خویش شرایطی را که برای ایجاد تمدنی جهانی و یک نظام عمومی برای حکومت بین المللی لازم است بیان فرمود. چنان که در یکی از الواح حضرت بهاء الله خطاب به مردم جهان چنین آمده است:

"ای دوستان سرپرده یگانگی بلند شد به چشم بیگانگان یکدیگر را مبینید همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار، امید چنانست در این بامداد که جهان از روشنی های خورشید دانش روشن است به خواست دوست پی بریم و از دریای شناسائی بیاشامیم."

در نظر جامعه بین المللی بهائی جهانگرایی بینشی است عمیق و گسترده از وحدت عالم انسانی که شامل جمیع شئون حیات انسانی می گردد. چنین بینشی درباره اتحاد و یکپارچگی کره زمین با بینشی که در بازار جهان متداول است و فاقد رنگ و بو و خاصیت و موازین اخلاقی است کمترین شباهتی ندارد، یعنی بهائیان تفاوت های غنی

و پرباری را که بین فرهنگ ها و آئین های بشری است اذعان و تقدیر و تحسین می کنند و در همان حال به وحدت اصلیه بین نوع انسان معتقدند. به عبارت دیگر روش آئین بهائی را در سبیل جهانگرایی می توان در عبارت "وحدت در کثرت" خلاصه کرد که بهائیان به این مفهوم پای بندند که عملاً تمام شئون زندگی فردی و جامعه را فرا می گیرد.

جامعه جهانی نباید تصویر هولناک جامعه ای متحد الشکل را در ذهن ترسیم کند که به زور یک قدرت استبدادی بر بشریت تحمیل می شود، زیرا جهانی که چنین متنوع است و شکل های گوناگون دارد می تواند که مردم را اختیار دهد تا هر یک مستقلاً از طریق کوشش های فکری و روحانی و هنری خاص خویش استعدادها و قابلیت های عالی خود را به مرحله اجرا گذارند و چون وحدت عالم انسانی سرلوحه وجدان بشری قرار گیرد همه تنوعات و دگرگونی ها نه تنها باعث اختلافات و مخاصمات

شدید نخواهد شد بلکه از بروز ظلم و ستم نیز ممانعت خواهد کرد. پیروی از روش فرهنگ های متنوع، روش مهم و درستی است زیرا برای فرضیه جهانگرایی به نحوی که امروز متداول شده است روش دیگری را ارائه میدهد. متجاوز از ده سال پیش که جنگ سرد پایان گرفت، طرفداران جهانگرایی با شور و شعفی تمام اعلام داشتند که این تحوّل چقدر امکانات بازارهای جهانی و نظام بازرگانی جهان را تغییر میدهد گوئی که این امر نوش دارویی برای تمام مفاصل عالم است. البته بازار بعضی از نیازمندیها را به خوبی و کارآمدی بر می آورد و شکی نیست که با گذشت زمان معلوم شده است که بازار وسیله خوبی برای توزیع کالا و خدمات بوده و تا حدی در ارتباط و پیوستگی مردم جهان توفیق یافته است. در این مورد در یک مقاله تحقیقی بهائی چنین آمده است که "کره زمین هم اکنون شکل یک کشور یافته و ساکنان کشورهای مختلف به نحوی مقام شهروندان

مصرف کننده را به خود گرفته اند". آیا غیر از آن الگوهای اقتصادی دیگری را نمی توان یافت که ضمن بهره گیری از غرائز ذاتی بشر او را در زمینه انصاف و شفقت و توانائی ها و استعدادهای بالقوه اش نیز پرورش دهد؟ بسیار اشتباه است اگر چنین بیندیشیم که بشر با احتراز از تشکیل نظامی مالی و پویا که بر محور اصول عدالت و تعاون و نوع دوستی باشد بتواند به اوج رشد اقتصادی خود برسد. علاوه بر این، چون به حقیقت معنوی جهانگرایی دقت و تحقیق نمائیم بسیار مهم است که بدانیم بازار پاسخ چندانی به این پرسش ها نمی دهد که مثلاً حکومت جهانی را چگونه می توان تشکیل داد یا چگونه گفتگو میان تمدن ها را می توان برقرار و حفظ کرد. خلاصه خوب پیدا است که نمی توانیم سرنوشت جامعه جهانی خود را در گرو اتکاء کامل به نیروهای بازار نگه داریم. در نظر بهائیان اصل اتحاد، اساس تمام ادیان است، اما در محیط

اجتماع بر قرار ساختن میزان بین المللی عدل و انصاف بیش از همه چیز باید مورد توجه قرار گیرد زیرا عدالت پایه ضروری اتحاد است و بدون اتحاد حصول صلح و سلام ممکن نیست. پس بنای جامعه ای جهانی بر اساس صلح و آشتی وظیفه روزافزون ما است. اول باید سراپرده عدل و داد در تمام نقاط جهان برپا گردد. دوم اتحاد کره زمین رخ بگشاید و بالاخره صلح جهانی همه جا حکمفرما شود. بنا بر آنچه ذکر شد نظام جهانی که لازم است بشر در تأسیس آن کوشا گردد باید هر نوع استثمار و بهره برداری گروهی از گروه دیگر را مردود شمارد و بازرگانی بین المللی به نحوی آزاد و منصفانه صورت گیرد و جمیع مردمان چه کارگران و چه مدیران و صاحبان کار در نعمت و رفاهی که حاصل می گردد شریک و سهیم باشند. نظم جدید جهانی باید از شکاف بین فقیر و ثروتمند بکاهد و به همه اعضا خانواده بشری فرصتهائی مساوی ببخشد و از همه بالاتر، تساوی بین

زن و مرد را تضمین نماید. بسیاری از اوقات بحث درباره جهانگرایی را با پیش آوردن "نسبیت فرهنگی" تخطئه می کنند و نسبیت فرهنگی فرضیه ای است که می گوید بعضی از رفتارهای اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و سیاسی مخصوص گروه معینی از انسانها است و موازین بیگانه و مصنوعی دیگران را به زور به کسی تحمیل نمودن تجاوزی ناهنجار به شمار می آید. اما چنین اعتراضی غالباً برای آن به کار می رود که از اجرای اعلامیه جهانی حقوق بشر طفره روند و از آن اجتناب نمایند. در حقیقت نسبیت فرهنگی یک حيله سياست بازی به این مفهوم است که هر نظری را که موازین عمومی و بین المللی درباره بشر صادق می داند انکار نمایند. این فکر غلط از آنجا سرچشمه گرفته است که می گویند اعضاء جامعه های کنونی در جهان هر یک در انزوای محض رشد کرده اند در حالی که اگر تاریخ بشری را حتی به نحوی سطحی مطالعه نمایم بدون ادنی شک و تردیدی معلوم می گردد که هر جامعه ای در کره زمین با هزاران رشته ارتباط با جامعه های دیگر بستگی یافته است و این حقیقتی است که با تحقیقات باستان شناسی و غیره هر روز بیشتر به ثبوت می رسد و دیگر بیشتر از این نمی توان نیاز به موازین عمومی رفتار و حکومت جهانی را با چنین اظهارات پوچ و ناروایی منکر شد. پس هر عاملی که قابلیت افراد را در رشد استعداد های نهفته شان محدود کند و آنان را از سعادت و رفاه انسانی باز دارد ناگزیر باید تغییر یابد. شاید رشته اصلی و اساس اتحاد که تمام مردمان و نژادهای جهان را به هم می پیوندد در هیچ کجا به اندازه این حکمت و خرد دیر پا ملموس نباشد که گاتفرید لایبنیز (Gottfried Leibniz) آن را به این صورت تعریف می کند: "همه دارای بینشی مشترک درباره وضعیّت و سرنوشت بشرند"، اگر به چنین مفهومی اساسی آگاه شویم لابد می توانیم که جهات مشترک و اساسی بین بشر را که سبب اتحاد مردمان است پیدا کنیم و به نتیجه ای برسیم و نظامی واحد و جهانی برای اداره امور جهان بر اساس ارزشهای جهانی طرح نمایم.

از آنچه گفته شد می توان آئین نامه ای برای رفتار و اخلاق بین المللی طرح کرد و قانونی اساسی برای حقوق و مسئولیتهای بشری برای تمام جهانیان وضع نمود که چون تأسیس گردد به پرورش حکمت و بلوغ که لازمه آفریدن جامعه ای کاملاً جهانی یا نظم نوین جهانی است کامیاب خواهد شد. به طور کلی بهائیان جهانگرایی را مولود سیر تکاملی تمدن انسانی می دانند و آن را حاصل اجتناب ناپذیر بلوغ تدریجی عالم انسانی می شمارند.

حضرت شوقی افندی، ولی امر بهائی، جهانگرایی یا نظم جهانی را هدفی دانسته اند که بشر بر اثر جبر قوای وحدت آفرین حیات ناگزیر به سویش روان است، و برای

- تأسیس نظامی جهانی و ماندنی ایجاد سازمانهای زیر را پیشنهاد فرموده اند:
- یک پارلمان جهانی که با انتخابات دموکراتیک روی کار آید و در وضع قوانینی که در همه ممالک به مرحله اجرا در آید صاحب اختیار باشد.
- یک هیئت مجریه جهانی مأمور اجراء قوانینی باشد که از پارلمان جهانی گذشته است.
- یک هیئت بین المللی قضائی که به حلّ و فصل اختلافات بپردازد.
- یک نظام ارتباطات جهانی که در هر گوشه جهان به کار افتد و در دسترس تمام مردم باشد.
- یک زبان بین المللی که علاوه بر زبان مادری در همه جا رایج باشد.
- نظامی واحد برای مقیاس وزن و اندازه و پول به وجود آید.
- رسانه های گروهی مبتنی بر حقیقت گوئی و اخلاقیات ایجاد شود.
- عدالت اقتصادی برای عموم به وجود آید.
- جهانی خالی از تعصّب شکل گیرد.
- باید تأکید نمائیم که این طرح حضرت ولیّ امرالله در جواب دو جنگ بزرگ جهانی و سایر وقایع فاجع انگیز ریخته نشد، بلکه موادّ اولیه چنین بینش وسیعی در آثار مقدّس بهائی بسیار پیش از قرن بیستم نوشته شده است و بهائیان از اواسط قرن نوزدهم در پی جهانی که بر اصل وحدت در کثرت استوار باشد به مشکلات جهانگرایی توجّه داشته و درباره اش به کار پرداخته اند.
- در یک قرن و نیم گذشته گسترش روز افزون و پیشرفت آئین بهائی در صحنه جهانی نتیجه اش ایجاد جامعه ای گردید که به راستی می توان آن را جامعه ای جهانی خواند.
- از این روی چون بیت العدل اعظم که هیأت عالی حاکمه امر بهائی است در سال ۱۹۸۵ بیانیه فراگیر خویش را به نام نوید صلح جهانی صادر نمود، افکار را به مطلب مهمّ
- زیر معطوف داشت:
- "تجاریبی را که جامعه بهائی به دست آورده می توان به عنوان نمونه و مثالی بارز از این اتّحاد روز افزون دانست. جامعه بهائی جامعه ای است مرکّب از سه تا چهار میلیون نفر از بسیاری از کشورها و فرهنگ ها و طبقات و افرادی که سابقاً متدین به ادیان مختلف بوده و حال در خدمات روحانی و اجتماعی و اقتصادی در اغلب نقاط عالم که خدماتشان مورد نیاز است مشغول به کار و کوششند. جامعه ای است به صورت، یک واحد زنده و متحرک که مظهر تنوّع خانواده انسانی است و امورش را با نظامی مقبول بر اساس اصول مشورت اداره می نماید و نیز از فیوضات هدایت الهی که در تاریخ بشری جاری گشته مستفیض می گردد."
- حال با توجّه به موضوع امنیّت جمعی و حفظ قوانین و نظم بین المللی باید بگوئیم که حضرت بهاء الله در سالهای ۱۸۶۷ و ۱۸۶۸ به این موضوع حیاتی در آثار

خویش اشارت فرمود و در دسته ای از مکاتیب خویش خطاب به پادشاهان و فرمانروایان جهان در آن روز به تأکید تمام لزوم ایجاد نظامی را برای امنیت جهان که شامل تمام کشورها شود گوشزد فرمود. مخصوصاً حضرت بهاء الله دو مرحله را برای حفظ امنیت جهان پیش بینی فرمود:

مرحله اول: توسل به راه و روشی رسمی برای مشورت که گفتگو بین دولت ها و ملت ها را تشویق کند تا درباره رفع تشنجات به چاره بنشینند، تجاوز را تقبیح نمایند و به رفع اختلاف پردازند.

مرحله دوم: در صورتی که تمام راه های صلح و آشتی بسته شد و به نتیجه نرسید به عملیات اجرائی که قادر باشد فتنه را بنشانند و یا کشورها یا گروههایی را که به سیاست های جنگ آوری تشبث جسته اند مغلوب یا مجازات نماید توسل جوید. این امنیت جمعی دوگانه یعنی مشورت و قوه جبریه را حضرت بهاء الله چنین توصیف فرموده اند:

"لابد بر این است مجمع بزرگی در ارض برپا شود و ملوک و سلاطین در آن مجمع مفاوضه در صلح اکبر نمایند و آن اینست که دول عظیمه برای آسایش عالم به صلح محکم متشبث شوند."

هر چند که بهائیان معتقدند که علل مخاصمات بین مردم به حکم تقدیر از میان رفتنی است ولی طرح امنیت جمعی از روی واقع بینی قبول دارد که استعداد بروز اختلافات حقیقتی است که در کمون بشر نهفته است. از این جهت جامعه بهائی از ایجاد یک نیروی پلیس بین المللی حمایت می کند تا مواظب حفظ صلح و آشتی باشد زیرا جهانگرایی در حدّ اعلایش اگر قرار باشد که تأثیری کارآمد داشته باشد باید جامعه جهانی از آمادگی روانی، سیاسی و نظامی لازم برای دخالت مؤثر به منظور حفظ حقّ مسلم امن و امان تمام کشورها و جمیع گروه ها و تمام افراد، برخوردار باشد.

پس وحدت حقیقی به نحوی که حمایت نظامی را برای امنیت

جمعی و عادلانه به حساب بیاورد فقط از طریق حفظ تمامیت اقتصادی و یا سیاسی با وجود اهمیتی که در این زمینه دارند حاصل نمی شود و برای آن که اتحاد بشر به معنای عمیق و دقیقش صورت پذیرد باید به دو تحول اخلاقی تشبث جست یکی تغییر در قلوب افراد بشر، و دوم تغییر در جامعه بشری به صورت عام. اروین لازلو (Ervin Laszlo) رئیس کلوب بوداپست در کتاب اخیرش "می توانید جهان را تغییر دهید" به این موضوع چنین پرداخته:

"حصول صلح و آشتی در قلوب مردم شرط ضروری صلح و آشتی در جهان است و آرامش درونی بسیار وابسته به این است که در دهکده جهانی که به سوی آن شتابان راه می پیمائیم شرایطی منصفانه به وجود آوریم."

گذشته از خطری که به واسطه استفاده مفرط از منابع طبیعی و انسانی متوجه جهانگرایی است، این روند با مشکلات دیگری نیز در میان جامعه های سنتی و پیشرفته

روبرو است یعنی اگر جهانگرایی فقط برای ایجاد یک بازار عظیم برای عرضه کالاها به وجود آمده باشد باید دید که در بازار عقاید و اندیشه ها، یعنی میدان غیر ملموس معیارها و مختصات اجتماعی و فرهنگی هر محل چگونه تأثیری خواهد داشت. کشورهای که چندان غنی نیستند و جامعه های متنوع مذهبی را در بر گرفته اند ناچار باید مراقب باشند که چگونه هویت خود را حفظ نمایند بی آنکه از منافع اقتصادی جهانگرایی محروم مانند. برآستی مهمترین پرسشی که امروزه متوجه جهانگرایی است این است که چگونه می توان ضمانت کرد که آمیختگی جهانی به قیمت نابودی تمامیت و هویت اعضاء مرکب اش تمام نشود. نیاز به حفظ هویت فرهنگی را باید در چهارچوب وفاداری و سرسپردگی وسیعتری ملاحظه کرد یعنی وفاداری به نوع انسان به طور اعم، و به کره زمین به عنوان وطن مشترک بشر.

تمام جامعه های جهان صرف نظر

از مقدرات اقتصادیشان باید حقیقت تغییر و تحول را در جهانی که به سرعت رو به ترقی است قبول نمایند و ناگزیر خود را با مقتضیات ضروریاتی که آن تغییر بر آنان تحمیل می نماید منطبق سازند.

باید اذعان نمائیم که بسیاری از ارزش های مربوط به جهانگرایی ذاتاً غیر انسانی و بی عاطفه اند و بدترین راه برای مقابله با آنها خروج از مسیر جهانگرایی است، درست گفته اند که مخالفت با جهانگرایی مانند مخالفت با قوه جاذبه است و در هر دو مورد چنین مخالفتی محکوم به شکست خواهد بود، ولتر (Voltaire) فیلسوف فرانسوی نوشته است که هر که با روح عصر شرکت نجوید فقط در غم و حرمان آن شریک خواهد شد.

کشورهای رو به رشد و پیشرفت و جامعه های قومی به جای آن که از سیر جهانگرایی بیرون آیند برعکس باید تشویق شوند که جریان جهانگرایی را به شکلی که خود می خواهند در آورند و در جریانش شرکتی فعال جویند. زیرا جهان نباید

از فواید سهم مخصوص و پرازش تمام جامعه های دنیا بدون استثناء محروم ماند، زیرا همه آنها قادرند که کشورهای دیگر را در عالی ترین و والاترین ارزشهایی که در میان خود دارند شریک و سهم سازند.

اگر جهانگرایی را چنان که امروز هست اجازه دهیم که مانند یک نیروی غریب و عظیم به راه افتد هزاران قربانی خواهد گرفت، به ویژه از میان مردمی که در جهان بیش از هر چیز به اخلاقیات و دیانت و ملاحظات روحانی متکی هستند، اما برعکس اگر این غول بزرگ را با قلبی حساس و فکر روشن مزین سازیم شرش به خیری کثیر و فراگیر بدل خواهد شد.

موضوع وحدت جهان که نسل های زیادی از شاعران و حکیمان در اشعار و امثال و حکم خود آورده اند بسیاری از شاعران اروپا را نیز الهام بخشیده است. مثلاً آلفرد لرد تینسن (Alfred Lord Tennyson) شاعر معروف انگلیسی در یکی از اشعار خود چنین سروده: "صدای طبل و دهل جنگ

خاموش شد و پرچم های جنگ از فراز پارلمان انسان در فدراسیون جهانی پائین آورده شد."

همچنین ویکتور هوگو (Victor Hugo) شاعر فرانسوی به همان شیوه درباره پرچم واحد انسان سروده و جمهوری جهان را ستایش نموده است:

"پرچم پر جلال همه ما، پرچمی که همواره افراشته است و سرنگون نمی گردد، پرچم جمهوری جهان است."

برای آن که چنین فدراسیون یا جمهوری جهانی به وجود آید طرح قانون اساسی جهانی ضروری است که محتوی عالی ترین و روشن ترین موازینی باشد که انسانیت تا به حال به آن دست یافته است و فرضیه نامبارک تنازع بقاء باید جای خود را به صفت بخشایش الهی و آگذارد و طمع بی بند و بار سوداگری باید مآلاً جای خود را به فرمان مقدس "دیگران را بر خود مقدم شمرد" بدهد، زیرا پیوند هر شکل از تجارت آزادی که در جهان میان مردمان نا برابر به وجود آید، رشته

اتصال محدود و پوشالی است. هرگز جامعه جهانی هماهنگ و مؤثری به وجود نخواهد آمد مگر آن که به این حقیقت اعتقاد داشته باشیم که فراتر از زیر بنای حیات مادی، حیات انسانی و بُعد معنوی نهفته است و این که افراد، غیر از موهبت خرد و اندیشه، اساساً جنبه روحانی دارد. در یکی از نوشته های اخیر آئین بهائی چنین آمده است:

"آنچه تمدن بشری می نامیم در مجموع سیری روحانی است، جریانی که در آن عقل و قلب انسان هر روز وسائل کار آمدتر و پیچیده تری آفریده است تا مبین قوا و استعداد های معنوی و فکری ذاتیش باشند."

جهانگرایی که بر اثر حکمت جاودان پیامبران و حکیمان و نه مقتضیات خشک و قراردادی بازار پیش بینی شده است، ناگزیر باید بر اساس محکم همکاری بین ادیان و فرهنگ های مختلف جهان باشد. در بیش از ۱۵۰ سال پیش حضرت بهاء الله بر اهمیت نقش

دین در وحدت مردم تأکید فرمود. مقصود از دین، آئین الهی به طور کلی است نه آن که یکی از نظام های دینی مراد باشد. حضرت بهاء الله ضمن اشاره به اهمیت آئین الهی به عنوان یگانه سرچشمه اراده یزدانی که تحت آن صلح دائمی و پایدار تأسیس خواهد شد می فرمایند:

"دین الله و مذهب الله از برای حفظ و اتحاد و اتفاق و محبت و الفت عالم است او را سبب و علت نفاق و اختلاف و ضغینه و بغضا نمائید."

این بیان مبارک در حقیقت دعوتی از تمام عالم انسان است که به مذاکره سودمندی در بین ادیان مبادرت ورزند. در سالیان اخیر سازمان بین الادیان به طور روز افزونی به فعالیت پرداخته است و شاهد این تحوّل را می توان در مراسم قرن پارلمان ادیان در سال ۱۹۹۳ و در سال ۲۰۰۰ در مراسم هزاره صلح با مشارکت رؤسای ادیان مشاهده کرد.

گفتگو و مذاکره مطمئن ترین

محرک صلح و آشتی در میان ادیان مختلف و سایر گروه هائی است که تعصبات دیرینه میانشان جدائی افکنده است. به این دلیل، ماهاتما گاندی (Mahatma Gandhi) در سال ۱۹۳۸ اعلان کرد که "در جهان صلحی پایدار هرگز رخ نگشاید مگر آن که بیاموزیم که نه تنها ایمان دیگری را تحمّل نمائیم بلکه آن را چون ایمان خود تلقی کنیم." حتّی برای آنان که پای بند دین نیستند نیز گفتگو بین ادیان بسیار ضرور است و چنان که دانشمند سوئیسی هانس کونگ (Hans Kung) نوشته: "بین ملل صلحی به وجود نمی آید مگر آن که بین ادیان جهان صلح برقرار شود."

پس از آن که ابعاد روحانی جهانگرایی شناخته شد باید دید که در عمل چگونه جلوه می نماید و ضروری است که نظام آموزش و پرورش را چنان طرح نمود تا به نسلهائی که بزرگ می شوند اصولی را تعلیم دهد که موافق با همه جانبه بودن آن جهان نگرى

باشد، حتّی ابتدائی ترین نوع آموزش باید به نحوی باشد تا مردم جهان را مسئول زندگی خویش پرورش دهد و هدف جهانگرایی را تعمیمی بخشد، زیرا تاریخ نشان داده که کیفیت نامناسب و عدم دسترسی برابر به تعلیم و تربیت عامل بیشترین اختلاف و تفرقه بین نوع انسان بوده است. پس نظام آموزش و پرورش اگر بخواهد به هدف جهانگرایی خدمت نماید باید نظامی باشد که مقصدش معنوی و اخلاقی و دامنه اش جهانی باشد و اصل وحدت در کثرت را تعهد نماید و حسّ شهروندی جهانی را تلقین نماید و وجدانی جهانی در نفوس بیدار کند، وجدانی که با جامعیت و جهانی بودن وضع و شرایط انسانی مطابقت داشته باشد.

حضرت عبدالبهاء در سال ۱۹۱۹ در لوح لاهه چنین می فرمایند: "نفسی نمانده که وجدانش شهادت ندهد که الیوم در عالم انسانی امری اعظم از صلح عمومی نیست ... ولی در نزد نفوس آگاه

که مطلع هستند بر روابط ضروریّه که منبعث از حقایق اشیاء است ملاحظه می نمائید که مسئله واحده چنان که باید و شاید نفوذ در حقیقت انسانیّه ننماید زیرا تا عقول بشری اتحاد حاصل نکند هیچ امر عظیمی تحقّق نیابد. حال صلح عمومی امریست عظیم ولی وحدت وجدان لازمست که اساس این امر عظیم گردد تا اساس متین شود و بنیان رزین گردد."

آلفرد زیمرن (Alfred Zimmern) در سخنرانی خود در ۱۹۳۱ به مناسبت تأسیس کرسی روابط بین المللی در دانشگاه آکسفورد به طور ضمنی هشدار داد که آموزش و پرورش بُعد مفقود بین المللی جهان است که این اصطلاح آن روز بود که حال به جهانگرایی تعبیر میشود. به قول زیمرن:

"مردم جهان مخلوط شده اند، به سختی هم مخلوط شده اند. چیزی که به نظریک فیلسوف می بایست یک جریان آموزش و پرورش منظم و دقیق و عمومی باشد به یک کلی فروشی تبدیل شده، بین المللی

شدن از راه نادرستی آغاز گردیده است، بازرگانان از دولت‌ها پیشی گرفته‌اند و دولت‌ها از دانشگاه‌ها پیشی گرفته‌اند." اما امروز که صحنه جهان در بامداد فروریختن دیوار برلین آماده پذیرائی تفکر بین‌المللی شدن زیرمن است، پند و اندرز زیرمن در اهمیت نقش آموزش و پرورش در ترویج تفاهم بین مردم در سطحی گسترده نادیده گرفته شده است. آنچه لازم و ضروری است آن که فواید عظیمی که از آن نوع آموزش و پرورش‌ها عاید می‌گردد منحصرراً برای طبقه ممتاز جامعه انسانی نباشد، زیرا تعمیم روشنفکری است نه معاملات بازار که در آن موازین تمدن را میتوان کشف نمود. در عین حال لازم است که علم و فلسفه و دین را در دایره هماهنگی و تفاهم انداخت زیرا در این دایره است که نیروهای معنوی و فکری بشر به کار افتاده و در ضمن این دایره است که این دو اصل در عصر حاضر رویاروی یکدیگر قرار گرفته و به مخالفت یکدیگر برخاسته‌اند.

جنبه دیگری نیز از جهانگرایی هست که لازم است به آن توجه کرد و آن این است که میراث بی‌همتای اقلیتهای متنوع جهان را حفظ و حراست نمود و از آن بهره گرفت، زیرا جهانگرایی اگر چیزی غیر از این باشد که بخواهند با فشار و زوری کمر شکن تمام جهان را به یک گونه در آورند و به یک قالب بریزند باید اجازه داده شود که هر کشوری جمیع منابع روحانی و اخلاقی و انسانی خویش را بر طبق اخلاص نهد و دست مساعدت دهد و این منابع فقط نباید متعلق به اکثریت هر کشوری باشد بلکه باید منابع اقلیتهای دینی و قومی را نیز به حساب آورد پس چه نیکو است که ملل جهان دریابند که وضع آنان با وضع اقلیتهائی که درون مرزهایشان مقیم اند نباید تفاوتی داشته باشد و اکثریت اگر بخواهد که حقوق و میراثش مورد احترام قرار گیرد باید همان را برای اقلیتهایش که حال به نحوی تحت ایداء و محرومیت اند مقرر دارد. در هر تفسیر و تجزیه تحلیلی درباره

نتایج جهانگرایی به هیچ وجه نمیتوان ترقیات شگفت انگیز صنایع و تکنولوژی را که در همه کشورها چه فقیر و چه غنی نفوذ کرده، نادیده گرفت. پیشرفت‌های تکنولوژی بیش از همه در فن ارتباطات نمایان است که در دسترس مردمانی قرار گرفته است که قبلاً کسی به خواب هم نمی‌دید که چنین مردمانی از ترس این که سنت‌های باستانی خود را از دست دهند از تکنولوژی جدید استقبال نمایند. در نتیجه مردم اطراف و اکناف جهان اکنون بهتر از همیشه می‌توانند که خود را با فرهنگهای دیگر آشنا سازند. نمی‌توان از اهمیت و بُعد و نفوذ فرهنگی غافل شد زیرا فرهنگ است که چهره مشخص جهانگرایی را تعریف میکند و جلوه می‌دهد و پس از دستورها و مجوزات دینی ترقی و پیشرفت در مجرای صحیح را ضمانت می‌کند. خوشبختانه مشکل نیست که دنبال کلام و عبارات که گواه راستی و درستی نظر مذکور است بگردیم. شاعر

بزرگ آلمانی گوته (Goethe) را میتوانیم شاهد آوریم که در آثار جهانگرایی اش که در کتاب دیوان شرقی اش ثبت و متأسفانه از دیده مردمان پوشیده مانده است، مینویسد: "آن که خود و دیگران را بشناسد نیز می داند که خاور و باختر را دیگر نمی توان از هم جدا نگاه داشت."

امروز شاید بیشتر از هر وقت دیگر فرصت های بزرگ و بی شماری در مقابل ما به عنوان جامعه جهانی نهاده شده است. راههای متنوعی را می توان تصوّر کرد که اگر در آن خردمندانه پویا گردیم ما را به جهانی راهبر می شود که در عین حال هم متنوع و هم متحد باشد، جهانی که با بینشی از اتحاد رهبری می گردد و از تمام اختلافات انسانی فراتر میرود. از همه بالاتر، ما امروز فرصتی که هیچ وقت نداشته ایم در دست داریم که حقیقتی را که در همه کتب آسمانی پیشین ذکر شده تصدیق نماییم. هر که باشیم و هر راهی را که بپوئیم همه ما رهرو طریق واحدی هستیم که ما را به

ملجأ و پناه مشترک خویش میرساند. رؤیای ساختن بنیان هائی برای تحقق این آرمان مشترک بود که به پیوند دادن دل و خرد در خرابه های اروپای غربی پس از جنگ دوم جهانی منجر شد و این همان رؤیائی است که پس از گذشت پنجاه سال هنوز آتش تخیل و ابتکار را در قاره اروپا فروزان نگاه داشته است.

چنین رؤیایی بود که سیاستمداران پیش بین و دور اندیشی را چون پل هنری سپاک (Paul Henri Spaak) بلژیکی و ژان مونه (Jean Monnet) فرانسوی را گرد هم آورد و بر آن داشت که اروپا نباید هرگز طعمه چنان خرابی و دمار می گردد، و سپس طرح اتحادیه اروپا ریخته شد که از لحاظ گسترش و فراگیری فرهنگی و نژادی و دینی شاید برابر با ایالات متّحده امریکا می گشت.

در سالهای ۱۹۴۰ ملل اروپائی شریک یکدیگر گشتند و یک وجدان اروپائی به وجود آمد و مسیری در پیش گرفته شد که هدفش آن بود که ناسیونالیزم آتش زای ملّی به یک آگاهی تابعیت

اروپائی تبدیل شود. امروز اروپا پارلمان خود را تشکیل داده است و شاید فردا این پارلمان ثابت خواهد کرد که می تواند طلیعه بیداری جهانی شود که شاعر بزرگ ییتس Yeats به آن نوید داده که:

"چون رفتار بر پایه خود پرستی ما استوار باشد وجدان خویش را بر کانونی از آتش نهاده ایم و چون بر عکس اندیشه خویش را از احساس خودخواهی فراتر بریم مشعل روشن جهان آرائی خواهیم شد که رنگ و بوی احساسی جهانی خواهد گرفت.

موفقیت اروپا در این تجربه تاریخی اش یقین است که نمونه ای است از این که اگر کشورهای جهان به جای رقابت به یکدیگر به همکاری بپردازند به چه کامیابی بزرگی تائل خواهند شد.

گذشت زمان شاهد آن خواهد بود که اروپای متّحد با ایالات متّحده امریکا و ملل آسیا و افریقا و استرالیا به هم پیوندند و کشورهای متّحده جهان را به وجود آورند. شکوفا شدن همکاری بین ملل با شرکت

نیرومندی میان اتحادیه اروپا و ایالات متحده امریکا آغاز خواهد شد. گفتیم آغاز خواهد شد نه آن که پایان خواهد یافت زیرا هیچ ائتلاف و اتحادی هر چند نیرومند باشد قادر نخواهد بود که صلح و آسایش جهان را در قرن بیست و یکم تأمین نماید زیرا برای صلح و رفاه جهان باید ملت ها و همه مناطق و همه مردم جهان شرکت مساوی و فعال داشته باشند. البته آنچه ملل اروپائی بدان رسیده اند سبب تشویق و دلگرمی بهائیان جهان گشته زیرا امروز اروپا شاهد پیروزی روحیه صلح و آشتی بر نیروهای مهلک و مخرب خصومت و جنگ است چه که دشمنان دیروز دست اتحاد و یکپارچگی به صلح اعظم تحقق یابد"

گروه رقصندگان وایلد فایر کانادا در بازگشت از سفر تبلیغی - تشویقی

اعضای گروه وایلد فایر از کانادا به انگلستان، فرانسه، آلمان، گرین لند، اسکاتلند، اسپانیا، ایالات متحده امریکا سفر نمودند و اکنون آماده می شوند که به گایانا برای کمک در برنامه سواد آموزی تحت نظر "مدرسه ملل" که مؤسسه ای بهائی است سفر نمایند.



گروه رقصندگان وایلد فایر کانادا در ساسکاچوان نزدیک کله ای از گاوهاى وحشى

دیانت بهائی و تمدن اسلامی

دکتر ناصرالدین صاحب الزمانی نویسنده و محقق ایرانی در کتاب "خداوند دوکعبه" چنین می نگارد: "در فروردین ۱۳۴۶ در کتابخانه مسجد زیبای واشنگتن به کتابی کوچک از یک نویسنده امریکائی برخوردیم که از جهاتی چند، دارای گیرائی خاص بود. کتاب، نوشته استن وودکاب "سهم اسلام در تمدن جهان" نام دارد و یکی از کم نظیر ترین کتابهایی به شمار میرود که در کمال اختصار، لکن با رسائی و دیدی وسیع و جامع، درباره اهمیت تمدن اسلامی برای تاریخ فرهنگ انسانی به یک زبان زنده غربی، تا آنجا که نویسنده آگاهی دارد تاکنون تدوین یافته است.

نویسنده کتاب، پیش از جنگ جهانی اول در "رابرت کالج" استانبول تدریس می کرده است. وی بالغ بر نیم قرن بعد از زندگی در ترکیه، قسمتی از خاطرات خود را از آشنائی با شرق و جهان اسلامی و اثری را که از آن خاطرات در روح خود احساس نموده است، در

مقدمه کتاب "سهم اسلام در تمدن جهان" تجدید می کند..."

* * *

گر چه جناب استن وودکاب دانشمند بهائی در متن کتاب باستثناء چند سطری در اواخر آن ذکری از امر بهائی نکرده است ولی مندرجات کتاب به خوبی برداشت یک فیلسوف بهائی، معتقد به رسالت حضرت بهاء الله را از دیانت مقدس اسلام و جایگاه عظیم پیامبر گرامی آن روشن میسازد.

البته این بار اول نیست که نویسندگان بهائی درباره حقایق و عظمت و سهم عظیم اسلام در پیشبرد تمدن جهان قلم فرسائی کرده باشند، بسیاری از آثار طلعات مقدسه امر بهائی و ده ها اثر از نویسندگان بهائی بر این مسأله تأکید کرده و آنرا مدلل ساخته است ولی متأسفانه هنوز نفوسی چند شاید نه از نقطه نظر دفاع از منافع اسلام بلکه فقط برای مخالفت با امر بهائی از این همه آثار چشم بر بسته و دیانت بهائی را فرقه ضاله و

بهائیان را مرتد و منکر اسلام و آنان را بخصوص در زادگاه امر بدیع مستوجب قتل و حرق دانسته اند و عده دیگری برای تخفیف و تذلیل اصول ادیان الهی با انکار تمدن اسلامی از یک طرف و نادیده گرفتن تعالیم جهان شمول بهائی از طرف دیگر همه ادیان الهی را زیر سؤال برده و آنها را نه مایه پیشبرد تمدن بلکه مورث تعمیم خرافات و موهومات شمرده اند و برای وصول به اهداف و پیشبرد مقاصد خود تا حد امکان به آتش اختلاف بین ادیان دامن زده اند. چه بجاست که دوستان عزیز فارسی زبان خود این اثر ارزنده را ملاحظه و دوستان ایرانی خود را نیز به مطالعه آن راهنمایی کنند.

کتاب مورد اشاره دکتر صاحب الزمانی نوشته استن وودکاب دانشمند بهائی توسط پریش سمندری به فارسی ترجمه شده و مؤسسه معارف بهائی کانادا آن را در دسترس همگان قرار داده است.

عندلیب

درگذشت خادم فداکار امر جمال ابهی عزیز یزدی

جناب علی نخجوانی



Hand of the Cause Dorothy Baker with Aziz Yazdi, Kampala, Uganda, 1953.

عزیز یزدی فرزند حاجی محمد یزدی است که در عهد ابهی به شرف ایمان نائل شده و افتخار دریافت الواح بسیاری از قلم اعلی را داشته است. وی به این موهبت اختصاص یافته که با استجازه از جمال ابهی در اسکندریه مصر اقامت کند و کار وصول و ایصال مکاتبات احبای ایران را به عهده بگیرد.

یکی از برادران عزیز یزدی بنام عبدالرحیم در جامعه یاران کانادا به خوبی شناخته شده و در مونترآل صعود نموده است.

عزیز یزدی در اسکندریه مصر متولد شد و در همان خطه در مدرسه فرانسوی ها تحصیل نمود. زمانی که اعضاء خانواده یزدی برای مدتی کوتاه در حدود دو سال به حیفا منتقل شدند، عزیز یزدی افتخار آن را داشت که بارها به اتفاق سایر احباء در احتفالات متعدد و یکی دو بار به تنهایی در اوان جوانی در محضر حضرت عبدالبهاء باشد. وی بارها خاطرات خود را از این دیدارها در جمع احباء یاد کرده است و حتی در

نوامبر سال ۱۹۹۲ موفق شد در کنگره نیویورک که به یاد یکصدمین سالگرد عهد و میثاق برپا شد این خاطرات را بازگو کند. در بازگشت به مصر عزیز یزدی به تحصیلات خود در اسکندریه ادامه داد و ضمناً در آن دیار به عنوان یک جوان بهائی به خدمات شایسته ای موفق گردید. وی پس از

پایان تحصیلات دبیرستان برای ادامه تحصیلات دانشگاهی به انگلستان رفت.

عزیز یزدی پس از فارغ شدن از

تحصیلات دانشگاهی به توصیه حضرت ولی امرالله عازم ایران شد و در آن خطه به استخدام شرکت نفت انگلیس و ایران در آبادان در آمد و در آن شهر نیز، همانطور که در انگلستان نشان داده بود، با روحیه قوی امری به انجام خدمات شایسته ای در جامعه بهائی ادامه داد.

در خاتمه قرارداد با شرکت نفت، به طهران بازگشت و در این شهر بود که با همسر گرامیش ثریا خمسی (خواهر مسعود خمسی) آشنا شد و

به زودی پس از ازدواج با او در سال ۱۹۴۲ به قصد هجرت به اتفاق حدود ۹۰ خانواده بهائی ایرانی عازم عراق شد و با توجه به امریه حضرت ولی امرالله مبنی بر اینکه مهاجران ایرانی در همسایگی آن خطه موطن اختیار کنند، عزیز یزدی و همسر گرامیش در محل مهاجرتی موصل ساکن شدند و مدت هجرت آنان پس از حدود یک سال خاتمه یافت زیرا حکومت عراق اغلب خانواده های مهاجرین را از عراق اخراج نمود. عزیز و ثریا پس از بازگشت به طهران به علت علاقه شدید به مهاجرت عازم تبریز شدند و در این مدینه تاریخی وی به عضویت محفل روحانی انتخاب شد ولی به علت مضیقه مالی پس از حدود یکسال به طهران بازگشتند. عزیز در طهران با همکاری با خویشاوند همسرش حبیب ثابت به تجارت پرداخت.

در سال ۱۹۵۰ در حالی که عزیز یزدی شدیداً در تشکیلات اداری امری فعالیت می نمود، به خاطر امریه حضرت ولی امرالله در خصوص هجرت به افریقا و نقشه دو ساله انگلستان که احبای ایرانی را برای فتح سرزمین های آن اقلیم دعوت به قیام می نمود، محفل

ملی ایران عزیز یزدی را به خاطر آشنایی با جامعه بهائی انگلستان و تبخّر در زبان انگلیسی به عنوان متصدی دفتر روابط امور مهاجرتی برای وصول اطلاعات در خصوص جهاد روحانی افریقا و راپورت به محفل ملی ایران و ملاقات با مهاجران احتمالی به آن اقلیم تعیین نمود. در اوائل خدمت در این دفتر بود که با آشنائی با فاتح آتیه افریقا و ایادی امرالله سالهای بعد جناب موسی بنانی قلباً تصمیم گرفت که ترک دیار کند و با خانواده به قصد یکی از اهداف مهاجرتی که حضرت ولی محبوب امرالله از طریق نقشه مهاجرتی انگلستان تعیین کرده بودند عازم افریقا شود.

همان طور که میدانیم در ماه جون ۱۹۵۱ خانواده گرامی بنانی بدو به دارالسلام در تانزانیا سفر کردند و مآلاً در کامپالا یوگاندا رحل اقامت افکندند.

تشویق و تشجیع یاران الهی در طهران برای هجرت به قاره روشن بینان سیاه لامحاله در عزیز و همسر گرامیش نیز تأثیری بسزا بر جای گذاشت. روحیه دلاورانه عزیز یزدی و خانواده وی برای شرکت در خدمت در دل آنان شعله ای برافروخت که سال بعد، پس از

مختصری تحقیق در مورد محل مناسب برای هجرت، از طرف محفل ملی انگلستان توصیه گردید که در کنیا رحل اقامت بیفکنند. کنیا در آن زمان محل بسیار مناسبی برای خانواده یزدی بود که در آن زمان از سه دختر و یک پسر که به زودی در کنیا نایروبی به دنیا خواهد آمد تشکیل میشد. محل سکناى خانواده یزدی در نایروبی به مرکز فعالیت های امری چه از نظر تبلیغی و چه از نظر اداری تبدیل شد. با تجربیاتی که در امر تجارت داشت، عزیز یزدی دست به تشکیل شرکتی در نایروبی زد که به زودی به صورت یک مرکز بزرگ تجارتي پر منفعت تبدیل شد. زمانی که حضرت ولی امرالله از حضرات ایادی امرالله خواستند که معاونانی برای خود برگزینند، عزیز یزدی از طرف جناب بنانی به عضویت اولین هیأت های معاونت منصوب شد. چون در آن زمان اعضاء هیأت معاونت میتوانستند در عین حال به عضویت محافل روحانی ملی انتخاب شوند، عزیز یزدی نیز به عضویت محفل روحانی ملی کنیا که برای اولین بار تشکیل میشد انتخاب گردید و در امور تبلیغی کنیا به موفقیت های شایانی دست

یافت که با موفقیت های انجام یافته در یوگاندا و تانزانیا برابری مینمود.

در سال ۱۹۶۸ زمانی که بیت العدل اعظم الهی اقدام به تشکیل و انتصاب هیأت مشاورین قاره ای فرمود، عزیز یزدی نیز عضویت هیأت مشاورین افریقا را حائز گردید. او در حقیقت ستون مستحکمی بود که همواره مورد مشورت قرار می گرفت و مدتی قریب پنج سال در این سمت به خدمات شایانی توفیق یافت.

در سال ۱۹۷۳ زمانی که اولین دارالتبلیغ بین المللی در ارض اقدس تشکیل گردید، عزیز یزدی جزو سه نفس مبارکی بود که به عضویت این مؤسسه منصوب شد، دو نفر دیگری جناب هوپر دانبار و دیگری سرکار خانم فلورنس می بری بودند. سایر اعضا دارالتبلیغ بین المللی حضرات ایادی امرالله بودند که اعضا دائمی این مؤسسه محسوب میشدند.

عزیز یزدی در این سمت برای مدت ۲۵ سال خدمت کرد و پس از بازنشستگی به کانادا رفت و به اتفاق همسر و جوانترین فرزندش جمیله در آن دیار ساکن شد.

برای ۱۶ سال دیگر ما شاهد اسفار تبلیغی عزیز یزدی به بسیاری از کشورهای جهان، تشویق و ترغیب یاران به خدمت امرالله، نقل خاطرات شیرین خود از زیارت حضرت عبدالبهاء و تشجیع احباء برای اقدام به تبلیغ بوده ایم. ایمان به امر اعظم الهی، طبع ظریف و شوخ، سیمای متبسم دائمی و دانش عمیق او آن چیزی است که با درگذشت عزیز یزدی از دست داده ایم.

روح پر فتوح جناب عزیز یزدی، یکی از اولین معاونین امین حقوق الله در کانادا روز ۱۹ اپریل ۲۰۰۴ پس از یک عمر پر برکت خدمت به امر الهی در بسیاری از اقطار کره زمین، خاکدان ترابی را ترک و به ملکوت اعلی صعود فرمود.

عزیز یزدی در سال ۱۹۰۹ در اسکندریه مصر از پدر و مادری فداکار و مؤمن تولد یافت. پدر و پدربزرگ عزیز یزدی به افتخار زیارت حضرت بهاء الله نائل شده اند و نام خود وی نیز از طرف حضرت عبدالبهاء عنایت شده است.

عزیز یزدی پس از این که با خانم

ثریا خمسی ازدواج کرد عازم عراق شد و بعد به ایران سفر کرد و سپس به امر حضرت ولی امرالله به کشور کنیا در قاره افریقا مهاجرت نمود و برای مدت بیست سال در آن خطه به تجارت و خدمت امرالله مشغول شد. عزیز یزدی به عضویت محفل روحانی ملی آفریقای مرکزی و شرقی انتخاب شد و پس از آن در سال ۱۹۵۴ به عضویت هیئت معاونت افریقا و در سال ۱۹۶۸ به عضویت هیئت مشاورین قاره ای افریقای مرکزی و شرقی منصوب گردید.

عزیز یزدی در سال ۱۹۷۳ به حیفا منتقل و به عضویت دارالتبلیغ بین المللی درآمد و پس از نیل به بازنشستگی در سال ۱۹۸۸ به اتفاق همسر گرامی به کانادا نقل مکان کرد و در آن خطه به عنوان قائم مقام امین حقوق الله در بریتیش کلمبیا و یوکان به خدمت مشغول گردید و در کنفرانس ها و سمینارهای مختلف احبای الهی را با مؤسسه امانت حقوق الله آشنا مینمود و معاونان امین حقوق الله را تعیین و همچنین جامعه بهائی را نسبت به موازین امر حقوق الله آموزش میداد.

ترجمه از سرویس خبری جهانی بهائی

دیدگاه‌های بهائی برای حقوق جزای آینده (قسمت اول: مجازات و مکافات)

نوشته اودو شفر

ترجمه فاروق ایزدی نیا

مقدمه

درباره بحران حقوق

سقوط نظم کهن و استقرار نظامی نوین که بیش از صد سال قبل توسط حضرت بهاءالله پیش بینی شد^۱، واقعه ای مصیبت بار و در عین حال امیدوارکننده ای است که عالم انسانی اکنون با آن مواجه می باشد. فساد ارزشهای اخلاقی، که با سرعتی خیره کننده و خارق العاده صورت می گیرد، هر آنچه را که زمانی محکم و متقن به نظر می رسید، احاطه کرده است. در تحلیل نهائی، این جریان ناشی از "سستی ارکان دین"^۲ و کنار گذاشتن امور ماوراء طبیعی به طور کامل از جامعه می باشد. حضرت بهاءالله هشدار دادند که "سواد نحاس امم را اخذ نموده"^۳ و "سراج دین" مستور مانده که نتایج آن جز این نخواهد بود که "نیر عدل و انصاف و آفتاب امن و اطمینان از نور بازمانند."^۴ و این که "براستی می گویم آنچه از مقام بلند دین کاست بر غفلت اشرار افزود و نتیجه بالاخره هرج و مرج است."^۵

مدنیت بشری در زمینی کشت شده که امر الهی در آن به ظهور رسیده است. اگر ریشه های آن از این زمین بیرون کشید شود، دیگر نه استحکامی دارد، نه نقطه اتکایی و از هر آنچه به آن متکی بود و تشبث می جست محروم می شود و عروۃ الوثقای^۶ خود را از دست می دهد. این فساد سیستم ارزشها مسلماً متضمن اثراتی بر حقوق می باشد که بخشی از نظام اخلاقی است. به این ترتیب، ما با بحران حقوق جنایت و مکافات، بخصوص حقوق جزا، روبرو هستیم، چه که تکیه گاهش را در قضایا و مواضع ماوراء طبیعی از دست داده و اینک صرفاً مبتنی بر سودگرایی و سودا مداری^۷ است. این بحران، که در تحقق گرایی قانونی^۸ که صرفاً بر پایه واقعیت مثبت قابل مشاهده و علمی استوار می باشد، ظاهر می شود، امر حقوق را از هرگونه مفاهیم اخلاقی بالمره زدوده است: یعنی در رویه قضایی صرفاً سودمدارانه؛ در شکاکیت و عصیان نسبت به قانون^۹؛ در زوال

آگاهی حقوقی مردم، و فساد حس عدالت و بی عدالتی و بالاخره در شیوع جرم و جنایت در جمیع طبقات جامعه و ناتوانی قوه قضایی در بسیاری از کشورها دیده میشود. حضرت بهاءالله این بحران حقوق و قانون را اینگونه توصیف فرمودند: "انصاف کمیاب و عدل مفقود"^{۱۰}، "نیر عدل مستور، آفتاب انصاف خلف سحاب. مقام حارس و حافظ، سارق قائم، مکان امین، خائن جالس"^{۱۱}، "امروز ناله عدل بلند و حنین انصاف مرتفع و دود تیره ستم عالم و امم را احاطه نموده..."^{۱۲}، "آین عادل و آیین المنصف"^{۱۳} هر زمان که حضرت بهاءالله بر "عدل و انصاف" تأکید دارند، تلویحاً به قانون و حقوق اشاره می کنند، زیرا عدالت و قانون، همانطور که ارسطو خاطر نشان کرده^{۱۴}، دارای ارتباط دوجانبه هستند.

جنایت و مکافات در فلسفه

حقوق^{۱۵}

از قدیم الایام، مقصود از مجازات و مکافات، موضوعی برای

فلاسفه، الهیون و حقوقدانان بوده، و نظریه های متفاوتی پدید آمده است. دو نظریه بنیادی وجود دارد: ^{۱۶} نظریه اول گوید که مقصود از مجازات قصاص است و نظریه دوم گوید که ممانعت است. خصوصیت هر دو نظریه در قواعد و ضوابط لاتین وجود دارد:

هدف از مجازات

قصاص، کیفر، ممانعت عمومی، بازپروری خا طی

Punitar quia peccatum est:

"مجازات باید اعمال گردد، زیرا جرمی واقع شده است." در اینجا نظریه متوجه گذشته است. مجازات عبارت از قصاص است؛ جبران شری است که ارتکاب شده، جبران تخطی از قانون است. ^{۱۷}

تعریف کلاسیک برای این اصل، یعنی قانون قصاص ^{۱۸}، در کتاب عهد عتیق مشاهده می شود: "جان بعوض جان ... و چشم بعوض چشم و دندان به عوض دندان و دست بعوض دست و پا بعوض پا و داغ بعوض داغ و زخم بعوض زخم و لطمه بعوض لطمه." ^{۱۹} در قانون روم نیز مجازات عبارت از قصاص بود ^{۲۰} و تا زمان عصر روشنگری اروپا همین امر به عنوان هدف از مجازات متداول

بود. اعمال مجازات بنا به مفهومی که در حکومت دین سالاری ^{۲۱} استفاده میشود، تنها به وسیله مقامات روحانی و دینی مشروعیت می یابد. سنت توماس آکوئیناس ^{۲۲} اعمال مجازات مجرم توسط مقامات قانونی غیر روحانی را توجیه نمود. ^{۲۳} پیروان نهضت اصلاحات دینی نیز با ارجاع به اراده الهی، مجازات اعمال شده توسط حکومت را توجیه کردند. بنا به گفته مارتین لوتر، دولت "عامل و نماینده خدا" ^{۲۴} است که حارس عدالت تعیین شده و مأموریت او صیانت از نیکوکاران در مقابل بدکاران، منع کردن آنان و خاتمه دادن به اقدامات ایشان است. ^{۲۵} این مورد شامل حق تصمیم گیری در مورد مرگ و زندگی می شود. به این لحاظ، لوتر (با اشاره به آیه ۶ از باب ۹ سفر پیدایش) مجازات مرگ را توجیه میکند: ^{۲۶} "کسی که خون انسانی را بریزد، خون او باید توسط انسانی ریخته شود." ^{۲۷} مقاماتی که از این مأموریت عدول نمایند به صورت کسانی مشاهده می شوند که از عدالت تخطی کرده و خود را عندالله گناهگار کرده اند. ^{۲۸} فلاسفه ای که از بنیاد از نظریه

قصاص حمایت کرده آن را تدوین نموده اند عبارتند از امانوئل کانت ^{۲۹} و فردریش هگل ^{۳۰}. بنا به گفته کانت، مجازات "باید همیشه بر مجرم، تنها به این علت که مرتکب جرم شده، اعمال گردد... زیرا اگر عدالت ملغی شود، دیگر هیچ ارزشی در زندگی انسان بر وجه ارض وجود نخواهد داشت." ^{۳۱} در نظر کانت، مجازات مقتضای عدالت است، که ورا ی جمیع اهداف سودمدارانه می باشد؛ مجازات "ضرورت قطعی دارد." ^{۳۲} و جوهر عدالت خود را در آن نشان می دهد و به ظهور می رساند. ^{۳۳}

گونه این نظریه را که مکافات دارای مبنی و بنیاد ماوراء طبیعی و هدف از آن کیفر دادن شریر و تبهکار می باشد، به شعر در آورده است: در صحنه معروف زندان فاوست ^{۳۴}، مارگریت ^{۳۵} در مقابل تلاش فاوست برای نجات او مقاومت می کند، زیرا فرارش به نظر او گریزی شایان شماتت از عدالت است. او مکافات را که او را "نجات می دهد" می پذیرد: "خیر، رئیس، تو این حق را از کجا آورده ای؟ از کجا دارای قدرت شده ای که مرا به مرگ شبانه رهنمون

شوی؟ ... ای مکافات خدایی، خودم را به تو سپرده ام." الهیات کاتولیک^{۳۶} و پروتستان^{۳۷} تا دهه ۶۰ قرن بیستم از قصاص و کیفر به عنوان هدف اولیه مجازات حمایت می کردند. سایر موارد مانند ممانعت از ارتکاب جرم و اصلاح مجرم به عنوان اهداف تکمیلی پذیرفته شدند.

۲- ضابطه دیگر، ممانعت:

نظریه ای که جلوگیری از ارتکاب جرم را هدف از مجازات تلقی میکند به افلاطون و سنکا^{۳۸} برمیگردد: "هیچ فرد خردمندی چون جرمی اتفاق افتاده به مجازات اقدام نمی کند، بلکه برای آن که اتفاق نیفتد به آن دست می زند".^{۳۹} در اینجا، دیدگاه متوجه آینده است. هدف از مجازات عبارت از ممانعت از ارتکاب جرایم و مجازات اقدامی پیشگیرانه است. این ممانعت باید از طرفی با عامل بازدارندگی، منبعث از شرایط و قیود کیفری و از طرف دیگر با اصلاح فرد بزهکار، با سازگار کردن مجدد او با جامعه، عملی گردد.

این نظریه، که می توان سابقه آن را تا حقوق روم پیگیری نمود^{۴۰}، در زمان حقوق طبیعی و روشنگری بسط و توسعه یافت. اهداف

ممانعت کلی از وقوع جرم و سازگار کردن مجدد خاطی با جامعه مبتنی بر فرضیات ماوراء طبیعی نیست بلکه صرفاً بر پایه سودمندی است. عطف توجه از اصل ماوراء طبیعی عدالت به اصول سودمداری منطبق با نظریه های روشنگری اروپایی بود، که هدف آن جداسازی تدریجی و پیشروانه دین از دنیا بود. نمایندگان این نظریه فلاسفه ای چون هوگو گروتیوس^{۴۱}، ساموئل پوفندورف^{۴۲}، توماسیوس^{۴۳}، مونتسکیو^{۴۴}، ولتر^{۴۵} و بکاریا^{۴۶} بودند.^{۴۷}

امروزه حقوق جزا در ممالک غربی، بعد ماوراء طبیعی خود را از دست داده و سودمدارانه شده است. قصاص و کیفر به عنوان اهداف مجازات بالمره در حقوق جزای نوین از میان رفته اند. مثلاً، قانون جزای ۱۹۷۰ آلمان هیچ اشاره ای به آنها ندارد، و جرم شناسان نوین آنها را به عنوان بقایای خشونت و سختگیری غیر انسانی عصر بربریت می شناسند.^{۴۸} در زمره اهداف سودمدارانه مجازات، روز به روز شک و تردید بیشتری نسبت به بازدارندگی کلی حاصل می شود. ابراز تردید می شود که آیا مجازات و حقوق جزا دارای

تأثیر بازدارندگی هستند یا خیر. این عقیده جزمی غیر مذهبی پدید آمده که بازپروری و سازگار کردن مجدد خاطی با اجتماع تنها هدف مشروع برای مجازات یک مجرم است: "مجازات باید به خاطی کمک کند تا بر ناسازگاری اجتماعی خود غلبه کند."^{۴۹} معهذاً، از آنجا که میزان وقوع اعتیاد به ارتکاب جرم بالا است، روز به روز ندهای بیشتری خواهان لغو کامل تمام نظام جزایی و کیفری است. اگر مجازات از اعتیاد به ارتکاب جرم ممانعت نکند، بیفایده است و باید ملغی گردد. جرم شناسان مترقی، که جرم را "انحراف اجتماعی" می نامند (و به این ترتیب از تقبیح آن اجتناب می کنند)، برای برنامه برچیدن نظام جزایی و جایگزینی درمان و کمک به مجرم، شعارهایی چون "نفی اعلام مجرمیت"^{۵۰}، "نفی مجازات و تنبیه"^{۵۱} و "نفی داغ بدنامی به کسی زدن"^{۵۲} را ابداع کرده اند.

آرنو پلاک^{۵۳}، فیلسوفی که حقوق جزا را "نظامی فریبده و توهمی مبتنی بر تعصب اخلاقی"^{۵۴} تلقی میکند، و سرسختانه و بدون ادنی انعطافی خواهان لغو حقوق جزا و نظام قضایی است، وقتی که اظهار

نظر ذیل را مطرح می نماید، بحق استدلال می کند:

مشهود و مبرهن خواهد شد که گرایش بسیاری از تغییراتی که هم اکنون وارد عقاید و آراء حقوق جزا شده و نیز مقتضیات مجازات به سوی این تأثیر است که خود حقوق جزا را لغو نمایند. اصلاح طلبانی که مایلند تنبیهات جزائی حکومتی عادلانه تر و انسانی تر شود هنوز از سیرگرایش عمومی آگاهی ندارند. واقعیت منحصر به فرد که قصاص به عنوان دلیل مشروعیت بخشنده به مجازات، به نفع سایر اصول ممنوع شده، نشان می دهد که عمر حقوق جزا به پایان رسیده است. حقوق جزای خالص همیشه قصاص محض بوده است.^{۵۰}

برخی تفکرات کلی

حال به بررسی مفاهیم و اشارات جزایی و کیفری در ظهور حضرت بهاءالله، و چشم انداز حاصل از آن برای حقوق جزای آینده می پردازیم. در تلاش برای پیگیری چنین طرحی، نکات زیر را باید مد نظر داشت:

۱- اگرچه من در جایگاهی نیستم که سعی کنم شریعت الهی را به زور در بستر پروکراسی^{۵۱} نظریه

های تاریخی حقوق جزا جای دهم، اما جریانات مختلف فکری در زمینه فلسفه حقوق چارچوبی فوق العاده عالی برای عرضه کلی و اجمالی محتوای متون مقدسه که مرتبط با حقوق هستند و در هیچ نظم سیستماتیک قرار داده نشده، فراهم می آورد.

۲- ما بر قلمروی بکر و دست نخورده قدم می گذاریم. ترجمه موثق و معتبر انگلیسی کتاب اقدس که دارای حواشی و توضیحات باشد، در سال ۱۹۹۳ در اختیار عموم قرار گرفت، به طوری که عبارات دقیق شرایط و قرارهای حقوقی تازه اخیراً در غرب شناخته شده است. تا آنجا که من اطلاع دارم، محققین زمینه های حقوقی و قانونی هیچ تحقیقی را در زمینه این قرارها و شرایط تا کنون انجام نداده اند. بنابراین، استنتاج هایی که در اینجا شده، مسلماً نباید به عنوان نتیجه نهایی تلقی شود. این صرفاً کوششی ابتدایی برای فراهم آوردن خوراک جهت تفکر و نیز ترویج بحث در حلقه های دانشگاهی و علمی است.

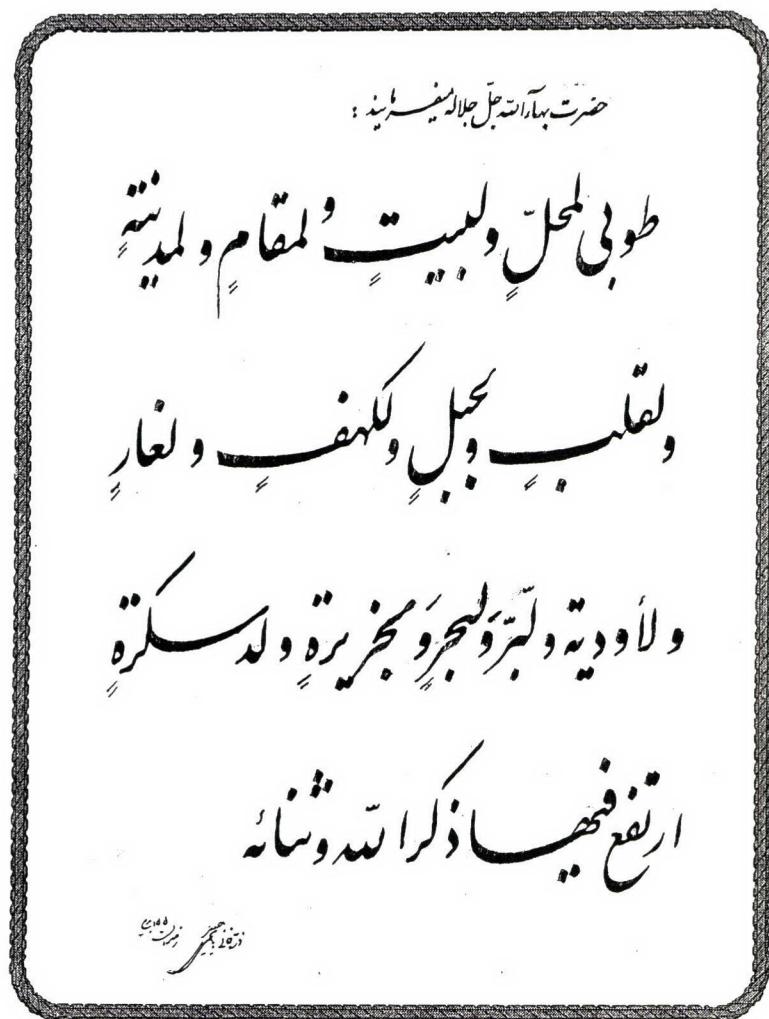
۳- شرایط و قیود کیفری کتاب اقدس را باید در اوضاع و احوال آن

نوع از جامعه آینده که حضرت بهاءالله پیش بینی کرده اند، ملاحظه نمود. هرگونه بحثی در خصوص این کیفرها را باید با توجه به این نکته شروع کرد که احکام مندرج در این کتاب "برای زمانی نازل گردیده که ... جامعه بشری به وضع دیگری ... ظاهر و پدیدار شود"^{۵۲} و اقدامات مختلفی در تعلیم و تربیت نفوس علیه ارتکاب جرم، که در بسیاری از متون مقدسه بهائی مورد تشویق قرار گرفته، عملی گردد. بنابراین پیش بینی شده است که "عالم انسانی به نقطه کمالی رفیع تر از زمان کنونی خواهد رسید و صرفاً خوف (از این مجازاتها) در بسیاری از موارد برای حفظ جامعه از قانون شکنی، کافی خواهد بود."^{۵۳}

۴- شرایط و قیود کتاب اقدس مربوط به اقدامات بزهکاری را در بند ۱۹ که قتل، زنا^{۵۴}، غیبت و افترا بکلی نهی شده؛ بند ۴۹، که برای زانی جریمه ای تجویز گردیده؛ بند ۴۵، که تبعید و حبس و در مرتبه سوم رسوا کردن شخص به عنوان مجازات سرقت تعیین گردیده^{۵۵} و بند ۶۲، که مجازات مرگ برای نفوسی که عمداً خانه ای را به آتش می کشند یا متعمداً نفس دیگری را به قتل می رسانند

- تجویز گردیده، باید یافت. مجازات مرگ را می توان به حبس ابد تقلیل و تخفیف داد. به سایر مجازاتها، مانند مجازات لطمه زدن و مجروح کردن کسی^{۶۱} و برای برخی روابط جنسی^{۶۲} اشاره شده اما تصریح نشده است. اینها و سایر شرایط حقوق جزاء به تشریح تکمیلی بیت العدل اعظم محوّل شده است (و بنا براین ممکن است به مرور زمان تغییر یابد، زیرا بیت العدل اعظم مختار است احکام تشریعی خود را نسخ نماید). خصوصیات جرائم حقوقی باید دقیقاً تعریف شود.^{۶۳} عبارات مجمل در متون نازله بالاترین عمدی است. این مقررات برای مدت زمانی طولانی، تا ظهور بعدی که قبل از سپری شدن هزار سال واقع نخواهد شد^{۶۴}، معتبر است. اما تثبیت شرایط دقیق حقوق جزایی و کیفری توسط بیت العدل اعظم، که می تواند این معیارها و ضوابط را با تغییر شرایط و مقتضیات هر عصری تنظیم و تعدیل نماید، تضمین می کند که احکام الهی انعطاف پذیر باقی میماند.^{۶۵}
- یادداشتها:**
- (۱) حضرت بهاءالله می فرمایند: "زود است بساط عالم جمع شود و بساط دیگر گسترده گردد"، "لعمری سوف نطوی الدّینا و مافیها و نبسط بساطاً آخر" (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحات ۱۳ و ۲۰۰)
- (۲) ورق دوم از کلمات فردوسی، نبذة من تعالیم حضرة بهاءالله، ص ۴۸
- (۳) منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۱۳۱
- (۴) اشراق اول از لوح اشراقات، نبذة من تعالیم حضرة بهاءالله، ص ۲۳
- (۵) ورق دوم از کلمات فردوسی منقول در نظم جهانی بهائی، ص ۱۳۷
- (۶) قرآن کریم سورة بقره آیه ۵۷ و سورة لقمان آیه ۲۳
- (۷) Utilitarianism
- (۸) legal positivism
- (۹) امروزه از کلمات "نظم و قانون" تنها به صورتی تحقیر آمیز برای ریشخند و استهزاء رقیب سیاسی استفاده میگردد.
- (۱۰) لوح شیخ نجفی، ص ۹۶
- (۱۱) لوح اشراقات، نبذة من تعالیم، ص ۲۲
- (۱۲) لوح دنیا، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۲۸۶
- (۱۳) همان، ص ۲۹۳
- (۱۴) *The Nicomachean Ethics*, Book E (p. 89 s. q.).
- (۱۵) برای اطلاع بیشتر از کلّ موضوع به *Einführung in die Geschichte der deutschen Strafrechtspflege* اثر Eberhard Schmidt نشر سوم Gottingen: Vandenhoeck & Ruprecht, 1965
- (۱۶) به رئوس مطالب (و نمودار) در صفحات بعد توجه کنید.
- (۱۷) هوگو گروتیوس Hugo Grotius ضابطه زیر را تدوین کرده است: "شری را باید معمول داشت زیرا شری ارتکاب شده است."
- (۱۸) Lex talionis
- (۱۹) سفرخروج، باب ۲۱ آیات ۲۴-۲۵
- (۲۰) "مجازات عبارت از قصاص به علت عمل نادرست است."
- (۲۱) Theocratic concept
- (۲۲) Saint Thomas Aquinas
- (۲۳) . th. 1/II 9 qu. 46, a 6 ad 2.
- (۲۴) مقایسه کنید با رساله پولس به رومیان باب ۱۳ آیه ۴
- (۲۵) Tischreden, no. 2341 and 2342, in: Dr. Martin Luthers sammtliche Werke (Frankfurt/M. and Erlangen, Verlag von Carl Heyder) vol. 61.
- (۲۶) Quicumque effuderit sanguinem humanum, illius sanguis effundetur per hominem
- (۲۷) ولتر این ضرب المثل آلمانی را

- نیز با دیدی مثبت نقل می کند: (۳۲) همان
- "بهترین محل برای سارق چوبه دار (۳۳) حدت و شدت نظریه او در این جملات معروف بیان شده است: "حتی اگر جامعه مدنی قرار بود به رضایت تمامی اعضای آن منحل گردد ابتدا باید آخرین جانی که در زندان باقی مانده اعدام شود. (۳۴) Faust, Part One, New York: Philosophical Library, 1958
- (۲۸) در این خصوص به درسهای لوتر در باب سفر پیدایش در سالهای ۱۵۴۵-۱۵۳۵ در D. Martin Luther's Werke جلد ۴۲ صفحه ۳۶۰؛ اثر او موسوم به dem harten Buchlein wider die Bauern در جلد هجدهم صفحات ۳۸۴ تا ۴۰۱؛ Dr. Martin Luthers sämtliche Werke (Erlangen 1844), صفحه ۸۶ به بعد مراجعه کنید. در مورد کل موضوع به اثر Eberhard Schmidt موسوم به Einführung in die Geschichte der deutschen Strafrechtspflege صفحه ۱۶۲ مراجعه شود.
- (۲۹) Immanuel Kant فیلسوف آلمانی (۱۷۲۴-۱۸۰۴)
- (۳۰) Georg Friedrich Hegel Wilhelm فیلسوف آلمانی (۱۸۳۱-۱۷۷۰)
- (۳۱) Metaphysics of Morals, marginal no. 331 (pp. 140 ff.).
- (۴۱) Hugo Grotius (Huig de Groot) حقوقدان و سیاستمدار هلندی (۱۵۸۳-۱۶۴۵)
- (۴۲) Samuel von Pufendorf حقوقدان و روزنامه نگار آلمانی (۱۶۹۴-۱۶۳۲) که به علت نفوذ و تأثیرش بر فلسفه حقوق طبیعی معروف است - م
- (۴۳) Christian Thomasius فیلسوف آلمانی و مربی تربیت مترقی (۱۷۲۸ - ۱۶۵۵)
- (۴۴) Montesquieu (Charles-Louis de Secondat, baron de La Brede et de) حقوقدان و فیلسوف برجسته سیاسی فرانسوی (۱۷۵۵-۱۶۸۹)
- (۴۵) Francois Marie Arouet نویسنده فرانسوی (۱۷۷۸ - ۱۶۹۴)
- (۴۶) Cesare (Bonesana, Marchese di) Beccaria مؤلف ایتالیایی اثری مشهور در اصلاح عدالت جزائی و پیشرو در تحلیل اقتصادی (۱۷۹۴ - ۱۷۳۸)
- (۴۷) امانوئل کانت در خصوص سزار بکاربا با لحنی تمسخرآمیز نوشت: "این تماماً سفسطه و نیرنگ حقوقدانی است."
- (۴۸) f. Ulrich Klug, "Abschied von Kant und Hegel"
- (۳۵) Margerethe
- (۳۶) دائرة المعارف معروف کاتولیک Lexikon fur Theologie und Kirche نشر سال ۱۹۶۴.
- (۳۷) Paul Althaus, "Das Problem der Todesstrafe", in: Sitzungsberichte der Bayerischen Akademie der Wissenschaften, Phil.-hist. Klasse, Munchen, Heft 2, 1955, (۳۸p. 21)
- (۳۸) Lucius Annaeus Seneca سیاستمدار و فیلسوف رومی (تولد ۴ ق.م.؟ - وفات ۶۵ میلادی)
- (۳۹) عبارت کوتاهتری نیز وجود دارد که معنای آن این است: "مجازات باید اعمال گردد تا جرمی واقع نشود"
- (۴۰) "کسانی که با سرمشق و الگواز ارتکاب جرم منع شوند، کمتر مرتکب جرایم می گردند"، "بعضی را باید مجازات کرد تا دیگران هراسان شوند."



Strafzumessung (Heidelberg- (۴۹
Karlsruhe: Muller, Juristischer
Verlag, 1977) p. 52

de-criminalization (۵۰

de-penalization (۵۱

non-stigmatisation (۵۲

Arno Plack (۵۳

doyer fur die Abschaffung (۵۴
des Strafrechts (Munchen: List-
Verlag, 1974), p. 19.

The بیشتر در این زمینه به
Imperishable Dominion اثر اودو
شفر صفحات ۴۹ به بعد و ۱۸۳ به
بعد مراجعه نمایید.

doyer fur die Abschaffung (۵۵
des Strafrechts, p. 7

Polypemon یا Procrustes (۵۶
Damastes - در افسانه های یونانی
نام دزدی است که در مجاورت
ایلیوسیس Eleusis میزیست.

(۵۷ بیان حضرت ولی امرالله مندرج
در صفحه ۱۴ مقدمه کتاب اقدس
طبع مرکز جهانی

(۵۸ ترجمه - بیان حضرت ولی
امرالله (۱۵ فوریه ۱۹۵۷) مندرج در
انوار هدایت، شماره ۱۱۹۸

(۵۹ به یادداشت ۷۷ کتاب اقدس،
صفحه ۱۵۷ مراجعه کنید.

(۶۰ "وفی الثالث فاجعلوا فی جبینہ
علامة یعرف بها لثلاً تقبله مدن الله و

دیاره" (کتاب اقدس، بند ۴۵) - به
یادداشت ۷۱ در صفحه ۱۵۴ مراجعه
شود.

(۶۱ کتاب اقدس، بند ۵۶
(۶۲ رساله سؤال و جواب، شماره ۴۹
کنید.

(۶۳ ویژگی های حقوقی سرقت
چیست؟ چه امری مشمول "مرتبه
سوم" می شود؟ در چه موارد آتش

سوزی عمدی مجازات مرگ باید
اعمال گردد و در چه مواردی حکم
(۶۴ به کتاب اقدس بند ۳۷ مراجعه
کنید.

(۶۵ برای ملاحظه تفصیل مطالب در
این خصوص به کتاب
Desinformation als Methode
(Hildesheim: Olms-Verlag
1995), pp. 267 ff., 557

فارسی را دریابیم*

هوشمند فتح اعظم

بی اعتنائی دارند و همچنانکه به بهای طلای ناب اشیاء مزخرف و بی فایده فرنگی را بار بار به بازار آورده و خلق را به بازی گرفته اند کلمات و ترکیبات زبانهای فرنگی را نیز چنان رواج داده اند که انسان واقعاً حیرت می کند. خوشبختانه این مرض کمتر از دایره سوداگری و بازرگانی بیرون رفته است یعنی اسامی ترکیبات فرنگی را بیشتر در تفریحگاههای عمومی یا دکانها و اخیراً در شرکتهای مسافری و غیر آن می بینیم و چون سر و کار مردم با این مراکز و مؤسسات زیاد است این خطر می رود که بر اثر کثرت توجه مردم به این مراکز، قبح چنین نامگذاریهایی از میان برود و مردم عادت پیدا کنند که فقط آنچه غیر ایرانی است نشان تمدن بدانند. سینماهای طهران نامهایی دارند از قبیل نیاگارا رویال، ایفل، المپیا، رکس، ونوس، رادیو سیتی، مولن روژ...

مهمانخانه های طهران یا پرنس اند یا سمیرامیس یا کارلتون یا پلازا دکانهایی به نام ماری

نان دهند و آنچه در طی روزگار از کمالات انسانی و آداب مدنی اندوخته بودند بر طبق حیرت نهند و به مشتی ماشین و پیچ و مهره بفروشند. در اینجا استقلال معنوی مردم شرق به خطر افتاد و ایشان در حسرت تمدن قدیم و آرزوی ترقی سریع چشم بسته به تقلید از رسوم فرنگی چنان میل کردند که غالباً شیوه کبک نیاموخته رسم و راه خویش را نیز فراموش نمودند.

یکی از بزرگترین مظاهر تمدن و شخصیت هر قوم زبان آن قوم است و مواظبت از اصالت زبان قومی بر ذمه هر کسی است که تعلق به عزت و استقلال معنوی خویش دارد.

شاید هیچ وظیفه ای برای ما ایرانیان مهمتر از این نباشد که زبان فارسی را تا بر باد نرفته از هجوم عوامل تقلید محافظت کنیم و از این راه شخصیت و اعتبار حقیقی خویش را پای بر جا داریم.

دریغا چند صباحی است که در ایران عده ای از این معنا غفلت میورزند و مخصوصاً بازرگانان و پیشه وران نادانسته به این اصل

از بازیهای روزگار یکی آنست که هر روز آفتاب سعادت و ترقی را از افقی طالع می کند. چون خورشید تمدن از کشوری درخشید و به نصف النهار خود رسید کم کم رو بزوال می نهد و از حرارتش می کاهد و بالاخره به کلی غروب می کند تا فردا باز از چه افق برآید. خاورزمین پس از آنکه قرنهای روشن و نور افشان بود تاریک شد و مردمان ظلمت زده اش در هوای نور بهر سوی روی آورند تا آنکه آفتاب مدنیت جدید را در افق غرب یافتند و بدان خیره ماندند. از یک قرن پیش که مغرب زمین با تمدن مادی و ماشینی خود به سرعت به پیش افتاد ملل خواب زده شرق را غالباً مبهوت و مرعوب خویش ساخت. شرقیان دیدند که از لحاظ اقتصادی فقیرند و از حیث علوم و فنون محتاج، با محک مدنیت جدید نقدهای معنوی ایشان از سگه افتاده است و در بازار جهان کالای فضائل قدیمشان بی خریدار مانده. از این روی بیم آن میرفت که طفلانه گوهر معنویات خود را به قرصی

فرانس و لافایت و مونوپول و جز آن زیاد می بینیم. بعضی از این نامها را برای آن برگزیده اند که سینمایی یا مهمانخانه ای یا دکان معروفی به همین نام در پاریس و لندن و نیویورک هست و ما با نهادن نام آنها بر بدلهای محقرشان نه تنها بی ذوقی خود را می رسانیم و مرض تقلید را در میان مردم شایع می سازیم بلکه زبونی خویش را در مقابل خارجی نشان می دهیم و ثابت می کنیم چقدر در حسرت زندگی یا لااقل زندگی ایشان میسوزیم.

صاحبان این مؤسسات میدانستند که مثلاً یک خارجی که سینمای (ری دیو سیتی نه رادیو سیتی) را دیده باشد وقتی به سالن نسبتاً محقر رادیو سیتی می آید چقدر به تازه بدوران رسیدگی صاحب سینما می خندد و به زبان حال میگوید آرزو بر جوانان عیب نیست. چه عیب دارد که سینماهای ما به جای نیاگارا مثلاً دماوند و به عوض پالاس کاخ و به جای ایفل چهل ستون باشد که هم اصالت ما در نظر خارجی و داخلی محفوظ بماند و هم مثلاً به تدریج ما نیز هوس نکنیم نام فرزندان خود را به جای بیژن و

منیژه و یا حمید و محمود، ویولت و رزیتا و هلن و ویکتوریا بگذاریم. در ایران انصافاً اجناس خوبی میسازند بعضی از داروهای که در ایران می سازند یا بعضی از شیرینی ها و چراغها و امثال آن که ساخت این آب و خاک و بدست ایرانی است همه خوب است ولی هزار افسوس که بر تمام آنها اسامی فرنگی گذاشته اند و حتی به زبان انگلیسی و فرانسوی روی آن نام و نشان سازنده را نوشته اند. گویا حتی جنس خوب ایرانی نیز تا نام فرنگی رویش نباشد توجه و تعلق ایرانیان را به خود جلب نمی کند و این ننگ است. زبونی است بیچارگی است.

اگر مؤسسات فرهنگی ایران دست به کار شوند و روز بروز افکار عمومی ابناء این کشور را آماده کنند به تدریج این لکه ننگ شسته می شود و شاید به موجب قانون نام فرنگی و خط فرنگی بر اشیاء ایرانی نهادن جرم گردد باید اعتماد به نفس را در میان فرزندان این آب و خاک تقویت کنیم تا نپندارند که هر چه فرنگی یا فرنگی نماست خوشت و هر چه نیست بد.

یکی دیگر از مرضهای مسری

دیگر که گریبان ما را اخیراً گرفته اینست که عده ای از شرکتهای تجارتی ترکیبی بی معنی از الفبای انگلیسی یا فرانسوی ساخته خود را بآن نام مفتخر می سازند مثلاً مینویسند شرکت تی بی تی به جای ت ب ت یا شرکت اس ال ام به جای س ل م و نظایر آن فراوان است. اولاً باید دانست که این عادت اختصار اسامی بیشتر از راه روزنامه های فرنگی در زبانهای خارجی متداول شده و سبب آن نیز رسم فرنگیان است که هر کلمه جای زیادتری را می گیرد مثلاً به جای "رئیس پلیس" که در فارسی شاید کمتر از یک سانتی متر جا می گیرد به انگلیسی باید نوشت: Superintendent of Police که نوشتن این کلمه مرکب در یک روزنامه انگلیسی هم جای زیادی از روزنامه را می گیرد که مخالف صرفه است و هم وقت حروفچین را می گیرد که باز از صرفه به دور است به این جهت آن کلمه انگلیسی را مختصر کرده به جای رئیس پلیس به دو حروف S.P قناعت می کنند و ما نه از لحاظ تلفظ و نه از لحاظ کتابت الزامی چندان به اختصار کلمات نداریم از این جهت (جز در بعضی از

موارد که اختصار اسامی مرکب از راه حروف اول کلمات صورت اسم معرفه یافته مانند (یونسکو) در فارسی نه معمول است و نه مطلوب که با چنین اختصاری زبان خود را خراب کنیم و مثلاً به شیوه فرنگیان به جای سازمان ملل بگوئیم یا بنویسیم. "س.م." اگر چنین کنیم به ما می خندند و شاید دیوانه مان خوانند. اما این دیوانگی در مورد اسامی مضحک یا گریه آوری از قبیل تی بی تی و "اس ال ام" دو چندان شده زیرا اگر یک ایرانی که فقط سواد فارسی دارد از ما بپرسد "تی" یعنی چه باید به او بگوئیم ت و "بی" یعنی ب و "اس" یعنی س. و اگر به این ترتیب پیش برویم بعد از چندی باید الفبای خود را به مدد الفبای فرنگی بیاموزیم و بگوئیم الف که همان A می باشد یا م که همان M و ...

در باب مرعوب بودن و زبونی بعضی از ما در مقابل فرنگی داستانی ساخته و گفته اند که یکی از فرنگی مآبان درباره حافظ و آثارش سخنی می گفت و در ابتدای خطابه چنین گفت که حافظ که به فرانسه آنرا "آفیز" گویند ...! آیا شخصیت و عظمت

حافظ بیشتر وقتی معلوم میشود که بدانیم فرانسوی او را چه میداند و چگونه می خواند؟

متأسفانه این داستان در مورد اسامی از قبیل اس ال ام تحقق یافته که باید از آن نفرت داشت.

این هرج و مرج در نامگذاری بدانجا رسیده که قاعده زبانهای اروپائی را نیز در کلمات مرکب فارسی گاهی مراعات می کنند مثلاً می نویسند استدیو شاهین فیلم به جای استودیو فیلمبرداری شاهین یا پارس و غیره و یا زرین کلاب بجای باشگاه زرین یا حتی "کلوب" زرین. گویا اگر قواعد صرف و نحو فرنگی وارد دستور زبان فارسی شود بر شأن فارسی میافزاید. در این باب ترکیبات مضحک تر نیز هست از قبیل بوت کلوب (Boat Club) که بوت را که کلمه انگلیسی به نام قایق است با کلوب که تلفظ فرانسوی کلمه "کلاب" می باشد ترکیب کرده اند و از مجموع این ترکیب مضحک صاحب کار مقصودش باشگاه یا کلوب قایقرانی بوده است.

مقصود از این تفصیل آنست که باید مواظب بود تا چنین هرج و مرجی در زبان فارسی راه نیابد.

گفته اند احترام هر امامزاده با متولّی آنست زبان فارسی مظهر گویائی از اصالت و مدنیّت و شخصیت ماست و با از دست دادن یا ضعیف کردنش اصالت و شخصیت و عزّت نفس ما از دست میرود مخصوصاً کسانی که عهده دار تعلیم و تربیت نونهالان این کشورند باید همیشه و همه جا مروج این فکر و اندیشه باشند که هر ایرانی باید زبان شیرین فارسی را که میراث گذشته ای دراز و مولود ذوق پیشینیان ماست پاسبانی کند و از دستبرد کج سلیقگی عده ای سهل انگار و سود پرست و مقلّد حفظش نماید و با حفظ آن اعتبار و اصالت خویش را محفوظ داشته به کلّی مغلوب و مرعوب فرنگی و فرنگی مآبان نشود.

عربی - فارسی

لشکر اسلام پس از آنکه در شبه جزیره عربستان خوب تمکّن یافت به قصد ترویج دین جدید از زادگاه خویش بیرون آمد و نخستین کشوری را که مغلوب خود کرد ایران بود. چنانکه در سال ۲۱ هجری در جنگ نهاوند بساط شاهنشاهی ساسانی برچیده شد و ایرانیان که پس از اسکندر دیگر

تسلط خارجی را بر خود نپذیرفته بودند ناچار بر حکومت عرب گردن نهاده‌اند.

اگر در قوم ایرانی اصالت ذاتی نبود بیم آن میرفت که ایرانیان نیز مانند اقوام دیگری که از بین النهرین تا مرز اسپانیا سکونت دارند به کلی در قوم عرب مستهلک گردند و مانند ایشان تمدن و حتی زبان خویش را فراموش کنند. اما چنین نشد و ایران نه تنها خصوصیات مدنی خویش را از دست نداد بلکه سابقه درخشان تاریخش سبب شد که نفوذ و سیطره معنوی ایران نیز در قوم غالب عرب پا گیرد و مغلوبیت سیاسی را به غلبه معنوی جبران کند. حال آنکه ایران در جوار عربستان و بیش از سایر اقوام دیگر از قبیل مصریها و شامیها و بیت المقدسیها و مراکشیها در معرض این خطر بود که خود و زبان خویش را فراموش کند و خود را به کشورهایی پیوندد که امروز به "جهان عرب" معروفند.

و در همان حال که کتابهای معروفی به زبان عربی برای جهان مسلمان می نوشتند می کوشیدند تا زبان کهنه و فرسوده پهلوی را همچنان رائج دارند چنانکه تا

چهار قرن بعد از اسلام به این زبان کتاب می نوشتند از قبیل دینکرت، ارداویرافنامه، شکند گمانیک و امثال آن که همه نشانه تعلق خاطر ایرانیان به احیاء سنن باستانی خویش است. و چون از ترویج زبان پهلوی مأیوس شدند لهجه دری را که در مشرق ایران رایج بود و بازمانده لهجات ادبی مهم قدیم از قبیل لهجات پهلوی اشکانی و سغدی و خوارزمی به شمار میرفت پیش گرفتند و امیران دانش پرور صفاریان و سامانیان نیز بر این تحول دامن زدند و از این راه زبان شیرین فارسی کنونی بوجود آمد که هنوز از زنده ترین و ارزنده ترین زبانهای جهان است.

یکی از خصوصیات این زبان دلنشین آنست که از مفردات زبان عربی استعانت جست و از آن راه بر غناء گویائی خود افزود و آنانکه از زبانهای زنده جهان خبر دارند میدانند که تمام زبانهای گویا و ثروتمند مانند فارسی از لحاظ مفردات مخلوط است و این اختلاط را هرگز هیچ کسی از اهل آن زبانها نشانه ضعف زبان و مخالفت مصالح کشور خویش نشمرده است و ما در این مقال باز به این نکته خواهیم پرداخت.

در کشور ما در قرن معاصر به ملاحظات چند بحثی درباره زبان فارسی درگرفت که هنوز ادامه دارد برخی به حسن نیت و در اندیشه خدمت به آب و خاک خود چنین گفتند و نوشتند که وجود کلمات عربی در زبان فارسی نشانه زمانی است که در بند اعراب بودیم و به اصطلاح "غرور ملی" مستلزم آنست که تا میتوان کلمات بیگانه عربی را از فارسی به در کرد و از بکار بردنشان احتراز جست و برخی دیگر که اندکی معتدل تر میروند می گویند که اگر استعمال مفردات کلمات عربی جایز باشد به کار بردن بعضی از قواعد دستوری عربی حتی در مورد کلمات عربی که جزو زبان فارسی است نیز روا نیست. به نظر نگارنده اصرار در این مورد نه به صرفه ماست نه آنکه خدمتی به این کشور است. بلکه بر عکس تعصب در این امر سبب تزلزل بنای مستحکم فارسی است که قرنهای شاید یگانه جهت جامعه قوم ایرانی بوده است.

اگر از من پرسید می گویم اصولاً خطاست که ما کلماتی را که از زبان عربی به عاریت گرفته و به شیوه خوش در قالب زبان فارسی

به کار برده ایم هنوز عربی بشناسیم. این کلمات فارسی هستند نه عربی. بلی در کتابهای لغت میتوان نوشت که مثلاً کلمه ضلالت اصلاً عربی است ولی طرد این کلمه صرفاً به جرم اینکه از راه عربی وارد زبان ما شده درست نیست.

برای آنکه از فارسی بودن این کلمه و هزاران کلمه نظیرش اطمینان یابیم کافی است که آنرا پیش یک عرب تلفظ کنیم خواهیم دید که او این کلمه را به نحوی که ما می گوئیم نمی شناسد و فقط وقتی مقصود ما را در می یابد که آنرا برایش بنویسیم. گفتیم این داد و ستدی که ملل جهان از حیث کلمات با یکدیگر داشته اند اختصاصی به ایرانیان و اعراب ندارد. تمام زبانهای زنده دنیا از لغات سایر اقوام بسیار به عاریت گرفته و مادام که خصوصیات دستوری و لفظی زبان خود را حفظ کرده اند اصیل و مستقل مانده اند. مثلاً کیست که از وسعت و فصاحت زبان انگلیسی بی خبر باشد و کیست که نداند که زبان انگلیسی از ریشه آنگلو ساکسون محض نیست بلکه مخلوطی از کلمات خارجی

مخصوصاً لاتین و فرانسوی است شاید نسبت کلمات لاتینی که از راه فرانسوی وارد انگلیسی شده کمتر از کلمات عربی که وارد فارسی شده نباشد. ولی هیچ انگلیسی زبان در اینجا تردید نمیکند که دیگر آن کلمات عاریتی انگلیسی شده اند و نباید از به کار بردن آنها استیحا ش داشت و یا اصلاً آنها را بیگانه انگاشت برای توضیح مطلب مثالی می زنیم: اگر به کتاب لغت رجوع کنیم می بینیم مثلاً کلمه Station به معنای ایستگاه اصلاً از لاتینی است که مانند هزاران کلمه دیگر به واسطه زبان فرانسه در انگلیسی وارد شده است. فرانسویان نیز عیناً همین کلمه را به همان معنا استعمال می کنند منتهی با تلفظی دیگر چنانکه اگر این کلمه را یک انگلیسی پیش یک فرانسوی تلفظ کند قطعاً فرانسوی آنرا نمی شناسد و هرگز به خاطر راه نمیدهد که آن کلمه اصلاً فرانسوی است. چنانکه اعراب نیز کلمه ضلالت و تظلم و خائف و هزاران کلمه دیگر را به نحوی که ما می گوئیم نمی فهمند و این کلمات به همان درجه فارسی شده اند و فارسی می باشد

که کلمه Station انگلیسی بوده و هست. اگر خالص بودن یک زبان و عاری بودنش از کلمات بیگانه فضلی بود باید زبان وحشیان افریقا و استرالیا را زنده ترین زبانهای جهان دانست زیرا فقط آنها هستند که دست ناخورده و بسیط اند و الاً تمام زبانهای بزرگ دنیا مفردات زبانهای دیگر را به کمال وفور در زبان خود وارد کرده اند بنابراین چرا از وجود کلمات عربی در زبان شیرین فارسی دلخور باشیم. کسانی که از روی وطن خواهی وجود کلمات عربی را در فارسی عیب می شمردند اگر بدانند که صدها کلمه فارسی نیز در زبان عربی وارد شده مسرور میشوند و شاید اندکی آتش تعصبشان فرو نشیند. بلی صدها کلمه فارسی در قالب زبان عربی چنان حل شده است که دیگر نمی توان آنرا جز در کتابهای لغت فارسی شمرد و نه اعراب آنها را دیگر فارسی می دانند و نه فارسی زبانان آنها را دیگر می شناسند. مثلاً عربها از لگام فارسی لجام ساخته اند و بعد آنرا بنا به قواعد زبان خویش به باب افعال برده لجام ساخته اند. یعنی لگام براسب نهادن و چون لجام را به صیغه های فعل ماضی

و مضارع و غیره صرف کنند کلماتی چون الجم، الجماء، الجموا الی آخر به دست می آید که هیچ ایرانی معمولاً آنرا نمی تواند فارسی بداند و کدام عرب است که آنرا عربی بشمارد و در وقت ضرورت از استعمالش سرباز زند؟ و از این قبیل کلمات فارسی در عربی به قدری است که حتی چند بار تا کنون قاموسهائی از کلمات فارسی که در عربی وارد شده تألیف کرده و در دسترس علماء و ادباء زبان عربی نهاده اند. با این همه چرا کلمات فارسی عربی الاصل را باید بیگانه و متعدی و مردود شماریم مگر نه اینست که تمام بزرگانی که ما بدیشان حقاً می نازیم این کلمات را چون آب روان و زلال در نوشته های خود راه داده و هنوز ما را از سرچشمه ذوق خویش سیراب داشته اند؟

باید دعا کرد که مجاهدت خوش باورانی که نادانسته به امید خدمت به زبان فارسی طرد کلمات فارسی عربی الاصل ترویج می کنند به جائی نرسد و الا یک یا دو نسل نمی گذرد که پیوند معنوی فرزندان ما با ما و گذشتگان ما و با معارف سرشار ایران بگسلد

و کتابهای حافظ و سعدی و خاقانی و خواجه نظام الملک و ناصر خسرو و صدها استاد سخنور دیگر از اینکه هست خواننده ای کمتر یابد و این کتب مبین برای ایشان در حکم اساطیر اولین گردد و نمیدانم اگر چنین بشود چه صرفه ای عاید شده است.

این درست نیست که مانند برخی حکم قطعی کنیم که فارسی ناب نوشتن و کلمات عربی الاصل را به کار نبردن علامت فصاحت است مثلاً درست نیست که یکباره حکم کنیم که "کوشش" بهتر از "جهد" است و "راز" خوشتر از "سر" شاید چنین حکمی در بدایت نظر درست بنماید ولی وقتی که می شنوید:

هزار جهد بکردم که سرّ عشق بپوشم
نبود بر سر آتش میسرَم که نجوشم
آیا اصلاً احساس می کنید که "جهد" و "سر" یا "عشق" و "میسر" عربی است؟ اگر ذوق سلیم و طبیعت ایرانی شما این کلمات را فارسی انگاشت پس تعصّب چرا باید داشت؟ به عبارت دیگر وقتی زبان ما بالطبع کلماتی را پذیرفت و در قالب خویش هموارش کرد و استادان سخن که در این مقام حجت اند آنرا به کار بردند دیگر

ما کیستیم که داعیه دیگر کنیم و آنچه را که ذوق سلیم ایرانی در طی ۱۳۰۰ سال پذیرفته بر طاق نسیان اندازیم و مردود سازیم؟ عجب است که بعضی می گویند کفر محض است اگر بعضی از قواعد زبان عربی را که در مورد کلمات عربی الاصل فارسی همیشه به کار رفته ما نیز به کار بریم. مثلاً عاشق را در جمع فارسی باید عاشقان نوشت نه عشاق زیرا "ان" علامت جمع عاقل در فارسی است و جمع مکسر از خواصّ عربی است. من نمیدانم چگونه میتوان حکم کرد که عاشقان بهتر از عشاق و فصیح تر از آن است در حالیکه هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد:

عالم از ناله "عشّاق" مبدا خالی
که خوش آهنگ و فرح بخش نوائی دارد
(حافظ)

"عاشقان" کشتگان معشوقند

بر نیاید ز کشتگان آواز
(سعدی)

دعوی عشاق را شرح نخواهد بیان
گونه زردش دلیل ناله زارش گواست
(سعدی)

نام تو میرفت و "عاشقان" بشنیدند
هر دو برقص آمدند سامع و قائل
(سعدی)

ملاحظه می کنید که هر دو نوع جمع در مورد کلمه عاشق به یک درجه از فصاحت و عذوبت و روانی ادا شده و شنونده ایرانی از هر دو بیت به یک نحو لذت میبرد و از هیچ یک احساس بیگانگی نمی کند. چه خوبست به جای آنکه اینهمه کوشش را در خصوصت بیجا نسبت به این دسته از کلمات فارسی به کار ببریم همت بر این گماریم که به فرزندان این آب و خاک آنها را بهتر بیاموزیم تا بتوانند به همان روانی و بلاغت پدران با ذوق و با سواد به کارشان برند.

نکته مهم آنکه در استعمال کلمات مهجور عربی افراط کردن به همان اندازه خطاست که تفریط در احتراز از استعمال کلمات فارسی شده زبان عربی. وقتی زبان فارسی رو به انحطاط نهاد و نویسندگی به دکان فضل فروشی تبدیل شد به قدری در استعمال کلمات مشکل عربی زیاده روی شد که اسباب تدنی زبان فارسی و رمیدن طالبان آن گشت این شیوه از نویسندگی مصنوعی از فطرت ایرانی و ذوق سلیم فارسی زبانان مطرود شمرده و این قبیل آثار را بدور افکنده است و نباید خطای

چند دکاندار بی ذوق و فضل فروش دوران انحطاط را مبنای استنتاج غلطی کرد و چنان تفریط نمود که آثار بزرگان قوم را نیز تخطئه کرد پس باید حال اعتدالی در زبان پیش گرفت و از افراط و تفریط و تعصب و تخلیط احتراز جست و شیوه کسانی را باب کرد که قرنهای در این سیل چراغ راه ما بوده و میراث مرغوبی از ادبیات گرانهای فارسی برای ما بر جای گذاشته اند.

کلمات عربی را در فارسی چگونه استعمال می کنیم

نظری سطحی به کلمات عربی فارسی شده و طرز استعمال آنها را در زبان فارسی بیشتر به ما ثابت می کند که این نوع کلمات را دیگر عربی نباید خواند و از انواع استعمال کلمات عربی در فارسی موارد زیر را میتوان بی زحمت تحقیق کرد:

۱- ترکیبات و صیغه های بعضی از افعال عربی را ما در فارسی به صورت اسم و صفت استعمال میکنیم و معنای تازه ای از آن مراد داریم مثل لا ابالی که در عربی متکلم وحده منفی از فعل مضارع است و در فارسی معنای بی پروا و بی قید یافته

لا ابالی چه کند دفتر دانائی را
طاقت صبر نباشد سر سودائی را
سلسله موی دوست حلقه دام بلاست
هر که در این حلقه نیست فارغ از این ماجراست
بیا بیا که مرا با تو ماجرائی هست
بگو اگر گنهی رفت و گرخطائی هست
(سعدی)
و نیز لای شعر و لای عقل و امثال آن از این نوع است.

۲- بسیاری از کلمات عربی را در فارسی به معنای عکس استعمال می کنیم مانند کلمه مزخرف که در عربی به معنای آراسته و مزین است و در فارسی معنای عکس میدهد یا کلمه رعنا که در عربی به معنای خود پرست و سبک است و در فارسی به معنای زیبا و دلفریب.

صبا بگوی ز من آن غزال رعنا را
که سر به کوه و بیابان توداده ای ما را
(حافظ)

سرو بگذار که قدی و قیامی دارد
گوبین آمدن و رفتن رعنائی را
(سعدی)

۳- تعداد بسیار زیادی از کلمات عربی در فارسی معنای دیگری یافته نباید منتظر بود که کلمات عربی الاصل در فارسی بی کم و کاست همان معنای خود را در زبان عربی بدهد زیرا آن کلمات

فارسی هستند و معنایی دیگر دارند.

مثلاً کلمه تمیز در عربی هرگز به معنای پاکیزه نیامده و چنین است که صحبت کردن به معنای سخن گفتن از ساخته های فارسی زبانان است و صحبت در عربی به معنای همیشینی و الفت است. این دو کلمه در آثار استادان سخن به معنای مذکور که فارسی جدید است نیامده و ایشان همان معنای عربی آنرا مراد داشته اند ولیکن این مثالها نشان میدهد که چگونه در طول زمان چون کلمه ای از زبان بیگانه ای وارد زبانی دیگر شد تغییر محض میدهد. میتوان گفت که اغلب کلمات فارسی که از عربی آمده اگر هم به کلی معنای عربی خود را از دست نداده باشد در فارسی عیناً به معنای عربی استعمال نمی شود و از لحاظ استعمال و جوهر کلمه تغییراتی یافته است اگر بخواهیم در این باره مثال آوریم کتابی بزرگ باید بنویسیم کافی است به چند نمونه اکتفا کنیم: کیف کردن، کیف در عربی از ادات استفهام است به معنای چگونه. در فارسی کیف کردن به معنای خوشگذرانی و عیاشی است و

صیغه های جعلی نیز در فارسی از آن ساخته اند از قبیل مکیف و غیره که اگر چه فصیح نیست اختصاص به زبان فارسی دارد. تقدیر به معنای قضا و قدر و سرنوشت در عربی به معنای اندازه گرفتن و معین کردن حد هر چیز است.

گفتم که خطا کردی و تدبیر نه این بود گفتا چه توان کرد که تقدیر چنین بود و چنین است: غمزه، شمائل، مدهوش، موسوم، وثاق، وجاهت، رعایت، رقابت و صدها کلمه دیگر که همه در فارسی معنایی دارد و در عربی معنایی دیگر.

۴- ترکیب کلمات عربی با حروف و ادات و اسامی فارسی که به کلی کلمه ای تازه است و به هیچ وجه عربی نتوان بود مانند صبحدم (از صبح عربی و دم فارسی)، سحرگاه، نظربازی، عشقبازی، طلبکار، روح انگیز، مشکین نفس و هزاران کلمه دیگر.

۵- ساختن صیغه هائی از اصل عربی که در آن زبان هرگز به کار نمی آید.

از قبیل افلیج که در عربی مبتلا به مرض معروف را فالج گویند نه افلیج و چنین است خجالت و خجلت که در عربی استعمال

میشود در عربی خجل به فتح خ و ج می باشد و متمرکز که از یک مصدر جعلی تمرکز است که در عربی نیست عربی آن ارتکاز و مرتکز است و از این قبیل کلمات در فارسی فراوان است که نمیتوان گفت استعمالشان غلط است منتهی می توان گفت که این دسته از کلمات فصیح نیستند.

۶- عده ای از افعال عربی را ما به شیوه دستوری خود صرف میکنیم و از آنها مصدر فارسی میسازیم از قبیل فهمیدن از "فهم" عربی که در قدیم فهم کردن میگفتند و البته فصیح تر از فهمیدن است ولیکن فهمیدن نیز کلمه ای است فارسی شده که خواه ناخواه وارد زبان شده و باید آنرا قبول کرد.

۷- بسیاری از کلمات جمع عربی در فارسی معنای مفرد دارد و این خود نشان میدهد که فارسی زبانان در استعمال کلمات عربی چندان پای بند به قواعد عربی نبودند و آنها را به شیوه خود در زبان فارسی استعمال کرده اند از قبیل عمه-

طلبه- فعله که همه در عربی جمع است و در فارسی مفرد حتی جمعهای صریحتر عربی در نزد

فصحای زبان گاه صورت مفرد یافته:

بیابان درنورد و کوه بگذار
(منازلها) بکوب و راه بگسل
(منوچهری)

و گربه همّت گوئی دعای (ابدالان)
نبود هرگز با پای همّتش همبر
(عنصری)

۸_ از عبارات مرکّب عربی گاهی ما کلمات مفردی ساخته و در زبان خود به کار برده ایم مثلاً بسمل کردن به معنی ذبح کردن که از بسم الله الرحمن الرحیم ساخته ایم و مرغ بسمل نیز از همین است.

۹_ بسیاری از کلمات عربی هست که چون فارسی شده اند صورت آنها تغییر یافته ولی معنایشان بر جای مانده مثل کلمه "صاف" که عربی آن به این معنا صافی است و در فارسی صافی خود معنای دیگری یافته.

۱۰_ کلماتی که در فارسی و عربی هر دو به یک معنا است نیز در فارسی کم نیست و این کلمات مشترک اگر در خور فهم عموم فارسی زبانان باشد و فصحا زبان آنها را در فارسی استعمال کرده باشند جزو زبان ماست و به کار بردنشان عیبی ندارد. حتی میتوان گفت که بسیاری از این کلمات

مشترک در فارسی جای کلمات نظیرشان را که ریشه فارسی داشته اند گرفته اند مثلاً اگر به دورترین نقطه ایران برویم هر فارسی زبانی کلمه صبر را به جای درنگ استعمال می کند همچنین معترف نزدیک تر به فهم هر فارسی زبانی است تا مثلاً خستو. بنابراین این گونه کلمات را باید به عنوان کلمات مشترک میان فارسی و عربی پذیرفت درباره آنها تعصب به خرج نداد.

۱۱_ درج آیات و امثال و حکم عربی در فارسی نیز متداول است و کسانی که علاقه به مطالعه ادبیات فارسی دارند از آموختن آنها ناگزیرند و چون در درج این امثال عربی مهارت به خرج دهند به ذوق ایرانی خوش افتد و الا بهتر است که از آنها در نوشته های فارسی احتراز جست و اخیراً هم دیگر بر اثر توجه کمتر ما به ادبیات و به عربی این شیوه از رسم افتاده است با وجود این انکار نمی توان کرد که مثلاً اولین شعر دیوان حافظ این است:

الا یا ایّها السّاقی ادرکّاسا و ناولها
که عشق آسان نمود اوّل ولی افساد مشکلا
و یا در دیباچه گلستان که از فصیح ترین قطعات زبان فارسی است

می خوانیم واصفان حلیه جمالش
به تحیّر منسوب که ما عرفناک حق معرفتک و عاکفان کعبه جمالش
به تقصیر عبادت معترف که ما عبدناک حق عبادتک به این ترتیب فارسی و عربی چون شیر و شکر در هم آمیخته و به مذاق هر صاحب ذوقی گوارا می آید و اکنون که بالطبیعه به واسطه تغییر زبان این شیوه در نثر فارسی متروک شده باسی نیست و نباید آنرا بر نویسندگان جدید تحمیل کرد ولی آنچه در گنجینه ادب فارسی مکنون است باید برآورد و بیاموخت.

* در سال ۱۹۵۰ از جناب هوشمند فتح اعظم دعوت شد که برای دبیران شهرستانها در سمیناری که برپا شده بود "چند نکته انتقادی و سودمند درباره زبان فارسی" بیان دارند.

مقاله فوق قسمت اوّل این سخنرانی است که از نشریه شماره ۲ دوره تابستانی دانش سرای عالی طهران نقل گردیده است. قسمت دوّم این سخنرانی در عندلیب آتیه تقدیم خوانندگان گرامی خواهد شد.

در عندلیب های شماره ۸۱ و ۸۲ دو مقاله پی در پی درباره تبلیغ و به عناوین "پیدا کردن ذوق تبلیغ" و "موفقیت در تبلیغ" درج گردیده است. اینک قسمت اخیر این مقالات به نظر خوانندگان گرامی میرسد.

نوشته: ناتان رونشتاین

ترجمه صادق مهربان

محفل روحانی و تبلیغ

آمادگی به مساعدت و کمک در این زمینه را ارائه داد حتی اگر اقدام تبلیغی وی بسیار ناچیز و کوچک به نظر آید. محفل از راههای دیگر نیز میتواند پشتیبانی خود را عرضه نماید از قبیل معرفی ناطق برای اداره بیوت تبلیغی یا تهیه وسائل پذیرائی برای کسانی که فراهم کردن آن برایشان مشکل باشد. همچنین محفل می تواند به طور مرتب برای موفقیت کسانی که تبلیغ می کنند و یا در این کار کوشش می نمایند به دعا پردازد و در صورت لزوم وسیله رفت و آمد در اختیار افرادی که این جلسات را برگزار می کنند قرار دهد و برای پرورش روحانی مؤمنین جدید طرق مناسبی ابداع کند.

راهنمایی می کند که چگونه این وظیفه وجدانی را انجام دهند. در مورد تبلیغ هر فرد بهائی چه عضو محفل باشد یا نباشد مکلف به اجرای آنست و در این باره به طور کلی برای دعوت یک همسایه به منظور مذاکره تبلیغی یا تشکیل یک بیت تبلیغی یا اقدام به سفر تبلیغی تصویب محفل روحانی لزومی ندارد ولی محفل مسئولیت دارد کسانی را که به تبلیغ می پردازند حمایت نماید و آنانی را که علاقه ای به این کار نشان نمیدهند بانجام این خدمت تشویق کند این حمایت را میتوان بوسیله ارسال یک نامه تشویقی و یا یک تلفن توسط لجنه تبلیغ انجام داد و از شخصی که به خدمت تبلیغی پرداخته اظهار قدردانی نمود و

غالباً اقدامات مربوط به اعلان و معرفی امر مبارک با مسئله تبلیغ اشتباه میشود و استفاده از وسائل ارتباط دسته جمعی یا برقراری چند جلسه عمومی را یک جنبش تبلیغی محسوب می کنیم در حالی که اینگونه مساعی فقط به منظور معرفی و شناساندن امر به عمل می آید.

معمولاً در جوامعی که دارای محفل روحانی می باشند تنظیم یک برنامه برای اعلان عمومی به عهده محفل روحانی است نه یک فرد. بدیهی است که محفل روحانی احباء را به ارائه پیشنهادهای خود در این گونه موارد تشویق می نماید و آنان را به ارائه پیشنهادات در ضیافات نوزده روزه یا ارسال نامه به محفل روحانی و یا حضور در جلسه محفل

آیا منشأ آرمانهای بهائی نهادهای ترقی خواه غرب در زمان حضرت بهاءالله بوده است؟

نوشته انتونی ونس

ترجمه مینو فراغه

تجربیات شخصی نشان میدهد که اغلب کسانی که با عقاید و اصول دیانت بهائی آشنا هستند در وهله اول از پیشرفت و خاصیت نوگرایی این تعالیم در حیرت و تعجب میمانند، خاصه آنکه این اصول صادره از شخصی است که خود از اجتماع خاور میانه برخاسته، و در زمانی ظهور کرده است که عقاید وقت آن بکلی با چنین اندیشه های ترقی خواهانه و پیش نگرانه متفاوت و در تضاد بوده است. برای تفسیر این پدیده به کرات شنیده ایم که می گویند حضرت بهاءالله قطعاً این تعالیم را از منابع دیگری چون اروپا و امریکا اقتباس کرده اند. چه که تنها این دو خطه را بطن بروز عقاید و افکار مرقی میدانند. اما با نگاهی عمیق تری می بینیم که حقیقت وقت آن زمان چیزی غیر از این را نشان میدهد. باید ابتدا یاد آور شد که آنچه امروز ما از آن به عنوان عقاید پیشرفته قرن نوزدهم یاد میکنیم، در زمان خود به حدی مبهم و از نوع افکار

حاشیه ای جامعه بشمار می آمد که حتی قادر نبود صدای خود را به خارج سرایت دهد. در نتیجه، حضرت بهاءالله در هنگام حیات خود ممکن نبوده به ظاهر از وجود چنین اندیشه هایی آگاه باشند. در ثانی، باید خاطر نشان شود که ارائه این گونه عقاید تنها اهدافی سیاسی بوده و در زمینه های سیاستهای کشوری مطرح و رد و بدل شده و جنبه عمومی نداشته است. بدون تردید، قوه قضایی بخصوص دیوان عالی کشور، در سرزمین امریکا یکی از نهادهای مهمی است که بیش از هر نهاد دیگر منعکس کننده افکار نو در آن اجتماع بوده و هست. علتی که به توانایی این نوآورها کمک میکند، دائمی و مادام العمر بودن مقام اعضای این دیوان است، که به آنها اجازه و اختیار میدهد تا در تمام شئون دور از فشارهای سیاسی و خارجی وقت به مسائل نظر کنند و روی آنها رأی بدهند. پس جای آن دارد که برای برداشت و فهم بهتر

افکار بهائی و آنچه حضرت بهاءالله در زمان خود آورده اند مقایسه ای بین آن و نمونه ای از گرایشها و دست آوردهای دیوان عالی کشور امریکا در زمان حضرت بهاءالله بشود. برای پی گیری این موضوع به دو مبحث وضعیت حقوق زنان و اقلیتهای نژادی در قرن ۱۹ در امریکا می پردازیم. حتی نگاهی سطحی به این مسائل معلوم میدارد که حضرت بهاءالله در رابطه با هر دو موضوع، چه در خصوص زنان و چه در مورد تعصبات نژادی، به طور صریح و قاطع اعلان میدارند که هسته مرکزی قوانین اجتماعی این ظهور وحدت عالم انسانی است. این خود باعث حذف و رفع جمله تعصبات چه از نوع نژادی آن و چه از نمونه جنسی آن می شود. در رابطه با حقوق زنان میفرمایند: "زنان در نظر خداوند همواره مساوی بوده اند و مساوی خواهند بود" (ترجمه به مضمون) همچنین می فرمایند: "امروز یَد

عنایت الهی همه اختلافات را از میان برداشته است، زنان و مردان هر دو در صقع واحد مشاهده میشوند. و باز می فرمایند: "چشم از اختلافات نژادی بردارید و همگان را به چشم واحد بنگرید (ترجمه از متن انگلیسی به مضمون)

حضرت عبد البهاء مبین رسمی آثار حضرت بهاء الله در خصوص مفهوم این اصول اساسی دیانت بهائی اضافه میکنند: وقتی همه در موقعیت مساوی تربیت شوند و تساوی زن و مرد مورد قبول قرار گیرد پایه و اساس جنگ برچیده شود بلا تردید زمانی که زنان از حقوق مساوی برخوردار شوند جنگ بین بشر به کلی متروک گردد.

زمانی خواهد آمد که چنانچه زنان کاملاً و به طور مساوی در امور دنیا دخالت داشته باشند و وقتی که با کمال شجاعت و قدرت در صحنه قانونگذاری و سیاست قدم گذارند، جنگ به کلی از میان برخیزد. (ترجمه از متن انگلیسی به مضمون)

و باز در خصوص اهمیت و مطلوبیت تنوع در اتحاد با بیانی استعاری چنین میفرمایند: "ملاحظه نمائید گلهای حدائق هر چند مختلف النوع و متفاوت اللون و

مختلف الصور و الاشکالند ولی چون از یک آب نوشند و از یک باد نشو و نما نمایند و از حرارت و ضیاء یک شمس پرورش یابند آن تنوع و اختلاف سبب ازدیاد جلوه و رونق یکدیگر گردد... اگر حدیقه را گلها و ریاحین و شکوفه و اثمار و اوراق و اغصان و اشجار از یک نوع و یک لون و یک ترکیب و یک ترتیب باشد به هیچ وجه لطافتی و حلاوتی ندارد ولیکن چون از حیث الوان و اوراق و ازهار و اثمار گوناگون باشد هر یکی سبب تزئین و جلوه سایر الوان گردد و حدیقه انیقه شود و در نهایت لطافت و طراوت و حلاوت جلوه نماید." (دیانت بهائی آئین فراگیر جهانی ص ۱۰۸)

پس چون بی غرضانه به تعالیم و احکام حضرت بهاء الله در اواخر قرن نوزدهم و بیانات حضرت عبدالبهاء در اوایل قرن بیستم نگاه کنیم می بینیم که در واقع آنچه از قلم حضرت بهاء الله نازل گشته نه تنها مطابقتی با عقاید و افکار نهادها و سازمانهای به ظاهر پیش رفته اجتماع آن زمان نداشته بلکه در مجموع بسیار با آنها مغایر بوده است.

همانطور که در بالا اشاره رفت، در طول قرن بیستم قوه قضایی امریکا

یکی از مترقی ترین نهادهای آن کشور بوده است. این قوه که در سه سطح اجرای وظیفه میکند، و مهمترین آن سطح دیوان عالی کشوری است، در طول سالهای متمادی به پیشرفتهای بی شمار و چشم گیری نائل آمده، و آوازه ای به جا در راه ایجاد تغییرات و دگرگونی های ترقی خواهانه در طول تاریخ امریکا داشته است. از جمله تغییراتی که این بنیاد محرک و عامل آن بوده رفع تبعیض های نژادی در مدارس و سایر اماکن عمومی در طی سالهای ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، و همچنین تلاش مکرر آن در راه تأمین حقوق زنان و ایجاد شرایطی برای دست یابی آنها به فرصتهای مساوی با مردان در دهه ۱۹۷۰ بوده است. همانطور که از پیش گفته شد، دائمی بودن مقام قضات این محکمه و برگزیدن آنها از بین عالی ترین و متفکرت ترین افراد توسط رئیس جمهور به آنها استقلال و استعداد آن داده است که در راه تحقق به افکار و ایده های مترقی کار سازی کنند. هر چند بنا به مندرجات تاریخی گاه دستورات و قوانین صادره از این دیوان نا بسنده و غیر کافی بوده است، با این حال نمیتوان انکار کرد

که این محکمه یکی از پیشرفته ترین نهادهای اجتماعی در زمان حضرت بهاء الله قلمداد میشده است. از این رو جالب و گویا خواهد بود اگر بتوانیم دو نمونه از تصمیمات این دادگاه را در زمینه های تبعیضات نژادی و جنسی بیان کنیم و مفاد آن را با آنچه در همان زمان از قلم حضرت بهاء الله صادر شده مقایسه کنیم. در مقدمه باید گفت که در سال ۱۸۹۶ سی و یک سال از پایان جنگهای داخلی در امریکا و تصویب ضمیمه شماره ۱۳ قانون اساسی آن کشور می گذشت. بر مبنای همین ضمیمه است که سالها پیش بردگی سیاهان ممنوع و غیر قانونی اعلان شده بود. در همین سال نیز بیش از ۲۸ سال از تصویب ضمیمه دیگری میگذشت، که بر اساس آن دیوان عالی ضمانت حمایت از حقوق جمله شهروندان صرف نظر از تفاوتهای نژادی را داده بود. این مصوبه به ضمیمه شماره ۱۴ معروف است. همین دیوان با صدور نظریه ای در رابطه با اصل جدایی نژادها، تفکیک نژادهای سفید و سیاه را در اماکن عمومی امری قانونی اعلان کرده بود، مشروط به آنکه جمله

تسهیلات و امکانات لازم برای دو نژاد در یک سطح و هم طراز یکدیگر فراهم شود. این حکم که با نام *Plessy v. Ferguson* (1890) شهرت دارد به این علت قابل توجه است که نه تنها نتایج آن بلکه خود آن بیانگر گرایشها و حالات رایج آن زمان است، و همچنین لحن دادگاه آن زمان را در رابطه با مسائل مهم اجتماعی نشان میدهد. بررسی و آگاهی به این جزئیات اهمیت خاص دارد از آنکه نشان می دهد که آنچه ما امروز آن را از عوامل و بنیادهای پیش رفته و پیش اندیش آن زمان میدانیم، به طور محسوس و بارز با آنچه حضرت بهاء الله در همان زمان فرموده اند فرق دارد. البته انکار نمیتوان کرد که بنا به تناسب زمان عناصر ترقی خواه و پیش نگر هم در اروپا و هم در امریکا وجود داشته اند. اما باید به خاطر سپرد که وجود و انتشار اینگونه اندیشه های مترقی بسیار حاشیه ای بود و فقط در فضای سیاسی و روشنفکر قرن نوزدهم جریان داشت. این گونه افکار به هیچ وجه نمی توانست خاصیت عمومی و جنبه همگانی به خود بگیرد. در این صورت بدیهی است که رسیدن چنین افکار و

برداشت هایی به حضرت بهاء الله که در آغاز در ایران و بعد در تبعید به سر میبردند امری مشکل و ناممکن بنظر میرسد. از این رو حتی بیان آنکه حضرت بهاء الله الهام از افکار غرب گرفته اند نظری نا هماهنگ با واقعیت و منطق است. در سال ۱۸۶۸ شخصی سیاه پوست به نام آقای پلسی، از اهالی لوئیزیانا، که از ورود او به یکی از واگن های قطار که مختص به سفید پوستان بوده جلوگیری شده بود، کیفر خواستی به دادگاه محلی مینویسد. او در این پرونده ادعا میکند که علی رغم ضمیمه شماره ۱۴، که در آن دولت موظف به حمایت و حفاظت همه شهروندان میباشد، در این ماجرا از حقوق او دفاع نشده و قانون او را زیر پوشش حمایت خود در نیاورده است. و بنابراین از حفاظتی که حق قانونی او بوده محروم مانده است. اما پس از گذراندن روند خاص از دادگاههای مختلف و رسیدن به دادگاه عالی، این دادگاه یکبار دیگر قانون قبلی را تأکید میکند که بر مبنای آن جدا نگاه داشتن دو نژاد سیاه و سفید در اماکن عمومی امری قانونی و منطقی است. در دفاع از این نظریه دادگاه یکبار

دیگر خاطر نشان میکند که تفکیک نژادی نه تنها باعث ایجاد نظم و ترتیب میشود، بلکه باعث حفظ و حراست ارزشهای فرهنگی و سنتی جامعه نیز میگردد، و نتیجه میگیرد که دادگاه عالی با تقویت اینگونه اعتقادات و انتظارات به قدرت انتظامی جامعه یاری میکند. خلاصه آنکه، بر مبنای نظر دیوان عالی، تا زمانی که تسهیلات مجزا اما یک میزان برای شهروندان سفید و سیاه در رابطه با واکن های قطارمهیّا باشد، از هم جدا نگاهداشتن آنها امری قانونی است و نمیتوان آن را نقض مقررات دانست. حال بیاییم این را با فرمایشات حضرت بهاء الله مقایسه کنیم که در همان تقاطع زمانی چنین میفرماید: "ای اهل بینش آنچه از سماء مشیت الهیه نازل گشته علت اتحاد عالم و الفت و یگانگی امم بوده از اختلافات جنسیه چشم بردارید و کل را در پرتو وحدت اصلیه ملاحظه کنید." (ظهور عدل الهی ص ۷۷)

از جهتی نظرگاه را میتوان اینگونه توجیه کرد که به راستی دادگاه عالی تکیه گاهی برای ارائه نظری غیر از این را نداشته است. در واقع ضمیمه شماره ۱۴ و یا هر ماده

قانونی دیگر بر پایه گسترش وحدت استوار نبوده، بلکه بر مبنای وصول به تساوی و برابری عرضه شده است. پس اگر امکانات موجود برای شهروندان سیاه و سفید یکسان بوده است، این خود کافی است که مفاد ضمیمه شماره ۱۴ را اجرا شده بدانیم. روی همین اصل برای سالهای متوالی دادگاه عالی امریکا وجود تسهیلات جدا برای شهروندان سیاه و سفید، در مدارس، دانشگاه ها، رستوران ها و دیگر اماکن عمومی را شرعی و قانونی میدانسته، به شرط آنکه جمله این امکانات از یک کیفیت برخوردار باشند. البته بدیهی است که چون با دقت به این شرایط و امکانات نگاه کنیم میبینیم که در واقع تسهیلات سیاهان به هیچ وجه مرغوبیت امکانات سفید پوستان را نداشته و حتی با آنها قابل مقایسه نبوده است. با این حال این دروغ شرعی تا سالهای ۱۹۵۴ ادامه داشت، که جدایی نژادی بر اصل مساوات و برابری استوار است و باید آن را امری قانونی و منطقی دانست.

قابل توجه تر از آنچه در رأی دادگاه ارائه شده، تمایلات فکری و اندیشه های قانون دانان آن زمان

است که باز تاب فکری آنها با صراحت در پرونده پلسی درج شده است. برای مثال یکی از قضات در این پرونده چنین مینویسد: "بی شک هدف ضمیمه شماره ۱۴ ترویج و تشدید مساوات مطلق بین دو نژاد سفید و سیاه در برابر قانون است. و چون خوب بنگریم میبینیم که قصد آن به هیچ وجه از میان برداشتن فرقه های نژادی و یا ایجاد برقراری مصاحبت ها و آمیزش های ناخواسته اجتماعی بین دو گروه نیست. از نظر این هیئت، آنچه این شاکی را به اشتباه انداخته، برداشت او است که جدایی اجباری دو قوم سیاه و سفید را ملاکی بر پستی و مادونی نژاد سیاه میدانند. و حتی اگر این فرضیه درست باشد، این به آن دلیل نیست که اشکالی در نفس این قانون است، بلکه اشکال در خود سیاهان است که آن را قبول کرده و خود را کمتر میپندارند."

و اما در اعتراض نامه خود عضو دیگری به نام آقای هارلان که مخالف تبعیض نژادی است چنین مینویسد: "آیا چیزی بیشتر از این میتواند باعث ایجاد تنفر در قلوب و دائمی ساختن احساسات سوء ظن در میان دو نژاد سیاه و سفید باشد،

مگر تصویب چنین قانونی که بر اساس پست و حقیر شمردن گروهی تصویب شده، که حتی به آنها اجازه ندهد که در اماکن عمومی چون کویه های قطار نزدیک سفید پوستان بنشینند؟" و باز در جایی دیگر ادامه میدهد: "ما به خود میبایم که مردم ما بیش از هر ملت دیگر از آزادی برخوردارند. اما این افتخار را نمیتوان در جایی احساس کرد که قانون طوق بردگی و خواری برگردن توده عظیمی از شهروندان خود انداخته. پس این ناروایی را نمیتوان در پوشش و حجاب ظریفی به اسم "برابری" در تسهیلات رفاهی وارد کرد و خلق را گمراه ساخت."

اما همین نماینده دیوان در ایراد نامه خود اعتقاداتی ارائه میدهد که با میزانهای فکری امروز آن را چیزی جز نژاد پرستی نمیتوان نام گذاشت. او میگوید: "در این مملکت، نژاد سفید خود را نژاد برتر و حکمفرما محسوب میکند، قطعاً چنین نیز هست. برتری آنها چه در حیثیت و اعتبار، چه در پیشرفت ها و پیروزیهای فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی است. شکی نیست که این مسیر برای همیشه ادامه خواهد داشت، مشروط به آنکه آنها از روی

خلوص و بر اساس اصول موروثی عمل کنند، و آن آزادی را که بر مبنای قانون اساسی تعیین شده فراموش نکنند و از دست ندهند. از نقطه نظر قانون اساسی امریکا و از چشم قانون، طبقه حاکم و یا برتر در این کشور وجود ندارد. قانون اساسی این سرزمین رنگ کوراست و تصدیق و تحمل طبقات اجتماعی در بین شهروندان را ندارد. از این رو جای بسی تأسف است که امروز این دیوان عالی به این نتیجه رسیده است که قوه انتظامی کشور باید در محور مسائل نژادی انجام وظیفه کند."

آشکار است که تأکید و تقویت عقیده لزوم تفکیک دو نژاد سیاه و سفید نه تنها گرایش اکثریت در جامعه بوده است، بلکه آن عده معدودی چون قاضی هارلان که کوششهای ترقی خواهانه داشته اند و با تبعیض مخالف بوده اند، در نهاد، نژاد سفید را برتر شمرده و تمایلات نژاد پرستی داشته اند. به راستی برای زمان خود عقایدی چون عقاید آقای هارلان از پیشرفته ترین و مترقی ترین افکار به حساب می آمدند. حال مقایسه کنیم با فرمایشات حضرت بهاء الله که در همان زمان به طور قاطع و

صریح می فرمایند: "هل عرفتم لم خلقناکم من تراب واحد لئلا یفتخر احد علی احد تفکروا فی کل حین فی خلق انفسکم ینبغی کما خلقنا کم من شیء واحد ان تکنوا کنفس واحدة بحیث تمشون علی رجل واحدة و تأکلون من فم واحد و تسکنون فی ارض واحدة حتی تظهر من کینوناتکم و اعمالکم و افعالکم آیات التوحید و جواهر التجرید هذا نصحی علیکم یا ملأ الانوار فان تصحوا منه لتجدوا ثمرات القدس من شجر عز منیع." (کلمات مکنونه عربی شماره ۶۸) مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: "میدانید به چه علت بشر از خاک واحد آفریده شده است؟" و خود جواب میدهند: "به علت آنست که نفسی به دیگری افتخار نکند." امر میفرمایند: "همواره در خلقت خودتان فکر کنید که چون از شیء واحد خلق شده اید و مثل یک نفس هستید. شایسته چنان است که با اقدام واحد حرکت کنید. با دهانی واحد بخورید و بیاشامید و در زمینی واحد سکنی گزینید تا اینکه از افکار مشابه و اعمال و افعال شما نشانه های یگانگی ظاهر شود. به نصایح حق گوش فرا دارید تا اینکه از ثمرات شجر قدس

بر خوردار شوید".
 در خصوص فرقه‌ها و نا برابری‌های
 زائیده از جنسیت، باز تباین
 محسوسی در فرمایشات حضرت
 بهاء الله و آنچه اندیشه‌ها و بیانات
 دیوان عالی آن زمان است به چشم
 می‌خورد. در سال ۱۸۷۳، همان
 سال که کتاب مستطاب اقدس نازل
 شد، در طی پرونده‌ای دیوان عالی
 کشور مستثنی دانستن زنان در امور و
 مشاغل قضایی را امری مطابق با
 قانون اساسی اعلان کرد*. یکبار
 دیگر مخصوصاً تأکید شد که اجرای
 این قانون دلیل نقض تبصره ۱۴
 نمیباشد، و با این حساب زنان
 همچنان زیر حمایت قانون قرار
 دارند. برای رسیدن به این نتیجه،
 دیوان عالی به اهمیت حفظ سنت
 و حتی عقاید موروثی و مذهبی
 مسیحیت پرداخت و آنها را پایه و
 اساس این تصمیم‌گیری قرار داد.
 پس تحریم زنان در شغل‌های قضایی
 بنا به دید آن زمان از وظایف شرعی
 دولت به شمار می‌آمد. در توافق با
 چنین گرایشی یکی از قضات با نام
 بردلی Bradeley معتقد بود که
 حالت و مزاج زنانه او را موجودی نا
 مناسب برای دنیای زمخت و
 ناهموار حرفه‌های حقوقی ساخته
 است، و شایسته زن همان است که

در خانه به امور خانه داری بپردازد.
 و باز مینویسد: "مرد باید نگهدار و
 مدافع زن باشد. طبیعت نازک و
 محجوب که مختص ذات زنانه
 است او را در اجرای مشاغل مدنی
 نامناسب میکند. عهده داری نظام
 خانه و خانواده، که آن نیز پایه و
 اساس الهی دارد، و مشغولیت در
 امور خانوادگی از جمله دوایر
 مطلوب و مناسبی هستند که زنان
 میتوانند در آن انجام وظیفه کنند.
 والا ترین و پربها ترین هدف یک
 زن آن است که او مادر و همسر
 شایسته‌ای در کانون خانواده باشد.
 این است قانون الهی."
 بدیهی است که زنان در راه رسیدن
 به آزادی راهی بس دراز طی
 کرده اند. دیوان عالی از ابتدا
 صادقانه حامی و پشتیبان جنبش
 آزادی خواه زنان نبود. تنها در
 سالهای بعد از ۱۹۷۰ (یعنی در
 حدود یکصد سال پس از اظهار امر
 حضرت بهاء الله) بود که در پی
 یک رشته از تصمیمات و قوانین
 حالتی در فضای قانونی بوجود آمد
 که خود باعث بروز معیارهای
 جدیدی در خصوص حمایت از
 حقوق زنان گردید. هر چند که این
 معیارها به سختی و شدت قوانین
 وضع شده در راه رفع تعصبات و

تبعیضات نژادی نیست، با این
 حال فضایی بوجود آورد که در آن
 زنان بهتر بتوانند از حقوق خود دفاع
 کنند. مسلماً شناخت و تصدیق امر
 حضرت بهاء الله و اصول اجتماعی
 آن در قرن ۱۹ این روند را
 میتوانست به مراتب سریعتر و کم
 دغدغه‌تر کند.

* قانون اساسی ایالات متحده آمریکا
 از یک مقدمه، ۷ ماده و ۲۷ تبصره یا
 ضمیمه تشکیل شده است. این قانون
 یکی از بهترین و شاخص ترین قوانین
 اساسی کشورهای دموکراتیک جهان
 محسوب می‌شود معهذا در مقدمه
 ذکر میگردد که منظور از آن "تأمین
 اتحاد کامل، برقراری عدالت، ایجاد
 رفاه عمومی و برخورداری از آزادی و
 شرافت انسانی خود ما" میباشد.
 "Secure the blessings of liberty
 to ourselves and our prosperity"
 ولی متأسفانه هیچ اشاره‌ای به رعایت
 حقوق و رفاه سایر افراد بشر در آن وجود
 ندارد. نکته ظریف در این قانون آنست
 که هر جا ذکری از رئیس جمهور یا
 معاون او میشود گرچه صراحتاً نمیگوید
 باید از بین مردان انتخاب شوند ولی
 همواره از آنان با ضمیر مذکر he یا
 him یاد می‌شود.

عندلیب

دکتر عطاء الله فریدونی

عطاء الله فریدونی که چند سال قبل در رشت صعود کرد جزء اولین شعرای بهائی است که به نوسرائی پرداخت. در زیر چند نمونه از اشعار کوتاه و با احساس او را مطالعه می نمائید. او دکتر طب و متخصص بیماریهای قلب بود.

عندلیب

نیلوفر

به روی بستر مرداب خوابیده است

نیلوفر

سکوت تیره و شبگون

نشسته بر حریم آب

افق تا عمق تاریک است!

خاموش است

ایمان به روشنائی خورشید

هر شب

در آشیانه ای که ساخته اندش

یک جغد!

با نغمه کریه و سیاهش

ویرانه های کوچه ما را مسموم می کند

ما عابرین کوچه اما ...

شب را در آفتاب می آویزیم

تا در فضای کوچک تردید

ایمان به روشنائی خورشید

روید!

نسیم آهسته با موجی به نجوا است:

_ مرا باور کن ای مرداب

که نیلوفر،

طلوع صبح را در خواب می بیند

طلوع خویشتن را در نوازش های باد صبح!

احساس

قرقاولی

در خلوت

و سرود سربی مردی

در کمین



نسیم

در گلدان تنهاست،

نرگسی که به من دادی

نمی وزد نسیم موهبتی

تا فراگیر شود

عطری فضای خانه ام را!

شرح مختصر حیات جناب حاجی نصیر قزوینی

هوشنگ گهر ریز

انقطاع و توجّه و رضایت به شهادت در راه خدا در جان و وجدانش پدید آمد و صبح با نهایت سرور و اطمینان دانست که میتواند یک بابی خوبی باشد. حاجی نصیر پس از آن تفکّر و تعمّق و گذشتن از آن امتحان سخت در زمره بایان در آمد و از مشاهیر مخلصین به شمار رفت.

جمال قدم و اسم اعظم خطاب به آن نفس مقدّس می فرمایند:

"آن جناب از فضل و رحمت الهی از بحر عرفان آشامیدند و از رَحیقِ اطهر نوشیدند و به عرفان مالک قدر فائز گشتند. له الحمد و الثناء وله العظمة و الکبریا و له الشکر و البهاء و له الرفعة و العلاء و له النعمة و الآلاء ان الفضل بیده یختص من یشاء من عباده انه لهو الفضال الکريم." (آیات بیّنات صفحه ۵۲)

درباره حاجی نصیر قزوینی نوشته اند که چون حضرت باب در قریه سیاه دُهن نزدیک قزوین یک شب توقّف و بعد به سوی آذربایجان عزیمت نمودند او از پی ایشان روان گشت و بهر منزلی که رسید آن مظلوم آفاق را به محلّ

بدیع ایمان و قبول مظهر ظهور به لسان و زبان نیست بلکه آنانکه به اعتقاد مؤمن بودن لفظی می پردازند مورد اطمینان نیستند و نباید فقط به قول اکتفا نمود بلکه علامت ایمان مهیا شدن برای رضا و فدائی گشتن فی سبیل الله و به شهادت رسیدن است تا صدق گفتار با عمل توأم گردد و قابل قبول درگاه الهی شود. ملّا جلیل ارومیّه ای به او اطمینان داد که تا از جان و مال و اهل و عیال نگذری و همه را فدای حقّ نکنی اظهار بابی بودن تو شایسته نیست. (۱) حال با کمال فراغت و آسودگی خیال ساعتی فکر کن که اگر وقت نصرت امر فرا رسد و انبوه مردم برای قتل اطفال و عیال و غارت اموال به تو هجوم نمایند و قصد کشتنت کنند آیا میتوانی استقامت کنی و از امر مبارک تبریّ نمائی و بر عقیده ات ثابت بمانی؟ اگر چنین است مؤمن با وفا هستی و میتوانی بابی حقیقی باشی. حاجی نصیر به منزل رفت و تا سحر به درگاه الهی مناجات و دعا نمود و فکر و تأمل کرد و همه آن امتحانات را پیش خود سنجید همین که سپیده صبح دمید حالت

حضرت بهاء الله در یکی از الواح به این بیانات احلی در حقّ حاجی نصیر قزوینی ناطق قوله الاحلی: "یا نصیر لعمر الله قد نطقت الحقّ و سمع الحقّ ندائک و صدقک فیما اظهرته فی حبه المبارک العزیز البدیع. آنچه نوشته بودی به شهادة الله فائز قد اخذتک ید الفضل و انقذتک بقدره من عند ربک انه لهو المقتدر القدیر. کتابت در قلوب احباب مؤثر شد و تأثیرش به مقامی رسید که قلم اعلی آنرا ذکر میفرماید. ان احمد ربک الشاهد السامع العالم البصیر. قد فزت بسجنی و حضوری و لقائی و ذکرى الجمیل. فی الحقیقة احدی قادر بر حمد و شکر و ثنای حقّ کما هو مستحقّه نبوده و نخواهد بود..." (آیات بیّنات صفحه ۵۲)

حاجی نصیر قزوینی تاجری معتبر و متدین ساکن شهر قزوین بود که در یوم ظهور بدیع در سنین اولیّه ندای قائم موعود را شنید و پس از مذاکره و مباحثه با ملّا جلیل ارومیّه ای یکی از حروف حیّ به امر مبارک مؤمن گشت و چون ایمان خود را به حضرت نقطه اولی اظهار داشت ملّا جلیل به او گفت که در این امر

دیگری منتقل نموده بودند تا آنکه در محلی خود را به سواران محافظ طلعت اعلی رساند و به مأموران نقودی داده (۲) به حضور حضرت باب در اطاقی شرفیاب شد. تحیت گفته رسم آداب به جای آورد. حضرتش اجازه فرمودند نشست حضرت اعلی مشغول آشامیدن چای بودند و چون مراقبت غلامان شدید بود کلامی نفرمودند حاجی نصیر محو جمال و جلال آن حضرت بود و در دل آرزو می کرد باقیمانده چای مبارک را به او عنایت فرمایند فی الحال اجازت دادند و با اشاره امر فرمودند که به قزوین برگردد. لاجرم با قلب سوزان و بریان در حالیکه به مسببین این ظلم لعنت می فرستاد به قزوین بازگشت و در دل به علماء و مجتهدین نفرین می نمود.

دیری نپائید که آن مؤمن بالله دچار تعرض و جفای اعداء گشت و به سبب ایمانش به آئین جدید مورد ظلم مردم متعصب قزوین قرار گرفت و در قضیه قتل ملا تقی برغانی (۳) مورد هجوم اشرار گردید اموالش به یغما رفت و در پی کشتنش بودند که از قزوین فرار نموده آواره وطن گشت. حاجی سید نصیر در نهایت انقطاع و عبودیت زهر هر بلایی را چشید و رنج هر ابتلائی را بدل و جان تحمّل نمود تا آنکه به مشهد

رهسپار گشت و در بیت بابیه در محضر جناب قدّوس و حضرت باب الباب به نصرت امر قیام کرد و چون خبر رسید که اصحاب در بدشت مجتمع گردیده اند آن جان پاک نیز به بدشت رفت و دربان باغی شد که حضرت بهاء الله در آن اقامت داشتند. حاجی نصیر این منقبت خداداده را از فضل و عنایت جمال ابهی میدانست و فخری برای خود می پنداشت که در ظلّ جمال اقدس ابهی به مدّت ۲۲ روز در ایّام بدشت دربان باغ مبارک شد. در آن مدّت شاهد و ناظر مناظره جناب قدّوس و جناب طاهره بود و از جمله مؤمنینی بود که در آن هنگامه نلغزید و بر ایمانش افزوده گشت. پس از خاتمه احتفال بدشت و جریان محاصره در نیالا به موکب جناب باب الباب پیوست و تحت رایت سودا به مازندران شتافت و به نصرت و جانفشانی پرداخت. در واقعه قلعه شیخ طبرسی در معیت یاران شجاعانه دفاع نمود. وقتی که شاهزاده مهدی قلی میرزا سرکرده سپاه دولتی در آن کارزار از قوّت ایمان و توانائی بی اندازه اصحاب در قلعه شیخ طبرسی عاجز شد سران لشکر را جمع نمود و با آنها به مشورت پرداخت در نتیجه قرآنی مَهر نمود و برای جناب

قدّوس فرستاد که به اصحاب قلعه کاری ندارم. دو نفر را بفرستید تا مذاکره نمائیم آنگاه به خیانت پرداخت و اصحاب جان بر کف قلعه شیخ طبرسی را در دام خدعه و نیرنگ اسیر نمود عده ای را شهید کرد و فرمان داد اصحابی را که اسیر کرده اند به حضورش ببرند. هر کدام از آنها که صاحب ثروت و مکنت بودند به قدر استطاعت خود مجبور بودند که مبلغی بپردازند از جمله آن نفوس یکی حاجی نصیر قزوینی بود که بدان نحو از چنگ شاهزاده خونخوار نجات یافت و به قزوین مراجعت کرد و به تجارت مشغول گشت. (۴)

و چون فتنه عمومی در واقعه رمی شاه رخ داد حکمران قزوین حاجی نصیر را دستگیر و زندانی نمود ولی او با صرف مبلغی از اموال خود از خطر مرگ که برایش تدارک دیده بود محفوظ و مصون ماند و با وجودی که در آن معرکه قسمت عمده ثروتش تلف شد اما به برکت الهی سرمایه فراوانی اندوخت و در قزوین و لاهیجان به تجارت ابریشم پرداخت. حاجی نصیر پس از خلاصی از واقعه قلعه شیخ طبرسی به نوشتن تاریخ مختصری از آن وقایع هولناک پرداخت آن تاریخ که به خطّ خود تحریر نمود در دست است. در کتاب واقعه قلعه

شیخ طبرسی نوشته جناب سیامک ذبیحی مقدم در صفحات متعدد به این تاریخ اشاره شده و اهمیت ویژه آنرا در درج اطلاعات مهمی از آن کارزار بیان داشته که نمایانگر درک و استنباط بایان حاضر در آن واقعه بوده است. تاریخ حاجی نصیر قزوینی در مجموعه تاریخ سمندر و ملحقات آن به طبع رسیده (۵) از آن تاریخ چنین مشهود است که اصحاب میدانستند که به زودی مورد هجوم مردم قرار خواهند گرفت. تا مدتی نیز مردم قریه قادیکلا و روستاهای اطراف هر کس را که در آن ناحیه غریب میدیدند غارت کرده، معدودی را به قتل رسانده بودند. هنگامی که حاجی نصیر در سنین بالا از عمر خود خاطرات خویش را تحریر مینمود انگیزه اش صرفاً ثبت وقایع تاریخی دیانتش بود که برای نسلهای آینده باقی بماند. حاجی نصیر تعداد اصحاب در قلعه را در آن تاریخ پانصد نفر تخمین زده است (۶) و او می نویسد که اهالی دهات اطراف تصور میکردند که بایان قلعه شیخ طبرسی گروهی اراذل و اوباش هستند که از فوت محمد شاه سود جسته قصد غارت و چپاول را دارند. حاجی نصیر دارای توقیعاتی از حضرت اعلی است که غالباً به اعزاز نامبرده با

عبارت "هو الانصر الانصر" آغاز می گردد. ایمانش به حضرت بهاء الله کم نظیر بود و الواح متعدد به اعزازش نازل فرمودند که از همه مشهور تر لوح نصیر است که در مجموعه الواح مبارکه طبع قاهره صفحات ۱۶۶ تا ۲۰۲ مندرج است. جمال قدم در آن لوح منبع از اعمال بایان پرده بر میدارند و قیام میرزا یحیی را محکوم نموده اهل بیان را متذکر و نصیحت میفرمایند. مخالفت حاجی کریمخان کرمانی را به علت بغض و عنادش تشریح نموده درباره تعصب علمای عصر و اعمال شنیعه آنان مطالبی مذکور میدارند و سرانجام اظهار عنایت و محبت بی دریغ حضرتش را به حاجی نصیر ابراز می فرمایند. حضرت بهاء الله در آن سفر کریم خطاب به حاجی نصیر قزوینی میفرمایند:

"چه مقدار از احجار ظنون بر شجره عز مکنون من غیر تعطیل و تعویق انداخته اند و به این هم اکتفا ننموده تا آنکه اسمی از اسمایم که به حرفی او را خلق فرمودم و نفعه حیات بخشیدم به محاربه بر جمالم برخاست (۷) تالله الحق به انکار و استکباری به جمال مختار معارضه نمود که شبهی از برای آن متصور نه و معذلتک نظر به آنکه ناس را بی بصر و بی شعور فرض نموده و جمیع عقول

را معلق به رد و قبول خود دیده فعل منکر خود را به جمال اطهر نسبت داده ..."(مجموعه الواح چاپ قاهره صفحه ۱۷۳)

حاجی نصیر قزوینی در سال ۱۲۹۰ هجری قمری به اتفاق شیخ سمندر قزوینی پدریادی عزیز امرالله جناب طراز الله سمندری جهت کارهای تجارتی و تشرف به آستان مبارک حضرت بهاء الله به اسلامبول عزیمت نمودند و پس از انجام کارهای تجارتی به عکا رفته به محضر حضرت بهاء الله مشرف شدند و به مدت دوماه به فیض لقا نائل گردیدند. جناب سمندری ایادی عزیز امرالله شرح آن مسافرت را در کتاب طراز الهی جلد اول به تفصیل نوشته اند که خلاصه اش اینست که جناب سمندر و حضرت حاجی نصیر در سنه ۱۲۹۰ هجری قمری با مال التجاره به اسلامبول رفتند و پس از فیصله کارهای تجاری از آنجا عازم کوی مظلوم آفاق شدند و به مدت ۲ ماه در ظل عنایات و الطاف حضرت بهاء الله بودند. جناب سمندر همراه حاجی نصیر پس از آن سفر بهجت اثر در سر راه و در طی طریق و عبور از منازل متعدد محبان آستان و دوستان راستان را ملاقات و در هر نقطه به زیارت احبای الهی نائل و همگی را از عنایات و الطاف مبارک

مطمئن ساختند تا به رشت رسیدند در آن شهر حضرت حاجی نصیر و پسرشان آقا علی ارباب امور تجارتي را به عهده گرفته ساکن شدند آن نفس جلیل مع فرزند گرانقدرشان بر تجارت با انقاس قدسی خود به تبلیغ و تبشیر امرالله و هدایت نفوس مشغول گشتند و به صراط مستقیم و منهج قویم کشانند. معلوم است که با آنهمه دشمن لجوج و عنود و حملات پی در پی معرضین و تدابیر منکرین و حاکم سفاک بی باک چه بر آن مظلومان وارد آمد. شب و روز از دست و زبان جهلا و علماء در امان نبودند ولی آنان مأمنی جز حصن حصین شریعت الله و امیدی جز الطاف نیر آفاق نداشتند. حاجی نصیر یکسال پس از دیدار محبوب عالم و مقصود امم در سنه ۱۳۰۰ که طوفان بلا در کشور مقدس ایران شعله ور گشت و فتنه کبری و داهیه عظمی جنوب و شمال و مشرق و مغرب ایران را فرا گرفت با نجل جلیل خود اسیر و مقهور گشت و مصاحب سلاسل و زنجیر شد. در رشت آن دو وجود نازنین را اسیر گند و زنجیر نمودند. حجره تجارتي توسط حاکم مهر و موم شد و مشکلات بی اندازه و زحمات کثیره تولید گشت. آن آشوب در پی انتشار عکس دسته جمعی احباء در

شهر اتفاق افتاد که عده ای مضروب و تعدادی از شهر اخراج و تنی چند از جمله جناب عندلیب و حاجی نصیر و نجل جلیلش آقا علی ارباب به زندان افتادند. مرحوم کربلایی هاشم قزوینی از احبای با وفای رشت وفات کرد. سپهسالار اعظم ولی خان دستور داد شبانه جسد را دفن کنند ولی اشرار به تحریک حاجی خمami جسد آن متصاعد الی الله را از قبر بیرون آورده آتش زدند. (۸) در آن حال احباء دچار تضییقات شدید شدند به ناچار در کنسولگری روسیه اجتماع نمودند تا به مرکز تلگراف مخابره نمایند ولی هنگام خروج از آن محل مورد ضرب و شتم و حمله دشمنان قرار گرفتند. تعدادی از آنان مجروح و یک تن از احباب به نام آقا سید ابوالقاسم که ۹۰ سال داشت در آن معرکه شهید گردید. (۹) چندی بر آن منوال گذشت حاجی نصیر در غل و زنجیر شربت شهادت نوشید و به قولی که به ملا جلیل ارومیه ای داده بود وفا کرد و خود را فدای جمال ابهی و فناء آئین حضرت یزدان نمود. چنانچه قلم اعلی سلطان یفعل ما یشاء به جوهر فضل و عطا ذکر آن سراج الشهداء (۱۰) را در رساله ای خطاب به شیخ محمد تقی نجفی ابن الذئب

که تقریباً در سنه ۱۳۰۸ هجری قمری صدور یافته به بیانی الطف و احلی یاد و حکایت می فرمایند. پسر عزیزش آقا علی ارباب چند ماه دیگر در آن زندان اسیر بود تا به اراده الله از زندان رهائی یافت و با اخوی دیگرش جناب آقا میرزا فضل الله کما فی السابقی زمام امور تجارت را بدست گرفتند. آقا علی ارباب در سنه ۱۳۱۷ با اجازه حضرت عبدالبهاء در معیت جناب سمندر به ارض اقدس مشرف و به لقاء مبارک مفتخر گشت (۱۱) آن دو برادر که جوهر ایمان و امانت و صداقت بودند مردانه علم امرالله به دست گرفتند و به اعمال و رفتار و حسن سلوک با جمیع خلق به نشر نفحات الله مشغول گشتند. امانت و درستی در معاملات تجاری آنان به طوری بود که امام جمعه شهر امورات خرید ابریشم و غیره را به آنها رجوع می نمود و همیشه راضی و شاکر حسن اخلاق آن بزرگواران بود و عامه مردم نیز ایرادی جز اینکه حیف که آنها بابی یا بهائی اند نداشتند.

حضرت بهاء الله درباره حاجی نصیر و نجل جلیلش آقا علی ارباب چنین می فرمایند:

"الهی الهی انّ المظلوم اراد ان یذکر اولیائک فی الرّاء و الشّین الذّین ورد علیهم فی حبّک ما ناح

به اهل سرادق عظمتک و اهل فردوسک الاعلی والجنة العلیا ...
 اَنَا ذَکَرْنَا الْعَلِیَّ ابْنَ نَصِیرِ عَلَیْهِمَا
 بَهَائِی مِنْ قَبْلِ وَ فِی هَذَا الْحِینِ
 بَلُوح لَا تَعَادِلُهُ الْاَلْوَاحُ. نَسْتُلُ اللَّهَ اَنْ
 یَجْعَلَهُ کَنْزاً لَه اِنَّهُ هُوَ الْمُقْتَدِرُ
 الْقَدِیرُ." (آیات بینات ۱۳۹)

یادداشتها:

(۱) ظهور الحق جلد ۳ صفحه ۳۸۰
 (۲) ظهور الحق جلد ۳ صفحه ۳۸۱
 (۳) ملا محمد تقی برغانی عموی جناب طاهره که امام جمعه و از مشاهیر بزرگ قزوین بود در مسجد به قتل رسید و چون علناً بالای منبر در ملا عام بر نورین نیرین دشنام و ناسزا میگفت یکی از مریدان شیخ احمد احسانی که به قزوین آمده بود از قضا روزی به مسجد میرود که امام جمعه ملا محمد تقی برغانی بالای منبر به سب و لعن شیخ احمد احسانی حرفهای رکیک میزد بدین سبب شب را در همان مسجد گذراند و سحر که امام جمعه به مسجد رفت نیزه ای بر دهانش فرو برد و او را به قتل رسانید این بود که جناب طاهره و عده ای از بابی ها گرفتار شدند و قتل امام جمعه را به گردن آنها انداختند.

(۴) در کتاب ظهور الحق جلد ۳ تألیف جناب فاضل مازندرانی صفحه ۳۸۲ مذکور است که در واقعات قلعه شیخ طبرسی و در آن ایام پر محن و آلام و

تنگی آذوقه و وسائل دیگر یک عدد بقره (گاو) باقی مانده بود جناب حاجی نصیر که کوکب درّی افق قزوین بود حلیب (شیر) آن را جهت طلعت حبیب (جناب قدّوس) ترتیب میداد که چند قاشق چای خوری میل میفرمودند و ما بقی را به جهت اصحاب میفرستادند که هر یک، یک قاشق چایخوری میل نمایند.

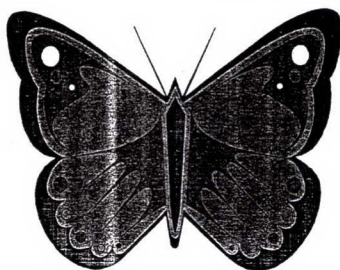
(۵) تاریخ حاجی نصیر قزوینی که به عنوان منبع اطلاعات صحیح است منحصر به شرح وقایع قلعه شیخ طبرسی نیست بلکه با شرح خیانت خسرو قایکلانی و قتل وی به دست اصحاب شروع می شود و تا خاتمه واقعه قلعه ادامه دارد. تاریخ دقیق این تحریر مشخص نیست اما چنانچه جناب سمندر متذکر شده اند آن تاریخ تا خاتمه حیات جناب حاجی نصیر یعنی تا سال ۱۳۰۰ هجری قمری (نوامبر ۱۸۲۲) ادامه داشته است. (واقعه قلعه شیخ طبرسی صفحه ۶۰)

(۶) واقعه قلعه شیخ طبرسی صفحه ۸۱
 (۷) میرزا یحیی ازل ناقض میثاق حضرت اعلی و نا برادری واعظم عدو حضرت بهاء الله بود با وجودی که سالیان دراز در ظلّ مراحم و عنایت مبارک بود راه خیانت پیش گرفت و به اغوای سید محمد اصفهانی ادّعی بزرگی نمود و خود را مظهر الهی شمرد و سبب گردید تعدادی از اصحاب که سست عنصر بودند به او گرویدند و راه

مجادله و معارضه با جمال مبارک پیمودند. ازل در زمانی که حضرت بهاء الله در کوه های سلیمانیه هجرت فرموده بودند به عمل شنیعی مبادرت ورزید و آن تصاحب حرم دوم حضرت اعلی بود. آن خائن لدود به همین اکتفا ننمود بلکه پس از مدّت کوتاهی او را به سید محمد اصفهانی بخشید. یحیی ازل در ادرنه علناً مخالفت خود را شروع نمود و در چای مبارک زهر ریخت که باعث لرزش دست مبارک تا خاتمه حیات عنصری گردید. میرزا یحیی که ادّعی وصایت حضرت اعلی را داشت مرکز نقض عهد حضرت باب و عدو لدود حضرت بهاء الله شد و از عنایت و موهبتی که دارا بود محروم و ممنوع گردید. .

(۸) زیارتنامه ای از قلم حضرت عبدالهء مرکز عهد و میثاق الهی درباره جناب کربلائی هاشم است که بعد از دفن جسدش را از قبر بیرون آورده آتش زدند.

(۹) مجله پیام بهائی شماره ۲۹۱ صفحه ۳۶
 (۱۰) طراز الهی جلد ۱ صفحه ۷۶
 (۱۱) طراز الهی جلد ۱ صفحه ۱۸۱



منوچهر نیک نفس



اقلیم خاکستر

من چو طوفان سرکشم آن مُلک پهناور کجاست
 من سراپا آتشم اقلیم خاکستر کجاست
 من چو موج پر خروشم بر سر بحر وجود
 ساحل آرام این دریای پرگوهر کجاست
 چون شهاب ثاقبم در ارتفاع قوس عشق
 اوج پیرامون این دَوّار بازیگر کجاست
 چشم عالم روشن از انوار شمس خاور است
 نقطه آغاز این اشراق بی خاور کجاست
 چشمه خورشید می خشکد از این عطشان راه
 نوش جان افزای خضر و آب اسکندر کجاست
 کشتی آمال ما بر آب و سگان دار نیست
 ناخدا سرمزل این فلک بی لنگر کجاست
 کاخ هستی را نماد از روزن خاک است و بس
 روزن این واژگون بنیان خوش منظر کجاست
 هر ورق از شعر خلقت شرح حال عاشقیست
 اینک ای افسانه سازان قصّه آخر کجاست
 ای منوچهر اندرین ساحت پر پیرواز نیست
 بال و پر می سوزد اینجا آهنین شهپر کجاست

کتاب دوستی وفادار است

کتاب به شما می آموزد، همه جا همراه شما است، شما را سرگرم می کند، در تنهایی رفیق بی منت شما است. کتاب بهترین ارمغان است، هدیه ای پر ارزش است و در عین حال با پول کمی می توان آنرا بدست آورد. کتاب بسیار گونه گون است برای هر سلیقه ای صدها نوع از آن میتوان پیدا کرد. کتاب آموزگاری است که طفل کودکستانی، دانش آموز دبستانی، دانشجوی دبیرستان و دانشگاهی و استاد دانشمند می توانند از آن استفاده کنند.

کتاب دوستی است که در سفر و حضر در تنهایی و در جمع، در خانه و در بستر همراهی بی توقع است. کتاب هم زبانی است که اگر بخواهی میتوانی با او سخن گوئی و از او بشنوی و اگر نخواهی میتوانی آنرا ببندی و کنار بگذاری.

کتاب آسان ترین وسیله یادگیری است میتوانی به هر صفحه ای که بخواهی مراجعه کنی آنرا باز گذاری، ببندی، آهسته بخوانی، با آواز همراهش کنی حتی میتوانی روی آن خط بکشی، تصحیح کنی، عقیده خودت را بنویسی، آنرا تحسین کنی، به او دشنام دهی. اصلاً به تو اعتراض نخواهد کرد اگر از دست او عصبانی شدی میتوانی آن را دور بیندازی، پاره پاره کنی. اگر سالها آنرا در قفسه کتابخانه ات زندانی کنی دم بر نمی آورد، اگر هر روز از آن استفاده کنی خسته نمی شود و شکایت نمی کند.

کتابهایی که اخیراً از طرف مؤسسه معارف بهائی چاپ و منتشر شده است:

* **مآخذ اشعار در آثار بهائی جلد چهارم تهیه و تنظیم دکتر وحید رافتی، جلد مقوایی، ۴۵۰ صفحه، قیمت ۴۵ دلار.** این سلسله کتابها در حقیقت مجموعه الواحی است که متضمن یک یا دو بیت از اشعار شعرای فارسی زبان است. دکتر وحید رافتی با دقتی وصف ناشدنی مآخذ این اشعار را یافته و خواننده را با سرایندگان آنها آشنا میسازد. بسیاری از الواحی که در این کتابها آمده است قبلاً چاپ و نشر نشده است. مجلدات قبلی مآخذ اشعار در آثار بهائی با بهای بسیار نازل در اختیار خوانندگان گذاشته شده است.

* **طراز الهی جلد دوم تهیه و تنظیم پریش سمندری، ۶۷۹ صفحه، جلد مقوایی ۵۰ دلار، جلد شمیزی ۴۰ دلار.** زندگی نامه ایادی امراالله جناب طراز الله سمندری، نفس نفیسی که به زیارت حضرت بهاء الله نائل آمده، تمام دوره میثاق را درک نموده، در دوره ولایت به خدمات شایسته ای نائل گردیده، در ایام قیادت حضرات ایادی امراالله به اتفاق سایر ایادیان به خدمت و حراست امر الهی موفق گردیده، سالهای پرثمر اخیر حیاتش را در ظل ظلیل بیت العدل اعظم الهی برای تبلیغ و اعتلای امر جمال ابهی شرق و غرب جهان را در نور دیده و در خاتمة الحیات در ارض اقدس در جوار رفیق شفیق جناب حاجی میرزا حیدر علی به خاک سپرده شده و روح بی قرارش به مقر اصلی راجع و حیات ابدی یافته است، به راستی اثری استثنائی است. جلد اول این کتاب در سال ۲۰۰۲ چاپ و منتشر گردیده است.

* **در شکوه و شگفتیهای میعاد** نوشته دکتر سیمین شبیانی (شکوهی) بیش از ۶۰۰ صفحه، ۳۰ دلار، جلد مقوایی. به نوشته پیام بهائی این کتاب ... روح بی قرار یک عاشق واله "ملاً حسین بشروئی" را که به دیدار محبوب خویش راه یافته و به عرفان مظهر الهی پی برده به بدیع ترین صورت نقاشی می نماید ... به قول پروفیسور حشمت مؤید: ... این نوشتار به معنای محدود و مشخص یک کتاب نیست، نوعی درون نگری و کاوش در احوال روحی و هیجانات معنوی نفوس مبارکی است که در آن صبحدم ظهور بیدار و به حضور آن مولای بی همتا می رسند و ظهور مقدسش را درک می کنند. مطالعه این اثر عرفانی را به همه یاران الهی توصیه می نمائیم.

کتابهای زیر اخیراً به مؤسسه معارف بهائی واصل شده و آماده فروش است.

- * **جلد هفتم ریاض اللغات**، جناب دکتر ریاض قدیمی متضمن لغاتی که با حروف غ - ف - ق آغاز شده است. در ۱۲۵۰ صفحه، ۶۵ دلار، جلد مقوایی
- * **جلد هفتم سفینه عرفان**، تهیه شده به وسیله انجمن عرفان، ۱۸ دلار امریکا، ۲۴ دلار کانادا متضمن متن سخنرانی هائی که در مجامع عرفان در امریکا و اروپا ایراد شده و مقالات متعدد دیگر.
- * **جلد چهاردهم خوشه هائی از خرمن ادب و هنر**، ۱۸ دلار امریکا، ۲۴ دلار کانادا متضمن متن سخنرانی که در کنفرانس انجمن ادب و هنر اروپا ایراد شده و تعدادی مقالات جالب.
- * **ودیعہ های الهی**، تألیف خانم اقدس سلطانی قوچانی، ۲۰۰ صفحه، جلد شمیزی، ۱۰ دلار امریکا، ۱۶ دلار کانادا، متضمن شرح تصدیق تعداد زیادی از احبای کشور ترکیه که به فرموده حضرت بهاء الله "در زیر هر شجر و حجر آن امانتی گذاشته شده که به زودی خداوند آنرا ظاهر خواهد فرمود"
- * **گفت و شنود**، ترجمه سخنان جناب علی نخبجوانی در مرکز مطالعات بهائی اکوتو، ترجمه دکتر منوچهر سلمان پور، شامل مسائل و مواضع مختلف راجع به موازین امری و خاطرات ارض اقدس، ۱۰ دلار امریکا، ۱۲ دلار کانادا.
- * **آموزه های نظم نوین جهانی بهائی**، به کوشش موهبت سبحانی متضمن مواضع بسیاری از مبادی، تعالیم، احکام، نظم اداری، آثار و الواح و ادعیه و مناجات ها و مختصری از تاریخ وقایع امری، در قطع جیبی، ۳۳۷ صفحه، ۱۰ دلار امریکا، ۱۵ دلار کانادا
- * **سخنی کوتاه درباره امر بهائی**، نوشته علاء الدین قدس، ۳۰ صفحه، ۲ دلار امریکا، ۳ دلار کانادا، جزوه مختصری درباره تاریخ، اصول اعتقادات، آرمان دیانت بهائی، احکام، نظم اداری و اطلاعاتی در خصوص جامعه بهائی در جهان و ایران از دیدگاه بهائی.

برای ملاحظه نشریات مؤسسه معارف بهائی لطفاً در اینترنت به www.absp.org مراجعه فرمائید.

In this issue of 'Andalib

- 1 Lawh-i-Shikkar Shikan, a Tablet revealed by Bahá'u'lláh in Baghdád
- 2 Translation of the Ridvan Message 2004 of the Universal House of Justice
- 3 A commentary on the Lawh-i-Shikkar Shikan
- 4 The African Safari and meeting with the Ethiopian Emperor, by V. Nakhjavání
- 5 The poetic works of Mírzá Abu'l-Fadl
- 6 Some Recollections of the Hand of the Cause Mr. A. Frutan, by P. Samandari
- 7 Hassan Afnán, A true servant of the Divine Threshold, by 'Andalib Magazine
- 8 The Guardian, The embodiment of kindness and humility, by 'Alí Nakhjavání
- 9 Reference to Summer Season in the poetical works of poets, by B. Jabbari
- 10 Global Morality and Ethics From the Bahá'í Point of View, by Suhail Bushrui
- 11 The Bahá'í Faith and Islamic Civilization, by 'Andalib Magazine
- 12 The passing of the devoted servant of the Cause Aziz Yazdi, by A. Nakhjavání
- 13 Visions of the laws for the future criminal justice, by Udo Schaefer
- 14 Let Us Preserve the Persian Language, by H. Fatheazam
- 15 The Source of the Bahá'í visions, by Anthony Vence
- 16 A selection of poems, by Dr. A. Faridání
- 17 A short life history of Hájí Nassír Ghazviní, by H. Goharriz
- 18 The Land of the Ashes, a poem by M. Niknafs
- 19 The Book, A Loyal Friend, by 'Andalib Magazine

نشریات مؤسسه معارف بهائی

دلار

۲۴،۰۰	آئین صابین	نوشته روح الله مهرباخانی جلد شمیزی ۱۶،۰۰	دلار جلد مقوائی
۳۸،۰۰	آثار قلم اعلی جلد اول	الواح مبارکه حضرت بهاء الله	جلد طلاکوب
۴۰،۰۰	آثار قلم اعلی جلد دوم	(شامل مجلدات ۲، ۳ و ۴ چاپ ایران)	جلد طلاکوب
۳۸،۰۰	آیات بیات، آثار مبارکه نازله بافتخارخاندان سمندر و نبیل قزوینی باهتمام روح الله سمندری		
۲۵،۰۰	ارباب حکمت در لوح حکمت	نوشته فریدالدین رادمهر	جلد مقوائی
۳۳،۰۰	ارکان نظم بدیع	نوشته غلامعلی دهقان	جلد شمیزی ۲۵،۰۰
۷،۰۰	الکل و مواد مختار	نوشته دکتر عبدالمیثاق قدیریان	ترجمه از انگلیسی
۳۳،۰۰	الوهیت و مظهریت	آثار دکتر داودی	جلد دوم جلد شمیزی ۲۵،۰۰
۱۴،۰۰	انسان و کیهان	نوشته دکتر فیروز براقی	تحقیقی در باره مسائل فلسفی
۲۵،۰۰	اوضاع اجتماعی ایران در عهد قاجار از خلال آثار مبارکه	مینا یزدانی	
۶،۰۰	برهان حقانیت پیغمبران	نوشته جناب روح الله مهرباخانی	
۲۵،۰۰	تنی چند از پیشگامان پارسی نژاد	نوشته عنایت خداسفیدوش	جلد شمیزی ۱۵،۰۰
۳۲،۰۰	حضرت طاهره به مناسبت یکصدوپنجاهمین سال تشکیل اجتماع بدشت	نوشته دکتر محمد حسینی	
۲۰،۰۰	خاطرات فراموش نشدنی	نوشته جواد قوچانی	جلد شمیزی ۲۰،۰۰
۱۵،۰۰	در خدمت دوست	خاطرات	نوشته جناب میرزا محمد ثابت مراغه ای
۹،۰۰	دروس مؤسسه روحی	دفتر اول و دفتر دوم	هر یک
۱۰،۰۰	دروس مؤسسه روحی	دفتر سوم و دفتر چهارم	هر یک
۸،۰۰	دیانت بهائی	آئین فراگیر جهانی	نوشته هاجر و مارتین
۸،۰۰	دیانت بهائی و نهاد خانواده	نوشته دکتر نادر سعیدی	
۷،۰۰	دیباچه	مقدمه ای که جناب ابوالفضائل برای کتاب ردالردود نوشته اند	
۳۰،۰۰	در شکوه و شگفتی های میعاد	نوشته سیمین شیبانی (شکوهی)	
۳۰،۰۰	ذکرالله خادم	شرح حال ایادی امرالله	نوشته جاویدخت خادم
۳۳،۰۰	رسائل و مقالات	آثار دکتر داودی	تدوین دکترآفتی جلد شمیزی ۲۵،۰۰
۱۰،۰۰	رساله روحانی	نوشته روحانی بشرونی	به اهتمام دکترآفتی
۸،۰۰	رساله مدنیّه و مسئله تجلّد در خاور میانه	نوشته دکتر نادر سعیدی	
۹،۰۰	روح انسانی	نوشته جناب ادیب طاهرزاده	در دو قسمت فارسی و انگلیسی
۲،۰۰	ستایش و نیایش	مجموعه مناجات جیبی	یک جلد
۹،۰۰	سفینه میثاق الهی	نوشته دکتر امین الله مصباح	
۹،۰۰	سهم اسلام در تمدن	نوشته استان وودکاب	ترجمه پریوش سمندری-خوشبین
۷،۰۰	شرح ایصال پیام صلح	حضرت عبدالبهاء	نوشته مهندس محمدیزدانی
۴۰،۰۰	طراز الهی جلد ۱	شرح حال ایادی امرالله	جناب سمندری نوشته پریوش سمندری جلد مقوائی ۵۰،۰۰
۴۰،۰۰	طراز الهی جلد ۲	"	جلد مقوائی ۵۰،۰۰
۱۶،۰۰	ظهور رب الجنود	نوشته یعقوب کتیرانی	جلد شمیزی
۲۰،۰۰	ظهور و حقیقت انسان	نوشته دکتر فیروز براقی	جلد شمیزی
۳۵،۰۰	فصل الخطاب، کتاب	نوشته جناب ابوالفضائل	جلد مقوائی
۶،۰۰	قرن بدیع، نشر دوم	اثر قلم حضرت ولی امرالله	جلد مقوائی
۴،۰۰	قصه عشق	میرزا محمد علی زنوزی	نوشته جناب روح الله مهرباخانی
۱۲،۰۰	کور و دور بهائی	تقسیمات اعصار و عهد آن	به اهتمام هوشنگ گهرریز
۱۶،۰۰	گلگشتی در قرآن مجید	نوشته شهین احسان و دکتر پرویز روحانی	جلد شمیزی
۵،۰۰	لغت فصیحی و لغت نوراء	نوشته ایادی امرالله	جناب فروتن
۱۰،۰۰	لوح ابن ذنب (لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی معروف به نجفی)		
۱۶،۰۰	مأخذ اشعار عربی در آثار بهائی	جلد اول نوشته دکتر آفتی	جلد شمیزی ۱۱،۰۰
۳۵،۰۰	مأخذ اشعار فارسی در آثار بهائی	جلد ۲، ۳ و ۴	جلد مقوائی هر جلد
۱۲،۰۰	مجموعه لغات منتخبه از آثار امری (فارسی، عربی و انگلیسی)	تهیه و تنظیم حامد اشراقیان	

‘ANDALÍB

